

بود سپاه باز بسیار بهم خواهد رسید - و باز با مغل حرب می توانیم کرد -  
 قاضای وقت دیده کار را از پیش بریم - دیگر آن چه بر رای اعلا برسد  
 صواب خواهد بود - سلطان فرمود که محمود خان - بادشاهان را از معرکه  
 بدر شدن عار است - بنگر اینک امرایان و مصاحبان ما و خیرخواهان  
 و دوستان ما شربت شهادت چشیده اند و جا بجای افتاده اند - اکنون کجا رویم -  
 پای اسپ خود تا سینه غرق خون می بینم - تا زمانی که عهد من بود  
 پادشاهی کردیم - و کام دل راندیم - اکنون فلک غدار بکام مغل شد -  
 از زندگانی مرا چه حظ - بهتر اینست که ما هم میان یاران بخاک و خون  
 یکجا باشیم - این سخن فرمود و با پنج هزار سوار جرار که از خاصان  
 مانده بود در معرکه درآمد - بغایت قتل مغلان نمود - بعد ازان  
 در آخر روز شهادت<sup>(۱)</sup> (رسید) چنانکه تاریخ هندی گوید - ساکھی هندوی  
 نوسی اوپر بڑھتا بتیسا پانی پنٚه منہ بہارتہ دیسا

- (۱) در نسخه ح . با پنجمزار سوار که امرا و مصاحبان و نزدیکان و مقربان و خواصان  
 که مانده بودند بر قلب نابرز و قتل رسید - در آنجا که الحال .
- (۲) در محزون امانی صفحه ۸۳ آرام یافته ، ایام سلطنت سلطان ابراهیم هشت سال  
 و هشت ماه و هزده روز بود و در سواد مغرب روبرو فضا پانی پته دمون گشت - و الحال مدین  
 او جای نرول ارناب سرور و اهل نشاط است - و فیض بخش اهل راز - (در دیگر نسخه  
 قلمی بجای اهل راز ، زوار ، نوشته ) و هر شب جمعه تدور بسیار بارواح سلطان می آرند -  
 و محمی غریب دست می دهد - و اهل حاجات بحاجات خود می رسند - و در هندوستان بحر از  
 سلطان ابراهیم پادشاهی دیگر بجز شهادت قایز نگشته - *اَنَّمَا اللهُ سُرَّهَانَهُ ، جَعَلَ الْعَرَادِيْسَ مَكَانَهُ* -  
 مجموع سلاطین و سلطنت لودیبه سه کس بودند و هفتاد و پنج سال و کسری سلطنت نمودند ،

چو هسی رجب شکر وارا : بابر جت پراهم قارا  
در آنجا که الحال قبر اوست در افتاده \*

چون از شهید شدن او خبر به پادشاه بابر رسید<sup>(۱)</sup> دلاور خان را فرستاد تا تحقیق نماید - او در معركة قتال درآمد - سلطان ابراهیم را در خاک و خون افتاده دید - تاج از سر جدا شده و افتاب گیر جدا افتاده - دلاور خان از مشاهده آن حال گریست و رفته بعرض رسانید - بابر پادشاه<sup>(۲)</sup> بنفس نفیس خود آنجا آمد - آن سلطان چار بالش را در خاک و خون دید - در آن حال عبرت بخش بر خود لرزید سر او از خاک برگرفت - و گفت آفرین باد بر جوانمردی تو - فرمود که پارچه های زربفت بیاورند و از قند حلوا طیار کنند - دلاور خان و امیر خلیفه و جهانگیر قلی را فرمود تا آن سلطان مرحوم را غسل داده در آنجا که مرتبه شهادت یافته بود دفن کنند<sup>(۳)</sup> - بعد<sup>(۴)</sup> ازان جا بجا مردم تعیین نمود که از چشم و اموال و خیمه و بارگاه و خزانه و پیلان و اسپان و سایر آلات سلطانی

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، رسید در قلب که اینجاده بود دلاور خان ،

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، بابر بنفس نفیس خود آنجا آمد - و سر او را از خاک برگرفت و گفت ،

(۳) در زمان سلطان شهید نور الله مضجعه خیلی ارزانی و فراخی در هندوستان بود - در تاریخ داؤدی نوشته چهرها و غلها و دیگر اسباب ضروریه چندان ارزان در عهد سلطان شهید بودند که گاهی در زمانه سلاطین سابق آنقدر ارزانی نبوده - ببسیبب الیک جلد چهارم صفحه ۷۷۷ .

(۴) در نسخه الف ر ب ، دفن کنند - و حکم فرمود که از اموال ابراهیم خبردار

باشند - همان روز ،

بدست آورند - همان روز دو هزار<sup>۱۱</sup> و هفتصد اسپ و یک هزار و پانصد  
 فیل و خزانه و بارگاه آنچه بوده در لشکر گاه بابر بادشاه آوردند  
 روز دیگر از آنجا کوچ کرده جانب غروب که بارگاه سلطان  
 ایستاده بود دران نزول فرمود - از آنجا<sup>۱۲</sup> امیر خلیفه و آله وردی خان  
 و رستم بهادر را با دو سه هزار سوار جرار منزل پیشتر روانه نمود تا از  
 اموال و خزاین سلطانی که در دهلی و آگره بود محافظت نمایند - از هفتاد  
 سال افغانان در حکومت خود صاحب نصاب شده بودند - از مسکن  
 و اموال و خزاین دست برداشته راه بنگاله پیش گرفتند - عجب تفرقه بآنها  
 روی داد - بعد ازان بابر بادشاه از غنایم آنجا سامان نموده متوجه دهلی  
 گشت - در آنجا برسد و بر تخت سلطنت ماضیه جلوس فرمود .

### ذکر بعضی از عجایب عهد سلطان ابراهیم

نقل است مردی بود در سامانه که اوقات خود بتجارت می گذرانید -  
 او را اتفاق<sup>۱۳</sup> سفر دریا افتاد - خبردارمی خانه و اهل خانه بمردی صلاح  
 کار همسایه او که یک دیوار در میان بود سپرد و رفت - آن همسایه اکثر  
 بر در خانه آن سوداگر آمده بکاروبار امداد می کرد - هر وقتی که آمدی

(۱) در نسخه ج ، دو هزار و سه صد اسپ و یک هزار و دو صد پیل از خزانه  
 و بارگاه آنچه بوده در لشکر بابر بادشاه آوردند - رسم دیگر در عالم پدید آمد - از آنجا کوچ .  
 (۲) در هر دو نسخه الف و ب ، از آنجا امیر خلیفه و آله داد خان و رستم بهادر را  
 با ده هزار .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، اتفاق تجارت افتاد .

جوانی ساد. عذار را دیدی که بخانه آن سوداگر آمد و رفت داشتی - آن  
 همسایه بخاطر آورد که این جوان یکی از خویشان او باشد - باز اندیشه  
 کرد که اگر این مرد از خویشان او بودی تیمارداری خانه خود بمن چرا  
 حواله کردی - الفصه در پی آن شد که احوال آن جوان معلوم نماید -  
 در دیواری که در میان خانه سوداگر و او بود شکافی کرده - گاه بی‌گاه  
 نگران بودی - شبی دید که زن سوداگر فرشی زیبا انداخته - و پلنگ  
 بجامهای رنگین پیراسته - به نقل و باده و پان بآن جون مشغول است -  
 چون یک پاس شب گذشت بعیش و نشاط تن در داده - و آن زن  
 طفلی داشت دو ساله - او را جای دیگر خوابانید - وقتی که آن کودک  
 در گریه آمدی آن زن شیر داده باز بر بستر معشوق حاضر شدی -  
 چون طفل از گریه نمی ماند - آن مکاره رفته حلق او را چنان بفشرد  
 که جان داد - و او را بخواب ابد بخوانانید - و باز در آغوش آن  
 جوان آمد - چون دو سه ساعت برآمد - آن جوان پرسید که الحال  
 دیر شد که پسر تو گریه نمی کند موجب چیست - زن گفت اکنون  
 چنان کرده ام که گریه نخواهد کرد - جوان سراسیمه شد - او را  
 بتاکید پرسید - گفت من بخاطر تو آن کودک را گشتم - جوان بمجرد  
 شنیدن این سخن گفت ای ناخدا ترس - تو از بهر ذوق یک لحظه جگر  
 گوشه خود را گشتی بمن چه وفا خواهی کرد - در حال جامهای خود  
 پوشید خواست تا بدر رود - زن دامن او گرفت که من بجهت  
 خاطر تو این کار کرده ام - و تو از من قطع تعلق میکنی - از برای

خدا کاری کن تا من رسوا نشوم - یک چغندر گوشه این خانه بکن تا او را دفن کنیم - جوان خواه نخواه قبول کرد - و زن کُکند<sup>(۱)</sup> آورده بدست آن جوان داد - او چغندر طیار نمود - زن طفل را آورده بآن جوان داد تا در خاک پنهان سازد - جوان از مکر زن غافل - از بهر دفن نمودن سر نگون کرد تا طفل را بخواباند - زن مکاره بهر دو دست آن کُکند را چنان بر سر او زد که سرش دو پاره شد و بیهوش دران چغندر افتاد و جان داد - زن فی الحال آن را بخاک انباشته برابر نمود - آن همسایه تمام واقعه را مشاهده نمود و حیران ماند - بعد ازان زن فریاد برآورد که پسر ما را گرگ برد - چون بعد مدتی سوداگر از سفر دریا رسید - مردم بجهت تعزیت فرزند او جمع آمدند و فاتحه خواندند - چون همه مردم برفتند آن همسایه سوداگر را گفت ساعتی بخانه ما بیا تا دلگیری تو دفع شود - او را بخانه خود آورد - بعد ضیافت طعام تمام ماجرا - کشتن آن کودک و هلاک کردن آن جوان برو بخواند - و گفت تو بیبانه آنکه پاره زر در اینجا دفن نموده ام آن زمین را بکاو تا افعال زن خود را تماشا کنی - آن مرد درخانه در آمد - زن را گفت درین جا صدتا اشرفی نهاده ام - کُکند بیار تا آن را برآرم - زن خوشحال شده بدست شوی داد - سوداگر آن زمین را که همسایه نشان داده بود کاویدن گرفت - زن چون دید که سر من فاش خواهد شد

(۱) کُکند بضم اول و فتح لام و سکون یون و دال - آله کنندن زمین و آن به کُکند

دوان<sup>(۱)</sup> چپتر که زمین می شکافت - در راه زنجیر محکم کرد و<sup>(۲)</sup> آتش در داد - بعد ازان که شعله برخاست فریاد برآورد که همسایگان در رسید که بخانه من آتش درگرفت - و شوی من می سوزد - تا رسیدن مردم آن سوداگر بیچاره کباب شد - همسایه آن را نیز معاینه می کرد - بعد ازان همه مردم را که در جوار او بودند آن همسایه جمع نمود<sup>(۳)</sup> او بکوتوال خبر کرد - حاکم در آنجا رسید - اول مکاره را گرفت بعد احوال کشتگان معاینه نمود - آن زن را در چار سوی بازار نیم تن بخاک فرو برده تیر باران کردند و تمام اموال او را بخالصه آوردند .

نقل است که زن جمیله که آفتاب بآن روشنی از تاب رخسارش در نقاب سحاب پنهان شدی از خانه شوی بمسکن پدر خود می رفت - قضا را از حرارت گرما در سایه درخت بنشست - درویشی که تونگری آن جهان داشت در آنجا<sup>(۴)</sup> تکیه داشت - بیک نظاره شیفته جمال او گشت -

---

(۱) چپتر - لغت هندی است در فرهنگ آصفیه جلد دوم صفحه ۱۳۸ نوشته وه ساتنان جو پھوس سے ڈالا جائے - پھوس کی جھت

(۲) در نسخه ح ، در راه زنجیر کرد و از راه برآمدن آتشی بدان چپتر داد و فریاد برآورد ،

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، جمع نمود که در جوار او بودند رفته بکوتوال معلوم نمود باین ماجرا آمده آن چتر را کشادند آن طفل و آن جوان را نمودند - آن زن را که بخون مردم کمر بسته بود در چار سوی بازار نیم تن را در زمین فرو برده ،

(۴) در هر دو نسخه الف و ب ، مسکن داشت ، و تکیه بالفتح بمعنی بالش و نیز مکان بودن فقرا - فرهنگ آصفیه جلد اول صفحه ۲۱ ،

و وابسته زلف و خال او شد - هر لحظه که نازنین بجانب او دیدی  
 او را نگران خود یافتی - آن زن نیز دل بدو داد - بعد ساعتی برقع بر رخ  
 افکند و سوار شد - درویش آن چمن بی لاله رخسار یافت - آهی سرد  
 از دل خود برکشید - و جان بجانان سپرد - بعد یکماه آن زن را  
 باز گذر بدانجا افتاد - در زیر آن درخت نشست - سو بسو نظر  
 می افکند از شیفته خود نشانی نیافت - در زیر آن درخت قبری تازه  
 دید - از مردم پرسید که این قبر بیشتر اینجا نبود از کیست - گفتند  
 درویشی بود که اینجا می ماند - روزی زنی افتاب روی و سلسله موی  
 در اینجا رسید - چون روان شد جان درویش نیز همراه او رفت - این  
 قبر ازوست - زن از حال گشته خود آگاه شد - فی الحال برقع از رخ  
 برگرفت و آن قبر را در بر خود کرد - ناگاه قبر بشگافت - آن نازنین  
 درو در آمد - و باز بهم پیوست - مردم که همراه آن زن بودند گریه  
 و زاری نموده آن قبر را باز بشگافتند - دیدند که زن در آنجا نیست  
 و مرد حاضر - آن زر و زیور که در گردن و گوش آن زن بوده  
 همه در تن آن مرد است - سرمه که در چشم و سرخنی پان که در لب  
 آن زن بود در چشم و لب آن مرد پیدا بود - عشق او را جذب کرد - لاجرم  
 پیرایه آن زن از تن آن مرد برآورده روی براه آوردند .

نقل است که شخصی در دهلی از صلحا بوده وقتی که بتلاوت

قرآن بودی صورتی بمثل امرد ظاهر شدی - و بر صفحه کلام بنشستی

چنانچه حرفها پوشیدی - چون آن مرد دست فراز کردی تا او را بگیرد  
 غایب شدی - هر وقتی که باز خواندن آغاز کردی باز آن صورت آمده  
 ورقها را پوشیدی - آن مرد عاجز شد - بیکی از صاحب صورت حال باز  
 نمود - آن مرد گفت هرگاه آن صورت ظاهر شود سر و گوش او بگیر -  
 گفت هر چند که میگیرم در دست نمی آید - گفت البته او را بگیر که  
 در دست تو خواهد آمد - چون باز خواندن آغاز نمود باز آن صورت  
 ظاهر شد - و بر صفحه کلام بنشست - آن مرد گوش او گرفت بهجرد  
 گرفتن گوش آن صورت غایب شد - و آن مرد هر دو دست خود در گوش  
 خود یافت :

نفل ست درویشی صاحب حال بقصه پانی پنه در کنار جوی که  
 بشرق رویه میروید مسکن داشت - زنی جمیله که رنگ رخسارش گل  
 بستانی را شرمنده ساختی و زلف مشکینش سنبل باغی را در پیچ و تاب  
 انداختی با دو سه زن که هم سال و هم رنگ او بودند بغسل آمده بود -  
 لونه<sup>(۱)</sup> آب برداشته می رفت - درویش بیک نظاره شیفته جمال او  
 شده آب ازو طلبید - آن پری وش تبسم نمود گفت دست بکشای -  
 درویش دست فراز کرد - آن گل رخ آب می ریخت - درویش نظر سوی  
 او دوخته تا آب تمام ریخته - آن دلبر خندیده رو براه آورد - درویش

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، لونه اب در دست داشته می رفت ، لونا لفظ هندی است

در فرهنگ آصفیه نوشته ایکه نسیم کا مونی دار برتن خواه مسی هو خواه گلی جو اکثر وضو و  
 طهارت وغیره کے کام آتا ہے - مطہرہ - آبریز - ابریق ،



در پی او می‌رفت - چون آن لاله رو بدر خانه رسید - نگاهی عاشق نواز  
 نموده درون رفت - درویش را حالتی پدید آمد - تا دیری بر دروی  
 مدهوش ماند - باز بمسکن خود آمد - زاری می‌کرد - و آه سرد از دل  
 گرم می‌برآورد - روز دیگر آن دختر با دوسه پری پیکران باز بغسل آمد -  
 درویش را چون چشم بران کوکب رخشان افتاد ذره مثال در تاب آفتاب  
 جمالش ناپیدا گشت - آن نازنین بگرشمه تبسمی نمود که دامن آفاق پر شکر  
 گشت - گفت که آب نمی‌خوری - درویش چون آن مایه جان را مهربان  
 یافت دست دراز کرده آب ازان سرچشمه آبجیات نوش کرد - چون  
 چند روز درین نظارگی بگذشت حکایت عشق آن دو تن در افواه عام  
 افتاد - پدر دختر را از آمدن جوی مانع شد - بیچاره درویش از نظاره  
 جمال جان افزای یار محروم ماند - در گریه و زاری بسر می‌برد تا روزی که  
 روز غسل هندوان بود زنهای شهر خود را بزر و زیور آراسته بیرون آمدند -  
 آن دختر نیز بنجامهای زرتار و زیورهای گوهر نگار با زنها بیرون آمد - بد آنجا  
 رسید که درویش بر سر راه بانتظار آن گلدسته خوبی نشسته بود - چون  
 چشم بران نازنین افتاد دویده سر بر پای او نهاد و جان بجان داد - آن  
 نازنین چون آن حال دید او نیز سر در پای درویش نهاد و مرغ روح  
 خود را بپرواز داد - و این دوهره از زبان او بیرون آمد - « دوهره »  
 هم تو ملی <sup>۱۱</sup> پیم سون جای « بوند گئی دریا سمای  
 خلق بدین نظاره انگشت <sup>۱۲</sup> حیرت بدنندان گزیدند »

(۱) در نسخه الف ، هم ، ، (۲) در نسخه ج ، نظاره عجب حیران ماندند ،

دربِ خان<sup>(۱)</sup> جلوانی که حاکم آنجا بود خبر یافت - سوار شد و بر سر آن دو مقتولِ خنجرِ عشق آمد - و علمای شهر را طلبیده مسئله پرسید - گفتند که این دختر صادق العقیده از جهان رفته و بقول شرع مسلمان گشته هیچ وجه سوختن او جایز نباشد - درین اثنا هزاران هندو جمع آمدند که آن دختر را بسوزند - دریا خان گفت این زن مسلمان<sup>(۲)</sup> مرده - حد شما نیست که بسوزید - از هر دو جانب نزدیک بود که آتشِ قنال سر برزند - درویشی<sup>(۳)</sup> زنده پوش پیدا شد - بدریا خان گفت که<sup>(۴)</sup> شما چرا کاوش می کنید - این دختر را حواله هندوان نموده قدرت آلهی را تماشا نمایید - دریا خان رضا داد - هندوان آن دختر را بردند - و هیزمها جمع کرده آتش در دادند - اصلاً افروخته نشد - چنانچه پنبه بروغن تو ساخته آتش می زدند شعله بر نمی خواست - درین کار حیران ماندند - آخر او را در هیزم گذاشته بخانه آمدند - دریا خان و خلائق که آنجا بودند آن دختر را در جنب آن درویش مدفون ساختند - هنگام<sup>(۵)</sup> شب هندوان مردم را فرستادند که آن دختر

(۱) در نسخه ح « بدریا خبر جلوانی که حاکم آنجا بود خبر رسید »

(۲) در هر دو نسخه الف و ب « مسلمان مدد چه حد شما باشد که بسوزید »

(۳) در هر سه نسخه « زنده پوش » اما لفظ صحیح « زنده پوش » باشد - زنده پروژن چند

بمعنی خرقه کهنه - زنده حکیم سنائی گفته -

دید وقتی یکی پراگنده زنده رو حاکم زنده

زنده پوش بمعنی خرقه پوش - فرهنگ اندراج جلد دوم صفحه ۳۲۶

(۴) در نسخه الف ز ب « شما چرا کینه در میان می آرید این دختر »

(۵) در نسخه هر دو الف و ب « آخر شب »

را از قبر برآورده در آب جنه بیندازند - هرچند گور او را کشادند اثر او نیافتند :

نقل است در موضعی از مواضع پالم هندو زنی را با شوی خود محبت کامل بوده نه مرد بی او جانی آرام گرفتگی و نه آن زن بی شوی خود شکیب داشتی - همیشه چون دو گل در یک چمن نشو نما داشتند - و کعبتین مراد بر نرد وصال می انداختند - ناگاه زمانه ناسازگار که دو دوست را یکجا نمی خواهد - پیانه شمر آن جوان لبریز کرد - از قضا باد اجل - نونهال آن جوان از بیخ برانداخت - و زن در فراق او چون ماد<sup>۱۱</sup> بیست و هفتم کاهیده بناله و زاری و سوگواری بسر می برد - و در هجر آن یار وفادار - تن بخنجر فنا می سپرد - و مادر و پدر آن دختر را بجوانی خوبروی و مشکین موی کدخدا کردند - که مگر باو الفت گیرد - و ازین جگر خواری و گریه و زاری باز ماند - آن جوان هرچند باو از راه اتحاد و اخلاص پیش آمد - دختر اصلا باو ملتفت نمی شد - و بچشم مهر بسوی او نمی دید - جوان خواست تا او را بخانه خود برد - باشد که آنجا تسکین یابد - مادر و پدر آن دختر را بزر و زیور آراسته همراه جوان روان کردند - دختر از روی ضرورت با دیده گریان و سینه بریان دنبال او می رفت - ناگاه امردی صاحب جمال و خوش آواز که مرغ از هوا فرود آوردی سرود گویان

(۱) در نسخه ج - چون ماه نو کاهیده بناله . . .

از پیش آمد - آن دختر او را ایستاده کرد و گفت باز بخوان - آن مرد  
بخواند - دوسره بود که مضمون او این بیت است -  
تو عهد با دگری نوجوان بهم بستى « در بیخ عهد که با مات بود بشکستی  
خلقی را که دران طرف و این طرف بودند و می آمدند ایستاده کرده بآن  
امرد گفت از برای خدای یک بار دیگر بخوان - او باز خواند - زن  
همچرد شنیدن نعره بلند از دل برکشید و بیفتاد و جان<sup>(۱)</sup> را بجانان  
باز داد

### ذکر بعضی از امرایان عهد سلطان ابراهیم

أحمد خان<sup>(۲)</sup> عالی همتی بود - وقتی سلطان او را بجهت تسخیر قلعه  
ماندوا<sup>(۳)</sup> فرستاد - شتران که مبلغ سپاه بر آنها بار بوده مانده شدند - بخشی  
عرض نمود که حکم شود تا این مبلغ سپاه برسانم - فرمود خوب - زر  
سپاهیان داده تمسک گرفته بنظر خان مشارالیه گذرانید - فرمود که این  
کاغذ چیست - عرض رسانید که این تمسک از سپاه گرفته ام که وقت برات  
در علفه آنها مجری گیرند - فرمود که من بقال نیستم که از ایشان تمسک  
ستانم - چون ایشان درکار من جان بازی میکنند من این مبلغ را  
بایشان بخشیدم - آن نه لکه تنگه بود «

(۱) در هر دو نسخه الف و ب «جان بجان آفرین سپرد» «

(۲) در نسخه ج «جلال خان» «

(۳) در نسخه الف «قلعه مانزو» و در نسخه ج «ماندون» «

تاتار خان<sup>۱۱</sup> بر عالمی بخشش می کرد - ضابطه او آن بود از هر جا که پیشکش می آمد عهده داران می بردند - اگر در سواری رسیدی جلوداران و چوبداران می یافتند - و اگر در مجلس می آمد مصاحبان می گرفتند - و اگر خلوت بودی خدمتگاران می بردند - روزی حجای حجامت می کرد - زین<sup>۱۲</sup> خان حاکم سنبل سه راوتی<sup>۱۳</sup> خوب مکلف بنقاش غریبه گران بها فرستاد - فرمود تا بحجام بدهند - ملو خان<sup>۱۴</sup> سروانی که مصاحب بوده و راه سخن بخان داشت عرض نمود که اگر<sup>۱۵</sup> اشارت عالی باشد بهای آن را بحجام دهم - و این راوتیها من بگیرم - فرمود که ضابطه ما را می شکنی - این سخن اگر دیگری می گفت سزا می دادم

هیبت خان گزگ انداز بود - خطاب گزگ اندازی ازان یافته بود که روزی در نواجی<sup>۱۶</sup> بیانه بشکار رفته بود - در باغ اسکندره جشنی ترتیب داده - دریا خان سروانی و محمود خان لودی و دولت خان

(۱) در نسخه ج ، این خان عال بخشش بوده ضابطه او آن بوده ،

(۲) در نسخه ج ، احمد خان حاکم سنبل ،

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، راوتی ، در فرهنگ آصفیه جلد دوم صفحه ۲۳۶ معنی

راوتی نوشته ، ایک قسم کا چھوٹا تنبو - چھولداری - چار طاق چوگوشه خیمه ،

(۴) در هر دو نسخه الف و ب ، ملو خان ،

(۵) در هر دو نسخه الف و ب ، عرض نمود که این راوتی من بیایم و بهای آن را

ماو رسام ،

(۶) در هر دو نسخه الف و ب ، در باغ اسکندری ،

از امرا در مجلس نشسته بودند - ناگاه دو گرگ کلان - میشی<sup>(۱)</sup> را در  
ربودند - غریب از شائنان برخاست - هیبت خان بقضای حاجت رفته  
می آمد - گرگان نزدیک او رسیدند - تیر و کمان از خدمتگاران گرفت  
بغایت سخت انداز بود - چون تیر از شست او کشاد یافت از آن دو گرگ  
پران گذشته بر زمین نشست - از آن روز بدان لقب ملقب شد - در  
مجلس<sup>(۲)</sup> چندانی می بخشید که خالق را حیرت باز آوردی<sup>(۳)</sup> روزی  
شاعری مومن نام ساکن بیانه قطعه در وصف خان عالی شان بگفت -  
و بقوالان داد تا در روز جشن خان که در آن مجلس امرای کبار  
باشند بحضور خان بخوانند - قوالان روز جشن بخوانند - بساطی که  
در آن روز برو نشسته بود بان شاعر داد<sup>(۴)</sup> و هفت هزار تنگ<sup>(۵)</sup> بقوالان  
انعام داد - پایه سخاوت او ازین جا قیاس باید کرد

(۱) در هر دو نسخه الف و ب از سه در بودند .

(۲) در نسخه الف و ب در مجلس سراب .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، حیرت باز می آورد روزی حیرت خان برابر سلطان انعام  
برسد که هیبت خان شده ایم که در مسی چری می نغی اگر در هوشاری چیری دمی دایم -  
هیبت خان از آن دور ترک سراب کرد و در هشاری چندانی بخشید که مردم را بحیرت آورد آنچه از  
صرافی رد و نقره بود و شکسته داد ( بر و خرید بود شکسته بر تمام داد ) دوری شاعری .

(۴) ضیاء ربی در تاریخ هروز ساهی صفحه ۱۱۳ درباره ملک علاء الدین کتلی خان  
را اندر آنکه سلطان این نوشته که از سازی بند و کورت خود گوی سفت از حاتم طائی در بوده  
بود . . . . . حواحه شمس معین - مطربان و اغری داد که در روز حسن در مدح علاء الدین  
خواند . ملک علاء الدین . . . از استماع ترنم نامی اسپان پایگاه خود را بحواحه شمس معین  
بخشید و مطربان را ده هزار تنگ انعام داد .

(۵) در نسخه الف و ب : دو هزار تنگ . شاید صحیح ده هزار تنگ باشد زیرا که در  
بعضی جای دیگر در نسخه الف و ب دو هزار نوشته و در نسخه ج بجای دو هزار ، ده هزار ،  
رقم یافته برپیدد صفحه ۹۲ نوت ۱

قَظَب خان جوانی ساده عذار و صاحب حسن بود - در سخاوت  
 و شجاعت آیتی بود - سلطان او را داخل مصاحبان ساخته بود - در آن  
 روزها که سلطان بجانب کالی توجه نمود قطب خان روزی بشکار برآمد -  
 ناگاه آهوی سپید پوست بنظرش درآمد - اسپ را بسوی او راند -  
 آهو آهسته آهسته می رفت تا بحدیکه از لشکر جدا افتاد - چون پیشتر  
 رفت میدانی وسیع در نظرش درآمد - دید که در آنجا خیمه‌ها برپا است -  
 آن آهو در سراپرده در آمد - قطب خان نیز در دنبال او رسید - دید که  
 بساط ملون انداخته در و جواهر در حاشیه او ریخته - و تختی مرصع  
 بر آن داشته - اما آدمی نمی نماید - حیرت زده ایستاده ماند - نه امکان  
 که برگردد و نه زهره که درون درآید - در خیال بوده که سر رشته آن  
 سر بسته حکمت معلوم نماید که چیست و صاحب خیمه کیست - درین  
 اتنا دختری آفتاب عذار - با لطافت گل و گلزار - با قامت خوش -  
 و صورت دلکش - از سراپرده بیرون آمد - و لب در شکرگفتاری  
 کشاد که قطب خان چه حیرانی - از اسپ فرود آید - و کاشانه ما را  
 روشنی افزای - تا راز که سر بسته آنی بر تو کشاده شود - قطب خان بدان  
 دلاوری که داشت از اسپ فرود آمد - و اسپ را بطناب خیمه بست -  
 چون بسراپرده درآمد نیم<sup>۱</sup> روز بود - چون به سراپرده دویم درآمد  
 دید که شب است - هزاران چراغ افروخته - و بساطی انداخته و تخت

(۱) در هر دو سخته‌ها و ب و نیم روز بود - بجزدی که بحیبه درآمد دید

مکمل بجواز بران داشته - و نازنین پری پیکر بران نشسته - و گرد  
 بر گرد او لاله رخان دست بر کمر بسته - چون چشم آن لعبت چینی بر  
 قطب خان افتاد از تخت فرود آمد - دست او گرفته با خود بر اورنگ برد -  
 و پیاله از می ناب داد که بخور و خوف را بخورد راه مده - قطب خان  
 دو سه پیاله شراب ناب خورد - و نشئه شراب او را بدماع رسبد -  
 و سرودی آغاز شد که ساکنان عالم علوی در سماع آمدند - و زهره  
 بر آسمان معلق می زد - قطب خان در مجلس خلد آمین و بان حوران  
 خورشید جبین دور می خورد - و از نظاره آن سیمین قامتان دیده را  
 جلا می داد - هیچ از اسپ و خانه یاد نیامد - چون شب بانجام رسید  
 و ستاره صبح سر بر آورد - قطب خان را از مستی و سیخوای نوم غلبه  
 کرد - اندک چشمش غنود - چون چشم بکشد از آن مجلس و خیمه  
 و خورشید رویان اثری ندید - دید که اسپش بچوبی بسته اند و دانه و گاه  
 پیش او ریخته - حیران ماند خواست تا بیاد آن پری پیکران گریبان جامه  
 جان چاک زند و دیوانه گردد - باز خود را بخود آورده چار ناچار با  
 حیرانی سوار شد - و راه لشکر<sup>(۱)</sup> گرفت - این ماجرا پیش سلطان بیان  
 نمود - سلطان نیز حیران ماند - و از بعضی دانایان استفسار نمود - گفتند  
 که در<sup>(۲)</sup> عالم سفلی عالم سماوی باو نمودند - قطب خان تا زیست این حیرانی  
 از خاطر او دور نگشت و یاد آن لاله رویان از خاطر او محو نشد ..

(۱) در هر نسخه الف و ب . راه شهر پیش گرفت .

(۲) در نسخه ج . گفتند که عالم سیمای ایشان نمودند .



## ظہیر الدین<sup>۱۱</sup> بابر شاہ

صرافان گوہر معانی این گوہر<sup>۱۲</sup> تابدار را چنان در سلک انتظام کشیده اند کہ چون در سہ ۹۳۲ھ اثنین و ثلاثین و تسعمائہ شاہ بابر گیتی ستان دران معرکہ فیروزی یافته بود یک ہفتہ دران<sup>۱۳</sup> میدان - فتح انجام - مقام کرد - آنچه اموال از پیل و مال و سایر آلات سلطان ابراہیم بود در تصرف آورد - آن سر زمین را مبارک سمرد - جمیع بزرگان<sup>۱۴</sup> آن شہر را طلبید - ہر یک را بانعام عام خود سرفراز و خوشنہل ساخت - و سلطان محمد اوغلی را<sup>۱۵</sup> با دہ ہزار سوار کہ از وی دران جنگ جلالت و تہور

(۱) در نسخہ ج	بابادشاہ گیتی ستانی	
شاہزادہ محمد ہمایون	میرزا کامران شاہرود	میرزا عسکری شاہزادہ
امیر نظام الدین	مہندی حواسہ	امیر ہدیو بیگ
شاہر حاک	امیر علی دیوانہ	محمود بیگ
فرا بیگ	صوفی سلطان	عوس بیگ
ابراہیم افشار	حوقی بیگ	نورم بیگ
بختیار بیگ	مرک بیگ	میر حسین
نورنگ بیگ	فراخہ بیگ	قاسم بیگ
احمد بیگ	افا رھی	ابنم بیگ
مرک بیگ	جلایر حاک	تردی بیگ

(۲) در نسخہ ج . این لائی اب دار را چنان در سلک آورده .

(۳) در نسخہ ج . ہفتہ در انجام مقام کرد .

(۴) در نسخہ ج . جمیع معارف .

(۵) در نسخہ ج . محمد اوغلی را کہ از وی دران جنگ جلالت تہور .

بظهور آمده بود حاکم بانی پته ساخت و مواجب یک فصل باو بخشید -  
 بعد آن بحساب دهلی در حرکت آمد - مردم دهلی و قصبات از شوکت  
 دهلی ترسیده متفرق شده بودند - مردم خوب خوب که از هند  
 بودند بجهت تسلی بزرگان و معارف دهلی و قصبات تعیین نمود -  
 تا ایشان را بمراجعت و عنایات پادشاهی امیدوار ساخته بدرگاه گیتی پناه  
 آوردند - چون نزول رایات جاه و جلال بسون پته واقع شد - بزرگان  
 شهر از چودهریان و سپاهیان و صرافان جوق جوق و طایفه طایفه  
 بدرگاه والا می رسیدند و سرافراز و نواخته می شدند - در اول ماه  
 جلوس حضرت گیتی ستان التفات و عنایات در باره مردم بظهور آوردند  
 که بیم و هراس از دل آنها دور شد - راغب دولت او گشتند -  
 و یک ماه و چند روز در نواحی قلعه اندپته بر لب دریای  
 جون جانی دلکش - آرمگاهی ساخته آنجا توقف نمود - "امیر خلیفه  
 و امیر فلی سلطان را" باگروه تعیین نمود - که مادر سلطان ابراهیم

(۱) در نسخه الف و ب ، در اول دو ماه جلوس .

(۲) در ضفحات اکبری جلد دوم صفحه ۱۹ - فرمان سعادت نشان بغداد نامه که بنا بر اذ  
 نامهای محمد عمادون میرزا و امیر حواجه کلان و امیر محمدی کونکلتاش و امیر یونس علی  
 و امیر ساه منصور برلاس و جمعی دیگر بطریق ایلعاز انتخاب آنگره روم آن قلعه را تصرف  
 نمایند - و جراته اش را از تصرف عوام و حواصص محفوظ دارند - و منعاقب ایشان آن حضرت در  
 عمان عربیت نجاش آنگره مصروف داشته در آن نده برول احلال فرموده - و در مآثر رحیمی  
 جلد اول صفحه ۳۹۹ ، در همان روز فتح - امرا را در ملازمت حضرت جهابای جنت آسیان  
 بصورت دار الملک آنگره که پای تخت سلطان ابراهیم بود نهضت نمودند که محافظت خواین نمایند .

(۳) در نسخه الف ، در سته باگروه تعیین .

و اهل و عیال افغانان در آنجا بودند - ایشان بکوچ متواتر در آنجا رسیدند -  
 ۱۱) مادر سلطان ابراهیم تذکره اموال از خزاین و اشرافی و طلا و آلات  
 و جواهر آلات و از فیل و اسب و شتر و خیمه و بارگاه و غلام  
 و کنیزک همه را بدفعات در آن نوشت و بخدمت خلیفه فرستاد - و احوال  
 خلاصتی خود التماس نمود - محمود خان غلام سلطان ابراهیم آمده آن دفعات  
 در حضور خلیفه خواند - خلیفه آن را بخدمت گیتی ستانی روان نمود -  
 و خود با لشکر ۱۲) جرّار در محافظت درویشان قیام می نمود

درین اثنا خبر رسید که بعضی امرای سلطان ابراهیم در جونپور  
 یک جا شده دست بغارت دراز کرده اند - گیتی ستانی - امیر قلی بیگ

(۱) در خلاصه التواریخ مصححه ظفر حسن صفحه ۲۸۸ نوشته . والد و فرزندان و  
 باستانگان سلطان ابراهیم را مشمول غایات ساخته اموال و خزاین خاصه ایشان را  
 بایشان مرحمت فرمودند - و اضافه بر آن هفت لک تنگه از ممکن اشعاف بوالده سلطان بطریق  
 سورغان معرر گشت - و والده سلطان معنون غایت بی تمام گردیده یک قطعه الماس که هشت  
 مثقال وزن داشت و نهمین بصران جواهر تاس قیمت آن نصف خرچ روز مره مسکون  
 بود و گفتند که آن الماس از حرانه سلطان علاء الدین است که او را از اولاد راجه بکرماجیت  
 بدست آمده بود پیشکش حضرت پادشاه بوده . این عبارت خلاصه التواریخ از اکبر نامه  
 جلد اول صفحه ۸۸ اخذ شده است - اما در تاریخ مرسته جلد اول صفحه ۲۸۱ می یویند  
 بکرماجیت راجه گولیار که همراه پادشاه ابراهیم بود در جنگ کشته شد - و مردم او که در  
 دامنه انگره بودند شاهزاده محمد همایون الماسی بوزن هشت مثقال که از حرانه سلطان علاء الدین  
 حاکم مالوهی دست بدست بایشان رسیده بود و جوهریان قیمت آن نصف حراج یکروزه تمامی  
 ربع مسکون کرده بودند پیشکش نمودند - شاهزاده محمد همایون آنرا بضر پادشاه در آورد و آن  
 حضرت قبول کرده باز شاهزاده بخشید .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب . در محافظت قلعه درویشان قیام می نمود که یکی از

درویشان بیرون نرود و اموال و خزاین ضایع نشود .

و شاهزاده پیرزا کامران را بدان بواحی رخصت کردند - و ایشان<sup>(۱)</sup> روارو نموده بدآنجا رسیدند - افغانان از آمدن شاهزاده اقبال مند خبر یافته بجانب پتسه فرار نمودند - جونپور در تصرف درآمد - شاهزاده - امیر قلی بیگ را با لشکر گران در آنجا گذاشته بخدمت باز رسید - بعد از آن بصوبه پنجاب<sup>(۲)</sup> تعین یافت - و میرزا قلی بیگ بملتان نامزد گشت - و مهم تهیه باو دادند - محمد همایون میرزا که پسر کلان و ولی عهد حضرت بوده در حضور ماند - چون جایجا از شاهزادهای کامنگار و امرای شوکت شعار فرار گرفت از بغی حسن خان میواتی و رانا سانکا<sup>(۳)</sup> خبر رسید که با لشکر گران در میوات یک جا شده اند - حکم شاه گردون سریر چنان شد که نوکر جدید چاکر گیرند - و خزاین ابراهیم شاهی بر سپاه بریزند - حسن خان چون<sup>(۴)</sup> صاحب سکه و خطبه از چند پشت بود از عهد فیروز شاه دولت و جاه در خاندان ایشان جمع آمده بود - و رانای سانکا<sup>(۵)</sup> نیز در آن ایام رانای کلان بود بحسن خان پیغام داد که مغول در هندوستان قدم نهاد - و سلطان ابراهیم را کشت - و ملک در تصرف در آورد - یقین است که بر ما و شما نیز لشکر خواهد کشید -

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، اسان کوچ دراز مدامها رسید .

(۲) در نسخه الف ، و ب ، پنجاب رخصت شد - و میرزا عسکری محبوب کابل نامزد

گشت - و مهم تهیه باو فرمود که تردد نماید - و محمد همایون مرزا .

(۳) در نسخه ج ، رانا سانکایر .

(۴) در هر دو نسخه الف و ب ، چون در آن ایام صاحب تخت از پشت به پشت بوده

تا دور فیروز شاه .

اگر شما بمن اتفاق کنید یک جا شده در هالک خود دخل ندهیم -  
 حسن خان بغرور جمعیت خود و اغوای رانای مذکور پیشکش که بجهت  
 گیتی ستانی طیار کرده بود فرستاد - وکیل شاه بی غرض از آنجا باز گشت -  
 این معنی در آگره بسمع شریف گیتی ستان رسید - میرزا هندال و محمد  
 مهدی خواجه داماد خود را با سپاه بلا انتها روانه نموده خود نیز در پی ایشان  
 در حرکت آمدند - چون خبر افواج قاهره بحسن خان رسید رانای سانکا<sup>۱</sup>  
 را پیغام داد - و از آمدن سپاه گیتی ستانی او را آگاه گردانید -  
 رانا نیز از مسکن خود "سپاه جمع ساخته بر اراده جنگ از جا بجنبید -  
 با حسن خان یک جا شد - چون اخبار رسیدن افواج قاهره یافتند در نواحی  
 فیروز پور<sup>۲</sup> میدان مضاف آراستند - رانا سانکا<sup>۳</sup> حسن خان را  
 بطرف راست فرستاد و خود سوی چپ استاد - چون در نهبان  
 با حسن خان آزرده خاطر بود میخواست که او را بهر بهانه تلف سازد -  
 در نهبان با<sup>۴</sup> میرزا هندال و خواجه مهدی در ساخت - وکیلی فرستاد که  
 من بنده و فرمان بردار بادشاهام - خطبه و سکه حضرت قبول دارم -  
 و حسن خان مرا بزور بچنگ آورده و من در برابر افواج پادشاهی

(۱) در نسخه ج ، رانا سانکایر .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، مسکن خود لشکر هندوان جمع نموده .

(۳) در نسخه ج ، نواحی فیروز پور حاکم مضاف آراستند .

(۴) در نسخه الف و ب ، رانکا سانکا را حسن خان طرف راست قرار داده بود .

(۵) در نسخه ج ، در نهبان با هندو بیگ در ساخته و زر سار فرستاده نوشت که من

نخواهم شد - و در اندک صدمه شما<sup>۱۱</sup> رو بگریز خواهم آورد - شما تردد  
چنان کنید که حسن خان گرفتار گردد یا کشته شود - اگر او را  
کشتید ملک میوات نیز در تصرف شما آید .

الغرض چون از هر دو طرف مقابله و مقاتله دست داد جنگی عظیم  
شد - مهدی خواجه بر حسن خان ریخته او را فرصت جنگ نداد -  
حسن خان<sup>۱۲</sup> رو بگریز آورد - و مردم لشکر او متفرق گشته  
جا بجا رفتند - لاد خان - غلام حسن خان با خواجه خود بد بوده  
با برادرانش درساخته باغوازی آنها با مری خود بیوفائی نمود - چون  
مردم حسن خان از مقربان و نزدیکان او هیچ کس نزد او نماند - برب  
چاهی فرود آمد - و غلام خود را گفت اگر چیزی برای خوردن  
داری بیار - او چند نان و کباب مرغ در پیش حسن خان نهاد - اقمه  
چند تناول نموده بود که امیری از لشکر شاه بابر نزدیک رسید -  
حسن خان سراسیمه برخاست که سوار شود - آن غلام شمشیر برو  
انداخت و زخمی کرده در چاه رها کرد - اسپ او گرفته رو بگریز

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، صدمه شما طرح داده خواهم رفت ،

(۲) در ضمیمات انگری حلد دوم صفحه ۲۶ . و درین ممر که حسن خان میواتی که طریقه  
ارتداد ورزیده بآن کافر حربی موافقت نموده بود ماوجود سی هزار لشکر خاصه او - بر وی  
تیری می رسد که مردم لشکر خودش در جای انداخته می گیرند ، و در مائر رحیمی جلد اول  
صفحه ۸۰۸ حسن خان میواتی ضرب تنگ در گردن او رفت ..... و بعضی دیگر تعاقب  
رانا سانکا تبین شدند - و کوس کامرائی بلد آوازه کرده مراجعت فرمودند - و شیخ زین صدر  
تاریخ این فتح بادشاه اسلام (۹۳۳) بافت ،

آورد - ازان طرف <sup>۱۱</sup> رانا سانکا نیز گریخت - هندو بیگ دنبال او نمود  
و لشکر او را بغارت برد <sup>۱۲</sup> - و سپاه گیتی ستانی را چندان غنایم از اسپ  
و شتر و اسلحه بدست افتاد که سالها ایشان را کفایت نمود - و فتحی عظیم  
دست داد - آن ملک سراسر در ضبط درآمد - و عامل جا بجا نصب  
شدند - سکه و خطبه جاری شد - و در جاگیر اقبالمند شاهزاده  
همایون دادند و باز با آگره آمدند

بعد یک سال از جلوس - میرزا کامران از <sup>۱۳</sup> لاهور آمد - خیالی  
زر و اسپ از بهنیان و کوهکهران آورده بدفعات بنظر <sup>۱۴</sup> گیتی ستانی  
گذرانید - درین اثنا از جونپور خبر رسید که سلطان محمد افغان  
که در بهار صاحب خطبه و سکه شده بود - لشکر بر میرزا هندال  
آورده - او طاقت نیاورده از جونپور گریخت - و سپاه سلطان محمد  
در دنبال آمده <sup>۱۵</sup> مقابله دست داد - جنگی شد - اکثر سپاه میرزا بقتل  
رسید - گیتی ستانی سلطان جنید برلاس <sup>۱۶</sup> و جهانگیر قلی بیگ را با مغلان

- 
- (۱) در هر دو نسخه الف و ب ، طرف چون گریخته بود ،  
(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، بغارت داد - کسی از آنها بجگ رو نداد و سپاه  
گیتی ستانی را غنایم از اسپ و شتر و غیره بدست آمد که در شمار نیاید و نتیج .  
(۳) در نسخه ح ، از پنجاب آمد ،  
(۴) در نسخه ج ، به نظر عالی خدایگانی گذراید ،  
(۵) در نسخه الف و ب ، دنبال آمد - بعد ازان میرزا باو مضاف داد - اکثر سپاه ،  
(۶) در نسخه الف و ب ، برلاس و جیدر ملک حوٹک را با مغلان ،

دیگر<sup>۱</sup> نامزد کرد - سلطان جنید دو منزل را یکی نموده در آنجا رسید -  
و با لشکر سلطان محمد مقابله و مقاتله دست داد - جنگی<sup>۲</sup> شد که چشم  
روزگار ندیده - افغانان از موشگافی<sup>۳</sup> ناوک مغلان طاقت ایستادن نیاوردند  
رو بگریز نهادند - جونپور باز تصرف در آمد - و فتح نامه با غنائم  
و اسبان در آگره بدرگاه گیتی ستانی فرستادند - حکم شد که سلطان جنید  
در آنجا باشد - و میرزا هندال را بملازمت فرستد - سلطان جنید با افغانان  
چنان پیش آمد که روی بطرف جونپور نمی کردند - و رعب و هیبت او  
در دل افغانان و گردن کیشان آن ناحیه افتاد - گیتی ستانی میرزا هندال  
را بقندهار فرستاد که از آن طرف خبردار باشد

و پسال دوم جنوس حضرت گیتی ستانی براب دریای جون باغی  
بینظیر بناد کردند - طرح بندینی خیابان اول در هندوستان نمودار شد -  
و الا در هندوستان پیش ازین طرح بندینی خیابان نبود - روز و شب  
با مغلان در عیش و عشرت مشغول شد - با مصاحبان و نزدیکان دران  
گلشن<sup>۴</sup> مینو نشان بودی - و ما لولیان شیرین کار و لاله رخسار<sup>۵</sup> داد  
نشاط می داد - و مغلان را که سالها در آرزوی هندوستان بودند بعنایت  
الهی حکومت میسر شد - در عیش و نشاط بودند - و بر ترتیب این باغ

(۱) در نسخه الف و ب : مغلان دیگر ، لشکر هند نامزد .

(۲) در نسخه ج : جنگی عظیم شد .

(۳) در نسخه الف و ب : گزینی می نشان بودی

(۴) در هر دو نسخه الف و ب : لاله رخسار سرود ساری و شاهد ماری می کردند .



مهرزا کامران در لاهور باغی دیگر ترتیب داد - امیر<sup>۱۱</sup> خلیفه کار سلطنت می‌راند - و حکم او مثال حکم سلطان بود - الغرض چون در هندوستان امر پادشاهی باحسن الوجود استحکام پذیرفت و فرمان در بحر و بر چون آب جاری روان گشت - راجه چندیری بنی ورزید - و سر از فرمان پادشاهی برتافت - ارغون خان که در آن صوبه بود باو جنگ نموده<sup>۱۲</sup> شکست داد - ارغون خان بامیر خلیفه اعلام فرستاد - برادر ارغون خان را با سپاه گران روان کردند - کوچ بکوچ آنجا رسید - راجه چندیری از شکست ارغون خان چیره شده بود - با سپاه خود از چندیری بیرون آمد - در میدان پادهره که دهی است از مضافات آن آنجا مصاف داد - برادر ارغون خان را نیز شکست داد و غنائم بسیار بدست آورده مظفر و منصور در چندیری باز رفت - چون از انهرام آن سپاه - امیر خلیفه بعرض کشور سنای رسانید حکم شد که کارخانهای گیتی سنای طیار نمایند - بعد سامان کارخانها بآداب و دارات پادشاهان عالیشان از آگره بیرون آمده - بکوچ متواتر توجه بدان جانب نمود - امیر هندو بیگ را با شش هزار سوار جرار بیشتر روانه فرمود - و آله وردیخان شاملو را که در مالوه بود نیز فرمان صادر شد که باتفاق امیر هندو بیگ بجهت

(۱) در نسخه ج ، امیر خلیفه کار ملکی می‌راند - چون امیر خلیفه صاحب مدار سلطنت بوده - سپاه و سروران سپاه امرا موافق امیر شهراری بوده .

(۲) در هر دو نسخه الف رب ، باو جنگ نمود - و خزانه که بمحضرت روان کرده بود - در راه عارت نمود - گیتی سنای برادر ارغون خان را و احمد سلطان را با سپاه گران روان کرد - کوچ بکوچ ، ،

تادیب از کافر روی نهد - ایشان هر دو بطرف چندیری روی نهادند - راجه چندیری غرور در سر کرده و مردم از هر طرف جمع نموده برادر زاده خود را بجنگ آن دو امیر که دلاوران عهد و صف شکنان روزگار بودند فرستاد - بکنار دریای چون مصاف داد - در اول حمله کافران جان بر کف نهاده چنان کارزار کردند که اکثر مردم لشکر گیتی ستانی در میدان محاربه شهید شدند - چون آن دو امیر سپاه خود را از صدمه کافران بیدل دیدند ازان میدان باز پس گشته در باغی فرود آمدند - برادر زاده راجه شیرک<sup>۱۱</sup> شده در مقابله ایشان فرود آمد - از انهرام آن دو امیر چون خبر بگیتی ستانی رسید بکوچ دراز متوجه آن طرف گشتند - چون آن دو امیر از آمدن رایات عالیات خبر یافتند در شی که تاریک تر از دل ظالمان بود دو فوج بستند و به شبخون بران کافران افتادند - و دمار ازان سیه رویان<sup>۱۲</sup> برآوردند - برادر زاده راجه بقتل رسید و دیگران اسیر و دستگیر گشتند - چندان غنائم ازان لشکر کفار بدست سپاه گیتی ستانی درآمد که ساها ایشان را کفایت نمود - و سرهای ایشان را نوده کردند - و جوی خون روان ساختند - و فتح نامه بحضورت فرستادند - گیتی ستانی نیز متوجه به چندیری شدند - چون راجه از احوال لشکر خود

(۱) شیرک بمعنی دلم و جری بر ما لفظ ساختن و شدن و کردن مستعمل - در معنای

اندرراج جلد دوم صفحه ۶۰۶ و در نسخه ج ۱ برادر راجه ، ه

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، دمار از ایشان بر آوردند - اکثر نه کاران را قتل

آوردند - باقی ماندگان اسیر ،

کشتن برادرزاده شنید سراسیمه شد که <sup>۱۱</sup> صاحب شمشیر آن تبه کار  
 بدکردار او بود - چار ناچار جمعیتی گرد آورده مقابل سپاه سلطانی آمد -  
 آن مפור ندانسته که پشه را با بادِ صرصر پای ایستاد بکا است - و صعوه  
 را با باز بکا بال پرواز - مغلان در حمله اول آن سیه <sup>۱۲</sup> رویان را انداختند -  
 چون سر <sup>۱۳</sup> آن راجه دبه پیل مست شد رایات جاه و جلال در نواحی  
 چندیری نزول اجلال فرمود - دلیران مقدمه لشکر عالی - قلعه چندیری  
 بضبط آوردند - اهل و عیال راجه را اسیر ساختند - و به پایه سریر  
 اعلی رسانیدند گلرخانی که جز چشم ستاره چهره آنها ندیده و باد گرم  
 بر روی ایشان نوزیده - دو دختر راجه که در حسن و جمال نظیر خود

(۱) در هر دو نسخه ح . سراسیمه شد که مردم کاری او همه در میدان باهمال

اسیران گشتند .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب . در حمله اول آن سیه روی را انداختند - و از لشکر

او حوی خون روان شد - چون سر آن راجه ( میدی رای ) دبه بپای پیلان مست شد .

(۳) در نسخه ح . سر آن کافران دبه پیل مست شد . دبه در پای پیل انداختن - رسم است

که پیلان را برای دایر ساختن دها ( دبه مالفتح و تشدید با - ظرف معین و مفرد که از چرم  
 خام سازند اکثر دراز روض برکنند ) بر از کلوج و غیره کرده در پای آنها می اندازند  
 و می چنانند تا از آنها صداهای مکرر موحش برآید و چون اینها بران ثبات ورزند در معازک  
 از آواز نهدگ و غیره بر سر وحشت نمی آیند - فرهنگ اندراج جلد دوم صفحه ۲۳ در اکبر نامه  
 جلد اول صفحه ۱۱۲ نوشته . صباح چهار شنبه هفتم جمادی الاولی ( سنه ۹۳۳ نهصد و سی  
 و چهار ) فتح چندیری بر وجه دلخواه نمش بست و فتح دار الحرب تاریخ این تائید آلهی  
 است - و بعد حصول این مامول چندیری را باحد شاه نپیره سلطان ناصر الدین عیانت فرمودند  
 و یکشنبه یازدهم جمادی الاولی مراجعت انفاق اوتاد .

نداشتند . یکی بمیرزا کامران فرستاد و <sup>(۱)</sup> دومی بخدمت عالی میرزا محمد همایون دادند . و دیگران سرداران سپاه بخشیدند . و سه ماه <sup>(۲)</sup> بسیر و شکار آنجا گذرانیده متوجه آگره شدند

در سال سیوم جلوس رایات جاه و جلال <sup>(۳)</sup> بسرهند رسید  
راحه کهلور بخدمت عالی آمد . <sup>(۴)</sup> سه من طلای احمر بنظر گذرانید .  
زمیندارمی آنجا برو مقرر ماند . چون علم آسمان فرسای در نواحی لاهور  
سایه افکند میرزا کامران بشرف ملازمت مشرف شد . و <sup>(۵)</sup> زمینداران  
نواحی را بیایه بوسی گیتی ستانی آورد . و اردوی پادشاهی در نواحی لاهور  
نزول کرد . سرایرده آفتاب گیهان (بوی) در باغ میرزا کامران نزول شد .  
دران باغ فردوس نشان ضوی فرموده که چشم ستاره پیاله خوان آن بوده .  
سه روز در آنجا جشن واقع شد . بعد از آن رایات حضرت گیتی ستانی بریا  
شده داخل قلعه لاهور شدند . دران روز که داخل قلعه می شدند  
میرزا کامران بازار لاهور بجامهائی ابریشمی و زر دوزی مانند عروس

(۱) در هر دو نسخه الف و ب . دوم را بخدمت میرزا محمد همایون شاهزاده مقرر کردند .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب . دو ماه . از اکثر نامه حلد اول صفحه ۱۱۲ معلوم می شود که بعد چهار روز از آنجا مراجعت نمودند

(۳) در هر دو نسخه الف و ب . جلال . طرف لاهور روان شد تا سهند را حه .

(۴) در هر دو نسخه الف . هفت مار در سه من طلا بنظر .

(۵) در نسخه ج . میرزا کامران آمده بخدمت پابوسی مشرف گشت و زمینداران عرصه بنده جدا جدا گذرانند نزول شاهمی در باغ میرزا کامران افتاد دران باغ .

زیبا نگار آراسته - و تمام سپاه<sup>(۱)</sup> با علیهای سرخ و زرد بتل نوبهار  
پیراسته - از در باغ تا دروازه شهر دو رویه ایستاده - و پیلان مست  
بجلهای زرنگار و زر و زیور بسته پیش موکبهای خاص می آوردند -  
از سر دروازه شهر تا دروازه قلعه بقرا و محتاجان زر ریزی کرده  
در قلعه درآمدند - مجلس عالی در کوشک سکندر لودی آراستند<sup>(۲)</sup> -  
الغرض چون سیر و شکار نواحی پنجاب خوش آمد یکسال در آنجا توقف  
فرمود - و میرزا هندال از کابل آمده بیای بوسی مشرف شد - انواع  
سرافرازی درباره او رفت - ایام زمستان گذرانید - باز بکابل مراجعت  
فرمود - و بوقت وداع دو فیل و چار اسپ و کمر خنجر مرصع  
و یک لک رویه عنایت شد

بناربخ چهارم شهر رجب باز بطرف آگره<sup>(۳)</sup> توجه فرمودند -  
چون بسرهند<sup>(۴)</sup> رسیدند یکی از اشراف سامانه استغاثه نمود که  
موهن<sup>(۵)</sup> منداهر دیده و املاک ما زده و سوخته و آنچه مویشی در آنجا

(۱) در نسخه ج د سپاه با علیهای رنگارنگ و پیلان مست با ساز گوهر نگار در تار  
پیش کوکله عالی داشته از دروازه شهر تا دروازه قلعه بقرا و اهل احتیاج زر درری ساخته در  
قلعه درآمد جشن عالی در کوشک .

(۲) در نسخه ج د آراستند - چون آب و هوای آنجا خوش آمد یک سال توقف شده .

(۳) در نسخه الف و ب د طرف آگره رایات جاه و جلال حضرت گیتی ستانی

برپا شدید چون . . .

(۴) در نسخه الف د سهرند . . .

(۵) در نسخه الف د موهن منداهر و به . . .

بوده بغارت برده و پسر ما را بجان گشته - حضرت گیتی‌ستانی علی قلی  
 همدانی را با سه هزار سوار تعیین نمود که کینه<sup>۱</sup> نثار از منداهر بکشد -  
 علی قلی بدآنجا رفته بدیهی که آن منداهر متوطن بود تاخت - اتفاقاً  
 کارخیز پسر آن منداهر بود منداهران بسیار جمع شده بودند - آنها بجنگ  
 پیش آمدند - ایام زمستان بود - سپاه سلطانی تمام شب راه رفته سحرگه  
 بدآنجا رسیدند - از سرما دست بسته گشته که جان کشیدن نتوانستند -  
 منداهران در خانهای خود از پیش آتش - گرما گرم برخاسته بجنگ  
 درآمدند آن چنان کانداری کردند که سپاه را طاقت ایستادن نماند - اکثر  
 مغلان نامدار بروی میدان افتادند - اگرچه<sup>۲</sup> علی قلی در تردد تقصیر نکرد -  
 اما منداهران نگذاشتند که گرد دیه کسی بگردد - سپاه از آنجا  
 برگشته در جنگلی درآمده همه بسیار جمع نموده سوختند - سپاه  
 از سرما آسوده شدند - باز بران دیه تاختند - اما سودی<sup>۳</sup> نکرد - چون  
 خبر در پانی پتھه بحضرت گیتی‌ستانی رسیدی<sup>۴</sup> ترسم<sup>۵</sup> بهادر و نورنگ بیگ را  
 با چهار هزار سوار و پیلان بسیار نامزد کرد - ایشان شباسب خود  
 را بدآنجا رسانیدند - اتفاقاً در آن شب کار خیز منداهران دیگر بود -

(۱) در نسخه ج . مورث نمود که خور روسی او نماید از بدآنجا بدیهی که آن منداهر

و لفظ نثار نکر اول ، رای مهمله بمعی کیه و عباد - ذات انکات صمحه ۵۷۲

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، علی قلی تردد نمود بخوانی نکرده

(۳) در نسخه ج . ناخته منداهران کانداری کردند چون حور

(۴) در نسخه ج ، رسم هادر

(۵) در هر دو نسخه الف و ب : باشش هزار سوار ،

شراب خورده در عیش بوندد - آخر شب مغلان سه فوج طیار ساخته - ترسم بهادر فوج بغروب رویه و علی قلی بجانب شرق ایستاده و نورنگ بیگ بطرف شمال تمک بسته - ترسم بهادر از طرف مغرب آمده خود را نمودار کرد - منداهران از شکستن علی قلی چیره شده بجنگ در آمدند - ترسم بهادر آنچه فرار یافته بود پشت داده روان شد - منداهران دنبال کردند - چون یک گروه دیه را گذاشتند - نورنگ و علی قلی چون بلای ناگهانی بران دیه افتادند و آتش زدند و قتل عام کردند - منداهران آتش را دیده باز بجانب دیه دویدند - ازان طرف ترسم بهادر برگزید - سپاه سلطانی ایشان را در میان گرفته دست به تیغ بردند - قریب هزار آدمی بقتل رسید و نزدیک هزار زن و بچه آنها باسیری آمدند - و جوی خون روان شد - و از سرها<sup>۱</sup> تودها برآمد - آن منداهران<sup>۲</sup> زنده دست گیر آمد - فتح نامه آن دیه بحضرت گیتی ستانی فرسنادند - و آن دیه را برابر خاک ساخته<sup>۳</sup> الی یومنا<sup>۴</sup> که یک صد و سی سال برآمد آن دیه ویران ماند باز آباد نشد - الغرض امرایان غنایم فتح را برداشته بیابوسی سر بر آسمان نظیر - رکاب گران گردانیدند - آمده غنایم فتح را یک بیگ پیش تخت گذرانیدند - گیتی ستانی آن همه زنها دید - بیست

(۱) در نسخه ح ۱ از سرها حرم حرم آمده - چون سپاه را فتحی چیر میر شاه

ان دیه را برابر خاک ساخته

(۲) در الف حلد بهم صفحه ۳۱ سطر ۳۲ و موهن دنده دست گیر آمده

(۳) در نسخه الف و ب و و آن دیه تا الی یومنا از برگه کهنیل ( کهنیل ) که یک صد

و شصت سال برآمده حراب افتاده است

تن خدمت تخت داشته باقی همه را با ما بخشیدند - آن منداهر را که زنده آورده بودند نیم تن او را بخاک فرو برده تیر باران کردند - آن چنان رعب سپاه شاهی در دل مردم هند افتاد که بعد ازان کسی دم مخالفت نزد - و سر از فرمان نبرد .

بعد ازان حضرت گیتی ستانی دو ماه در نواحی دهلی بسیر و شکار بسر برده با گره آمد - و شاهزاده والا اقبال محمد همایون میرزا را با لشکر گران در صوبه سنبل تعین فرمود - که بعد عند روانه شود - گوید شی در زمستان حضرت پیاله نوش جان کرده بودند - بواسطه کاری محمد همایون میرزا را طلبید - چون آن نونهال بوسنان شاهی بحضور آمد - گیتی ستانی چون مست بودند سر بیالین نهاده در خواب رفتند - شاهزاده همچنان دست بسته ایستاده ماند - چون نیم شب گیتی ستانی از خواب برآمد ایشان را ایستاده دیدند - فرمودند که تو کی آمدی - شاهزاده عرض نمود وقتی که حضرت مرا یاد فرموده بودند - پادشاه را یاد آمد - بسیار رضامند شدند - فرمودند که اگر خدای تعالی ترا تخت و افسر نصیب گرداند برادران را نکشی - اغماض فرمائی - شاهزاده سر بر زمین نهاد و قبول نمود - بعد ازان بخطاب والای ولی عهدی سرفراز و خوشدل ساخته رخصت ارزانی فرمودند<sup>(۱)</sup> - و ازان وجه بود که میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا هندال صد گونه بی ادبی کردند

(۱) در نسخة الف ، سهیل .

(۲) در نسخة ح ، رخصت ارزانی فرمودند بعد ازان تکسری در بدن مبارک .



و بجنگ پیش آمدند چون ایشان بر آنها ظفر یافتند آن افعال ناشایسته ایشان بخاطر نیاوردند - چون بحضور می آمدند صد چندان التفات می فرمودند - و کرده ایشان گاهی بر روی ایشان نمی آوردند - الغرض شاهزاده را با لشکر گران در صوبه سنبل که ماوای هواس بوده فرستادند - بعد دو سه ماه تکسری در بدن مبارک حضرت گیتی ستای ظاهر شد - دران باغ که بر آب آب جوی ساخته بودند بردند - امیر نظام الدین خلیفه بتداوی ایشان قیام می نمود - و کار و بار پادشاهی نیز سرانجام می داد - چون اثر بیماری "تزیاید شد در دل آورد که حالات مرض "جنت آشیانی باین نظم رسید فکری باید کرد که این ملک در خاندان صاحبقران ماند و به بیگانه انتقال ننماید - الغرض چون بیماری حضرت کشور ستانی روز بروز زیاده بود بقضای الله سبحانه و تعالی در " روز جمعه بتاریخ چهارم سنه ۹۳۷ سبع و ثلاثین و تسعمائه

- 
- (۱) در هر دو سعه الف و ب ، چون تکسر روز بروز زیادت می شد - در دل ،  
 (۲) در اکبرنامه مردوس مکانی برای سلطان بار و جنت آشیانی برای همایون پادشاه استعمال کرده - اما این جا از جنت آشیانی مراد پادشاه است .  
 (۳) در سعه الف و ب ، تاریخ ۹ بهم دی الحجه سنه ( سه مذکور نیست و در هر دو سعه بیاض است ) - و در طغفات اکبری جلد دوم صفحه ۳۶ نوشته ، در پنجم جمادی الاول سنه ۹۳۷ سبع و ثلاثین و تسعمائه از محنت سرای اسر سالم قدس شتافته - ایام سلطنت این شهریار گیتی مدار سی و هفت سال بود - ازین جمله در هندوستان پنج سال - در سن دوازده سلطنت رسید - و در پناه سالگی جهان را پدرود کرده ، و در هرشته جلد اول صفحه ۳۹۳ نوشته ، روز دوشنبه پنجم ماه جمادی الاول سنه سبع و ثلاثین و تسعمائه داعی حق را ایک اجابت گفت ، و در اکبرنامه جلد اول صفحه ۱۱۸ ششم جمادی الاول نهصد و سی و هفت سنه وفات داده .

در آگره ازین جهان فانی به بهشت جاودانی <sup>(۱)</sup> خرامید -  
انار الله برهانه

### محمد<sup>(۲)</sup> همایون بادشاه

راویان اخبار و داهیان آثار از گلستان<sup>(۳)</sup> معدن الاخبار چنین  
گل چیده اند که چون بتاریخ چهارم آبان سنه ۹۳۰ سید و ثلاثین  
و تسعمائه شاه کشور ستانی در آگره از جهان فانی رفت - امیر نظام  
الدین خلیفه که دران وقت صاحب اختیار و مدار کارخانه سلطنت پرو  
بود از شاهزاده جوان بخت محمد همایون میرزا بواسطه بعضی امور که در  
معاملات دنیاوی واقع میشود بیم و هراس داشته - سلطنت ایشان  
(۱) و در نسخة الف و ب ، خرامید - ازین گنج حار دار بخت سوی گلزار بخت

رحم کتب التوفیق من الله تودید

(۲) در نسخة ج محمد همایون بادشاه

جلال الدین محمد اکر شاهزاده	محمد حکیم شاهزاده	میرزا کامران برادر	میرزا نسکری برادر
میرزا هدایت برادر	بزم جان	حواجه معظم	بابا دوست
محمد حیدر	میرزا قلی	علی قلی شیبانی	حسن قلی
اسکندر جان	شاه آبر المعالی	حضر جان	اسکندر خان
حواجه برقی	ساز بدایع جان	کنان جان	حواجه قلی
عمر دگ دیوانه	بولاد دگ	احمد دگ	ابراهیم دگ

(۳) معدن الاحبار یا معدن اخبار احمدی از مصیف احمد بن مهیل بن جمال کم گو المشهر  
تکبیر است - در عهد هدایت جهانگیر بن اکر شاه در سنه ۱۰۲۳ یکبزار و بست و سه نالیف  
نده و مشتمل بر تاریخ عالم از حضرت آدم علی سبأ و علیه السلام تا جهانگیر است - ببینید  
مهرس - کتب خطی برتض میوزیم از داکتور دیو - جلد دوم صفحه ۸۸۸ "

راضی نبوده - و دیگر شاهزاده‌ها دور بودند - چون مهدی خواجه داماد حضرت فردوس مکانی جوانی سخنی و باذل بامیر خلیفه رابطه اتحاد داشت خلیفه قرار داد که او را بیادشاهی بردارد - این سخن در مردم شهرت یافت - همگان بسلام او می رفتند<sup>(۱)</sup> - روزی مهدی خواجه بدربار آمده بود - اتفاقاً امیر خلیفه بدیدن او رفته و او در خرگاهی تنها بوده - بغیر از خلیفه و خواجه مهدی و مقیم هروی در آن خرگاه نبوده - چون ساعتی برآمد امیر خلیفه رخصت شد - مهدی خواجه تا در خرگاه مشایعت نموده در میان در ایستاد - خواجه مقیم رعایت ادب نموده در عقب او ایستاده ماند - بنا بر آنکه مهدی خواجه نشاء جنون داشت از بودن او خالی الذهن شد - بعد وداع خلیفه دست بر ریش خود کشید و گفت انشاء الله تعالی ترا پوست بکنم - بمجرد گفتن از بودن مقیم هروی خبردار شد - او را با محبت گفت<sup>(۲)</sup> هی تاجیک - مصرع :

زبان سرخ سرسبز بر باد می دهد

(۱) در نسخه ح ، سلام او می رفتند - مهدی خواجه این معنی دریاخته سنوک پادشاهان نمود گرفت - در زمان اشتداد مرض حضرت فردوس مکانی روزی مهدی خواجه بدربار آمده - اتفاقاً امیر خلیفه ، و در نسخه الف ، سلام او می رفتند روزی مهدی خواجه بدربار آمده بود - بطع شرط عجبی بر روی کار آورد - اتفاقاً امیر خلیفه نشست - بعد از آن خواجه مقیم هروی آمد - چون ساعتی برآمد ،

(۲) در نسخه الف ، هی تاجیک زبان سرخ سرسبز می دهد ، و در نسخه ح ، زبان سرخ سرسبز می دهد ، در فرهنگ اندراج جلد دوم صفحه ۲۶۵ نوشته - ، زبان سرخ معروف - مرزا عبدالمی قبول -

سرسبز از زبان سرخ خود بر باد داد آن کسی - که با اهل سخن چون طوطی از تقلید سر بر زد

بعد از آن خواجه مقیم رخصت گرفته برون آمد - و بسرعت خود را بخلیفه رسانید - و گفت باوجود محمد همایون میرزا و دیگر برادران رشید چشم از حلال نمکی پوشیده می خواهید که این دولت به بیگانه انتقال نماید - هرآینه نتیجه آن بغیر ازین نخواهد بود - و سخن مهدی خواجه بیان نمود - خلیفه در ساعت کسی بطالب محمد همایون میرزا که در سنبل بوده فرستاد - و یساولان را فرمود که مهدی خواجه را بگویند که بخانه خود بروید - در آن وقت مهدی خواجه خوانچه طعام کشیده بود و سفره گسترده - یساولان از پی بهم آمده خواد ناخواه او را بخانه اش فرستادند - بعد از آن امیر خلیفه منادی کرد - که کسی بسلام مهدی خواجه نرود - و او نیز بدربار نیاید - درین اثنا شاهزاده محمد همایون از سنبل رسید - بسمی امیر نظام الدین خلیفه که وکیل و رکن السلطنت بود در نهم جمادی الاول سنه ۹۳۰ هجری و سی و هفت بر تخت جلوس نمود<sup>۱۱</sup> - و لوازم نثار و ایثار بتقدیم رسانید - امرا و اعیان حضرت از مراجع خسروانه سر بلند گشتند - و مناصب و اشغال که

۱۱) در صفات اکبری جلد دوم صفحه ۲۹ بر همین تاریخ و سن ذکر شده و نیز ارقام یافته که بر تخت سلطنت بر مسند ایالت جلوس فرموده آگره را رشک عالم ساخت - در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۲۱ می نویسد که ولادت ما سعادت حضرت جهان بانی جنت آشنایی (همایون بادشاه) شب سه سه چهاردهم ماه دیهدده (۹۱۳) هجری و سیزده در ارک کابل از بطن مقدس مامم بیگم واقع شد - و آن عفت پناه سلطان حسین میرزا نسبت خویشی دارند - وقتیکه مردوس مکانی (بابر بادشاه) بر سرش فرودان سلطان حسین میرزا در هرات نزول اقبال داشتند آن عصمت فایز را در حلاله عقد درآورده بودند انجمنی مانعاً.

در زمان فردوس مکانی داشتند بحال خود و دستور سابق مقرر داشت -  
و هر یک را بعنایتی تازه و لطفی مجدد خوشدل ساخت .

در همان ایام میرزا هندال از بدخشان رسید - بانواع الطاف  
نوازش یافت - و بانعام خزانه از خزاین سلاطین سلف که بدست افتاده  
بود مباهی گشت - چون زر بکشتی تقسیم کردند گشتی زر تاریخ<sup>۶۳۷</sup>  
شد - فی الجملة تقسیم ولایت نیز کردند - میوات<sup>۱۱</sup> بخاگیر میرزا هندال  
مقرر شد - و پنجاب و کابل بمیرزا کامران - و سرکار سنبل<sup>۱۲</sup> بمیرزا  
عسکری - و هر کس از امرا بزیادتی جاگیر و ادرار سرفراز گشت -  
سراجم مهم سلطنت داده رایات جاه و جلال بجانب قلعه کالنجرا<sup>۱۳</sup> در  
حرکت آمد - راجه آنجا از راه عبودیت پیش آمده داخل دولت  
خواهان گردید - چون دران ایام سلطان محمود پسر سلطان سکندر لودی

(۱) در نسخه ح ، ولایت نمودند میوات بخاگیر میرزا کامران و سرکار سنبل مرزا عسکری  
را عیانت شد هر کس از امراء و در اکثر نامه جلد اول صفحه ۱۲۳ ، سرکار الورد بمیرزا هندال  
مکرمت فرمودند ، و در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۲۰ ، میوات بخاگیر میرزا هندال  
مرحمت شد ، و انت جلد پنجم صفحه ۱۸۹ نوٹ (۱) نوشته که الورد و میوات هر دو یک اند  
(۲) در نسخه الف ، سنبل ،

(۳) در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۲۴۳ ، بعد از انتظام مهمات قلعه کالنجر لشکر  
کشیده مسخر ساخت ، و در اکثر نامه جلد اول صفحه ۱۲۳ ، بعد از پنج شش ماه بتسخیر قلعه  
کالنجر متوجه شدند - و دریب یکماد آن قلعه را محاصره داشتند - چون کار بر اهل قلعه تنگ  
شد حاکم کالنجر اطاعت نموده دوازده من طلا با دیگر اسباب پیشکش فرستاد .

ماغوای بین<sup>۱۱</sup> و یازید از امرای افغان بخله و استیلا<sup>۱۲</sup> علم مخالفت بر افراخنه ولایت جونپور و نواحی آن فرو گرفته بود. ازان جا رایات جهانکشای بدفع و رفع او نهضت فرمود. و بفتح و فیروزی منسوب شد. و هرکاب کامیاب و کامرانی با گره معادت نمود<sup>۱۳</sup>. و جشنی عظیم ترتیب داد. و هر یک از امرا و اعیان سلطنت بخلعتهای فاخره و اسپان باد رفتار سرافراز گشتند. گویند که دران بزم عالی دوازده هزار کس از امرا از<sup>۱۴</sup> بالا پوشها<sup>۱۵</sup> به تکمه مرصع کاری زر دوز بانعام ممتاز شدند. از انفاقات غریبه آنکه دران ایام محمد زمان بن بدیع الزمان میرزا بن سلطان حسین میرزا (بایقرا) که سابق از بلخ پناه بحضرت فردوس مکانی آورده بود داعیه مخالفت نمود. گرفتار<sup>۱۶</sup> گشت. او را مشغله بیانه داده بودند حکم میل فرمودند. مردم یادگار بیگ چشم او را از آسیب میل محافظت نمود. در اندک زمانی از حبس فرار نموده پناه بسطان بهادر گجراتی برد.

(۱) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۳۰، ۳۱ یازید و امرای افغان. و در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۲۳. در ۳۰۹ (۵۳۹) عهد و سی و نه و یازید.

(۲) در نسخه الف : افغانان استیلائی علم.

(۳) در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۲۳ سلطان حسد برلاس را جونپور و آن حدود مرحمت نموده که خلعت مراحمیت فرمودند.

(۴) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۲۳. دوازده هزار کس از امرا بانعام خلعت ممتاز شدند. ازان جمله در هزار کس بالا پوشها به تکمه مرصع زردوزی شرف اختصاص یافتند.

(۵) در نسخه الف : از امرا بالا پوشها. تکمه زردوز بام خلعت. در نسخه ج : دوازده هزار بالا پوشها.

(۶) در نسخه الف و ب : گرفتار شد و او را به بیانه فرستاد و حکم.

هم دران ایام محمد سلطان میرزا<sup>(۱)</sup> با دو پسر خود الغ میرزا و شاه میرزا بجنوب رفته بنیاد مخالفت نمود - حضرت همایون شاه مکاتبات محبت اسلوب بجانب سلطان بهادر گجراتی ارسال داشته طلب محمد زمان نمود - سلطان مذکور از تکبر و نخبه جواب ناملایم داد و سرکشی نمود - غیرت و حمیت بادشاهانه در حرکت آمد - عزم گجرات و گوشمال سلطان بهادر در ضمیر الهام پذیر مصمم ساخت درین اثنا آیات نصرت آیات بطرف گوالیر نهضت فرمود - دو ماه آنجا در سیر و شکار گذرانیده معاودت فرمود - اتفاقاً درین محل سلطان بهادر با لشکرهای گجرات و مالوه - قلعه چنور محاصره نمود - و با رانا سانکا محاربه داشت - و تانار خان لودی را که از امرای کبار ایشان بود از روی کمال دلیری به تسخیر قلعه بیانیه و نواحی آن فرستاد - و او قلعه بیانیه را بتصرف در آورده<sup>(۲)</sup> تا آگره دست اندازی نمود - آنحضرت - میرزا هندال را بدفع او نامزد کرد - اکثر لشکر او از خبر یافتن میرزا هندال متفرق و پریشان شدند - او با سه صد کس در برابر آمد - و بر فوج خاص میرزا تاخت و حرب صعب نمود - با تمام همراهیان کشته گشت - بیانیه و مضافات آن بتصرف درآمد - سلطان بهادر از شنیدن این خبر حیران و سراسیمه شد .

(۱) در نسخه الف و ب . دران ایام سلطان محمد میرزا و پسر خورده الغ میرزا مرار

نموده بجنوب .

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۳۶ تا آگره دست انداز کرده .

درین وقت پادشاه گوشمال سلطان بهادر بخاطر آورد و از آگره  
 «توجه گشت - درین حال سلطان بهادر مرتبه دوم از گجرات آمده  
 به محاصره چنور اشتغال داشت - همدین سال ۱۲۰۰ میرزا کامران از لاهور  
 قندهار رفته فتح نمود - تفصیل این اجمال آنکه چون شاه طهماسب حکومت  
 هرات را از «اغر نواز شاملو تغییر داده نامزد صوفیان خلیفه ساخته بود -  
 اغر نواز - سام میرزا برادر شاه را اغوا کرده بر سر قندهار برد تا به بهانه  
 فتح قندهار گریزگاهی جهت خود بهم رساند - خواجه کلان بیگ که  
 از جانب میرزا کامران حاکم قندهار بود محصور گشت - و سام میرزا و اغر  
 نواز هشت ماه قلعه قندهار را محاصره نمودند - اما خواجه کلان بیگ  
 چون بغایت شجاع و کار دان بود قزلباشان را کاری پیش نرفت - کامران  
 میرزا بکومک خواجه کلان بیگ از لاهور روان شد - در نواحی قندهار  
 با سام میرزا مصاف داد - بتدبیر خواجه و کاردانی او ظفر  
 یافته اغر نواز در معرکه گرفتار گردید - و سام میرزا شکست یافته پرباشان  
 حال پیش شاه رفت - چون سلطان بهادر از توجه رایات جهانکشای  
 آگاه شد قرعه مشورت در میان انداخته - اکثر لشکریانش گفتند که  
 ترک محاصره باید نمود - صدر خان که بزرگترین امرای او بود گفت

(۱) تاریخ این توجه همایون را اگر نامه جلد اول صفحه ۱۳۶ حمادی الاول ۹۰۰ صد

و چهل و یک ذکر کرده

(۲) در نسخه تفصیلی میرزا کامران لاهور و قندهار فتح نموده .

(۳) در ضحبات اکبری صفحه ۳۱ - اغر نواز خان تغییر داده .



که ما کفار را محاصره نموده‌ایم درین زمان پادشاه مسلمانان بر سر ما آید -  
 حمایت کفار کرده باشد - این معنی تا قیام قیامت در میان مسلمانان گفته  
 خواهد شد - بهتر آنست که استقامت نمایم - چه گمان ما آنست که آن  
 حضرت درین وقت بر سر ما نیاید - چون آنحضرت در سارنگپور  
 از بلاد مالوه رسیدند این سخن بعرض رسانیدند - سبب توقف شد  
 تا سلطان بهادر قلعهٔ چتور را بکشد - و غنائم بسیار یافت - بشکرانه  
 این فتح طوی عظم ترتیب داد - آنچه یافته بود بشکریان انعام داده  
 متوجه جنگ حضرت شد - آن حضرت نیز بشنیدن این خبر فتح بجانب  
 او کوچ کرده - در نواحی مندسور که از توابع مالوه است هر  
 دو لشکر بیکدیگر رسیدند - هنوز خیمه نزده بودند که سید علیخان  
 و خراسانخان که هراول سلطان بهادر بودند از صدمهٔ افواج قاهره  
 شکست خورده بساطان بهادر پیوستند - لشکر گجرات بیدل شده فرود  
 آمد - سلطان بهادر با امرای خود در باب جنگ مشورت کرد - صدر  
 خان گفت که «فردا صف جنگ باید کرد - چه سپاه ما از فتح  
 چتور قوی دل شده اند - و هنوز لشکر مغل گراگیر نرسیده -  
 رومی خان که صاحب اختیار توپخانهٔ سلطان بهادر بود گفت که در جنگ  
 صف توپ بکار نمی آید - و توپخانه بسیار بهم رسیده که بغیر از قبصر روم

(۱) از مائر رحیمی جلد اول صفحه ۵۳۵ معلوم می‌شود که قلعهٔ چتور در نهند

و چهل و یک مفتوح شد

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۳۳ «فردا جنگ صف باید کرد» .

چنین توپخانه کسی ندارد - صلاح در آنست که بر گرد لشکر خود خندق زده هر روز جنگ انداخته شود - لشکر مغل چون برابر آید از ضرب توپ اکثر هلاک خواهند شد - سلطان بهادر را رای او پسندیده آمد - گرد اردوی خود خندق کافتند - مدت دو ماه هردو لشکر در مقابل بودند - اکثر ایام جوانان کار طلب بیرون آمده تلاش می نمودند - مغلان در برابر توپ کمتر می رفتند

درین اثنا آن حضرت افواج قاهره تعیین فرمود - اطراف لشکر سلطان بهادر را محاصره نموده منع آمدن غله و کاه و همیشه نمودند - چون چند روز بدین منوال گذشت - در اردوی سلطان بهادر قحط شد - و غله نایاب گشت - <sup>۱۱</sup> اسپ و شتر و مردم هلاک شدند - سلطان بهادر چون دانست که لشکر گجرات بیدل شده دیگر توقف موجب گرفتاریست با پنج کس از امرای مقرب یکی قاسم خان و دویم قادر شاه که حاکم مالوه بود <sup>۱۲</sup> و سه کس دیگر از عقب سرا پرده برآمده <sup>۱۳</sup> بطرف مندو گریخت - و لشکریان چون از فرار سلطان خود آگاهی یافتند هر کسی بطرفی فرار نمود - تاریخ این واقعه ذل بهادر یافته اند - <sup>۱۴</sup> القصة آن حضرت از فرار او آگاهی یافته بتعاقب ایشان سوار شد - بصدر خان که بجمعیت بسیار

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، نایاب گشت و علی که در آن نزدیک بود تمام شد -

بشتر مردم از آن لشکر هلاک گشتند - لشکر گجرات بیدل شد - سلطان بهادر چو دانست ، ،

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، مالوه بود و دولت خان و الخ خان از عقب ، ،

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، جانب مالوه گریخت ، و در نسخه ج ، ماندون ، ،

براه ماندو می رفت رسید - بگمان آنکه سلطان بهادر است قصد او نمود -  
دران وقت که آنحضرت را خبر شد جز سه چهار هزار سوار همراه  
نمود - باقی لشکریان بتاراج مشغول بودند - بسیاری از لشکریان گجرات  
بقتل رسیدند - آن حضرت تا پائین قلعه ماندو تعاقب نمود - سلطان بهادر  
در قلعه ماندو حصاری شد - چند روز محاصره امتداد یافت - آخر سپاه  
ظفر پناه شیخ قلعه برآمدند - سلطان بهادر در خواب بود که غوغا  
باند شد - گجراتیان مضطرب شدند روز ۱۱<sup>۱۱</sup> براه گریز آوردند - سلطان  
بهادر با چهار سوار دران شب براه گجرات رفت - و صدر خان ۱۲<sup>۱۲</sup>  
و سلطان عالم در قلعه سونگ که نواحی قلعه ماندو بود پناه آوردند -  
بعد از یک روز بیرون آمدند - ۱۳<sup>۱۳</sup> صدر خان که زخمی بوده ملازم  
آن حضرت گشت - سلطان عالم را پی بردند

بعد آنحضرت از قلعه ماندو بایان آمده متوجه گجرات گشت -  
و سلطان بهادر خزانه و جواهر که در قلعه چانپانیر داشت با خود گرفته  
به احمدآباد روانه گشت - آن حضرت بقلعه چانپانیر رسید - سلطان بهادر  
طاقت نیاورده از احمدآباد گریخته بطرف کنهیاچ ۱۴<sup>۱۴</sup> رفت - و احمدآباد  
(۱) در نسخه الف . رو براه آوردند - سلطان بهادر با چهار هزار سوار براه  
گجرات رفت . . .

(۲) در نسخه ح . صدر خان قلعه ، در طبقات اکبری صفحه ۲۳ ، قلعه سونگر .

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۲۳ صدر خان را که زخم دار بود بد کردند و سلطان عالم

را پی بردند - مد ازان صدر خان ملازم سرکار جنت آشیانی شد . در نسخه الف . خان عالم  
را پی بردند . . .

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۲۳ . کبایت . . .

تصرف در آمد - غارت و تاراج یافت - و غنائم بسیار بدست سپاه آمد - باز آن حضرت تعاقب سلطان بهادر نمود - چون (سلطان بهادر) بکنبهایج رسید اسپان مانده شدند - اسپان تازه تبدیل نمود - (و به بندر دیب رفت) - آخر آن حضرت بهمان روز که بهادر رفته بود بکنبهایج رسیدند - روز دوم شخصی برسم دادخواهان بر سر راه آمده فریاد نمود که امشب مردم اطراف و نواحی بر شما بشبخون خواهند افتاد - آن حضرت فرمودند که ترا مهربانی باین لشکر از چه پیدا شد - در جواب گفت که پسر من دستگیر است خواستم که حق بر شما ثابت کنم و پسر خود را خلاص سازم - آن شب تمام لشکر در کمال احتیاط گذرانید - قریب صبح شش هزار سوار و پیاده شبخون آورد - لشکریانی که آگاه بودند از خیمه‌ها بر آمده<sup>۱۱</sup> در اردو جمع شدند - آنچه بیرون اردو بود بغارت رفت - چون صبح شد مغلان از اطراف و جوانب گجراتیان را در میان گرفته و بسیاری از ایشان را بقتل آوردند - جام فیروز که سابق حاکم نهنه بود و از لشکر ارغون شکست یافته بگجرات آمده دختر خود را بسطان بهادر داده بود - بوقت شکست سلطان بهادر بدست لشکریان آن حضرت گرفتار شده بود - در آن شب محافظانش بمظنه آنکه فرار نماید بقتل رسانیدند .

روز دیگر اردوی شاهی بجانب قلعه جانپانیر کوچ کرد - آن قلعه محصور شد - و اختیار خان که ضابط آن قلعه بود لوازم حصار داری

(۱) در نسخه ج خیمه‌ها برآمده حردار شدند در اردو سارت افتادند . در طبقات اکبری

صفحه ۳۵ . از خیمه‌ها بیرون آمده در بیرون اردو جمع شدند و آنچه اردو بود بغارت رفت . ه

آورد - روزی آن حضرت به نواحی قلعه میر می فرمودند - نظر  
 جمعی افتاد که از جنگل بیرون آمده این لشکر را دیده باز جنگل  
 خریدند - آن حضرت جمعی را فرستاد که چندی از آنها بسته آوردند -  
 معلوم شد که بوسیله زمینداران (نواحی) غله و روغن در قلعه در  
 می آوردند - درین محل کوه بغایت بلند - یک انداز و تیغه دار بود -  
 آنحضرت بنفس نفیس بهمان راه که غله بالا می کشیدند تشریف بردند -  
 و با احتیاط ملاحظه آن محل نموده باز مراجعت نمودند - بخاطر اشرف  
 اقدس رسید که ازین طرف قلعه - بواسطه محکم و استحکام کوه -  
 اهل قلعه را جمعیت خاطر بوده پاسبانی کمتر می نمایند - میخ پولاد بسیار  
 ساخته - دران روز جنگ از هر طرف انداختند - با سه صد کس  
 بهمان راه میچها را چپ و راست محکم کرده بالا رفتن شروع کردند  
 و می رفتند - چون خاطر مردم قلعه از ان طرف جمع بوده آگاهی  
 نیافتند - و سه صد کس<sup>۱</sup> که آخر ایشان بیرم خان بوده بالا رفتند -  
 آنحضرت بنفس نفیس خود بالا برآمد -

(۱) در نسخه الف و سه کس که آخر ایشان بیرم خان بوده بالا رفتند در اکبر نامه  
 جلد اول صفحه ۱۳۷ ، محکم عالی میچهای همین هفتاد هشتاد حاضر ساختند - فاصله یک گز  
 چپ و راست در دوار کوه فرو کوفتند - و جوانان بهادر حکم یافتند که برین معراج مردانگی  
 برآیند - سی و نه نفر برآمده بودند که بنفس نفیس خود خواهند که برآیند - بیرم خان بتوقف  
 عرض رسانید که این مقدار توقف شود که مردم از میان راه بالاتر روند - آنگاه خود متوجه  
 شوند - این گفت - و خود پیش شد - و از عقب بیرم خان حضرت جهانباقی خود بدولت  
 و اقبال صمود فرمودند و آنحضرت چپل و بکم بودند و در طبقات اکبری صفحه ۳۶ سی و نه  
 کس که آخرن ایشان بیرم خان بود - چون به بالا رفتند آنحضرت بر بنفس نفیس به بالا  
 برآمدند .

مثنوی

شجاعت مهین زیورِ آدمی است . نماینده جواهرِ آدمی است  
بود فخرِ مردان ز سر باختن . رسد پردلان را سر انداختن  
تا طالع آفتاب آن سه صد کس بدرون قلعه درآمدند . و همین موضع  
بحل انبارهای روغن و غله بود . چون روشنی شد مردم لشکر یکباره  
متوجه قلعه شدند . آن حضرت از بالای قلعه تکبیر گویان متوجه دروازه  
شدند . دروازه را بروی لشکر کشادند . و قلعه بآن استحکام مفتوح  
شد . و اختیار خان بقلعه ارک که بمولیان<sup>۱</sup> مشهور است پناه برد .  
و اکثر اهل قلعه بقتل رسیدند . و بسیاری از<sup>۲</sup> زنان جوان خود را  
از قلعه انداختند و هلاک شدند . و اختیار خان<sup>۳</sup> پایان آمده  
آن حضرت را ملازمت نمود . چون از گجراتیان . بفضل ممتاز بوده  
تربیت یافته داخل ندیمان خاص شد . و خزاین پادشاهان گجرات که  
بسالهای دراز اندوخته بودند بنصرف درآمد . بلشکریان قسمت شد .  
امتنه و اقبشه از روم<sup>۴</sup> و زنگ و خطا و اکفاف عالم جمع شده بود

(۱) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۱۳۸ . اخبار حاکم از حاکم که بود بالاتر بر سر  
کوهچه ( که از امولنه گویند ) بر آمده منحصر شد و یکی از فضلا تاریخ این فتح اول هفته ماه  
صفر یافته است . و در طغفان اکبری جلد دوم صفحه ۳۶ . اخبار حاکم بقلعه ارک که بمولیان  
مشهور است پناه برد .

(۲) در نسخه الف و ب ، از ساکنان بی خود را .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب . اخبار حاکم با همان بیرون آمد .

(۴) در هر دو نسخه الف و ب . روم و زنگ و خطا .

بدست لشکریان افتاد - بواسطه آنکه زر و اسباب بی نهایت بدست سپاهیان افتاده بود دران سال هیچ کس متوجه تحصیل ولایت گجرات نشد - رعایای گجرات کس به نزد سلطان بهادر فرستاده پیغام داد که چون اکثر پرگنات گجرات گمهاشته مغل ندارد - اگر فوجی تعیین شود مال واجبی خود را واصل سازیم - سلطان بهادر غلام خود را که عماد الملک نام داشت و شجاعترین امرا بود فرستاد - چون نزدیک احمد آباد رسید لشکر بسیار از سپاهی و زمیندار برو جمع آمده - چنانچه پنجاه هزار سوار قیاس می کردند - در ظاهر احمد آباد نزول کرد و در تحصیل زر شد .

چون این خبر بعد فتح چانپانیر بانحضرت رسید زر بسیار از غنایم گجرات کثرت ثانی بر سپاهیان بریخت و چانپانیر را به تندی بیگ سپرده منوجه احمدآباد شد - میرزا عسکری را با میرزا یادگار ناصر و هندو بیگ هراول لشکر ساخته از خود یک منزل پیشتر روانه نمود - در نواحی محمود آباد<sup>(۱)</sup> که دوازده گروه از احمد آباد است عماد الملک با میرزا عسکری جنگ کرد و شکست یافت - و بسیاری از<sup>(۲)</sup> لشکر او بقتل رسید - این ضعیف از پدر خود که دران زمان وزیر میرزا عسکری بوده شنید که در نیمروز که هوا در غایت حرارت

(۱) در نسخه الف ، نواحی محمود آباد و جریر عماد الملک با میرزا عسکری ، از اکبر نامه صفحه ۱۳۰ معلوم می شود که این جنگ مان قصه بر باد و محمود آباد واقع شد و شکست بر میرزا عسکری افتاد .

(۲) در نسخه ج ، بسیاری از طرفین بقتل .

بوده گجراتیان از احمدآباد بسرعت رسیدند - میرزا را آراستن فوج  
میسر نشد - با معدودی چند در خاربند خود را محکم ساخته  
ایستاد - گجراتیان بمیرزا پرداختند و متوجه بغارت شدند - غنایم  
بسیار گرفته پراکنده شدند - درین اثنا میرزا یادگار ناصر و هندو بیگ  
با فوجهای خود نمایان شدند - گجراتیان رو بفرار آوردند - و میرزا  
عسکری از خاربند بیرون آمد - علم و تقارن خود را برپا ساخته تا  
احمدآباد تعاقب آنها کرده زیاده از " دو هزار آدمی دران معرکه بقتل  
رسیدند - الفصه بعد از فتح آنحضرت احمدآباد را با توابع بجایگیر میرزا  
عسکری داد - و نهرواله و پتن بمیرزا یادگار ناصر - و بیروج بامیر هندو  
بیگ و چانپانیر به تودی بیگ " و بروده بقاسم حسین بیگ مرحمت شد -  
و خان جهان شیرازی و دیگر امرا بکومک ایشان مقرر کردند - آنحضرت  
از آنجا بکامیابی و اقبال بطرف برهانپور تشریف برد و از آنجا بماندو  
رفت

(۱) در نسخه الف و ب . دد هزار - در ضقات اکبری جلد دوم صفحه ۲۸ . زیاده بر دو  
هزار آدمی دران معرکه بقتل رسیده بود .

(۲) در نسخه الف ، تودی بیگ و موسوم بروده قاسم بیگ . در اکثر نامه جلد اول  
صفحه ۱۳۱ . پس را بمیرزا یادگار ناصر عیایت فرمودند و قاسم حسین سلطان را بیروج و بوسازی  
و ندر سورت عیایت فرمودند و دوست بیگ اشک آفا کتابت و بروده یافت و بخود آباد بپیر  
ترچکه نادر اختصاص گرفت . و در همانوقت نامه مصفا گلبند بیگم صفحه ۲۹ ارقام یافته ، احمدآباد  
را بمیرزا عسکری عیایت فرمودند - و بیروج را قاسم حسین سلطان دادند و پتن را به یادگار  
ناصر میرزا دادند .



بعد از مدتی یکی از امرای سلطان بهادر در طرف نوساری که قریب سورت است جای محکم پیدا ساخته در مقام گرد آوردن لشکر شد - و نوساری را بتصرف در آورد - رومی خان از بندر سورت با خان جهان متفق گشته بر سر بهروج آمدند - قاسم حسین طاقت نیاورده بچاپانیر گریخت - و همچنین گجراتیان از اصراف و جوانب آغاز بنی و طغیان کردند - از هر طرف خلل برخاست - اتفاقاً شی میرزا عسکری بر زبان آورد که پادشاه ظلّ اللّهم - غضنفر که از کوکهای میرزا و برادر قاسم حسین بوده آهسته گفت که هستی اما خوش مستی - همنشینان او خنده کردند - میرزا خنده ایشان معلوم نموده در غضب شده غضنفر را در زندان سرا فرستاد - او از حبس گریخته نزد سلطان بهادر رفت - و او را بآمدن احمد آباد ترغیب نموده گفت که من از کنکاش مغلان خبردارم که همه فرار بفرار داده بهانه می جویند - مرا مقید داشته بر سر مغل روید - اگر مغلان<sup>۱۲</sup> بچنگ اقدام بنمایند مرا سیاست رسانید - سلطان بهادر باتفاق زمینداران ولایت سورت متوجه احمد آباد گشت

درین وقت امیر هندو بیگ میرزا عسکری را بران داشت که خطبه و سکه بنام خود کرده لوای سلطنت بر افرازد تا سپاهیان در

(۱) در نسخه الف ، اما خود بنی ، ای در حالت خودی و هشجاری تیسق و در نسخه ج ، غضنفر که از کوکهای میرزا و برادر قاسم حسین بوده است با همنشینان حده می کرد میرزا حقیقت خنده معلوم نموده ، ..

(۲) در نسخه ج ، اگر مغلان همه تحت اقدام بیایند ، -

ملازمت نو جان سپاری نمایند - میرزا عسکری قبول<sup>(۱)</sup> نمود -  
و همدستان نشد - آخر<sup>(۲)</sup> الامر بعد رد و بدل قرار بر فرار افتاد -  
میرزا عسکری و میرزا یادگار ناصر و امیر هندو بیگ و امرای دیگر از  
احمد آباد (برآمده) در عقب اساول<sup>(۳)</sup> محاذی سرکیج لشکرگاه ساختند -  
سلطان بهادر در سرکیج فرد آمده بود - اتفاقاً از لشکر میرزا عسکری توپ  
انداختند - بارگاه سلطان بهادر را نگونسار کرد - سلطان بهادر مضطرب شده  
غضنفر را بحضور طلبیده در مقام سیاست ایستاده نمود - غضنفر عرض  
نمود که تا وقت صف آرایی مرا موقوف دارید - که بمن خبر رسیده که  
میرزا عسکری امشب فرار خواهد کرد - چون شب شد میرزا با اتفاق  
امرا چادرهای زیادی را گذاشته روانه چانپانیر شد - در ده گروهی رفته  
فرود آمد - سلطان بهادر تعاقب نموده خود را نزدیک رسانید - درین  
وقت میرزا عسکری<sup>(۴)</sup> و امرا بجنگ او باز گشتند - آخر فرار نمودند -  
چون چانپانیر رسیدند تردی بیگ بایشان مخالفت نموده متحصن شد -  
و آنحضرت را اعلام داد که میرزا عسکری قرار مخالفت دارد - عزیمت  
آن کرده که خود را با آگره رسانیده لوای سلطنت برافرازد - پیش از آنکه

(۱) در نسخه ح . قبول کرده همدستان شد . . .

(۲) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۲۹ ، آخر بند از قبل و قال بسیار قرار یافت  
که مرزا عسکری . . .

(۳) اساول در سواد احمدآباد است - اثث جلد پنجم صفحه ۱۹۸ نوٹ نمبر ۶ .

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۲۹ ، میرزا عسکری و امرا بجنگ سلطان بهادر سوار شده  
حرکه اللذوبی نموده مراجعت کردند . . .

میرزا عسکری از احمدآباد فرار نماید - واقعه طلپان همان قدر سخن  
که امیر هندو بیگ در باب پادشاهی مذکور گفته بود باوجود آنکه میرزا  
قبول نکرد (بحضرت جنت آشیانی نوشتند که میرزا عسکری اراده  
مخالفت دارد) آنحضرت بسرعت تمام از ماندو متوجه آگره شدند -  
در راه میرزا عسکری بملازمت رسید - و حقیقت حال بعرض رسانید -  
سلطان بهادر چانپانیر از تودی بیگ بصلح گرفت .

در اول آن سال شاه طهماسب بانتقام سام میرزا بر سر قندهار  
آمد - خواجه کلان بیگ قلعه را خالی کرده بلاهور رفت - گویند  
خواجه کلان چینی<sup>۱۱</sup> خانه خود را ترتیب داده در وقت فرار فرشهای  
نفیس و ظرفهای لطیف آراسته رفت - شاه را بغایت پسندیده افتاد -  
و شاه قندهار را بامرای خود سپرده بعراق رفت - باز میرزا کامران از  
لاهور عزیمت قندهار نمود - قزلباشان طاقت مقاومت نیاورده در هنگام  
محاصره بامان بیرون آمدند - بار دیگر قندهار بتصرف آمد .

چون آنحضرت در آگره رسیدند یکسال<sup>۱۲</sup> بعیش و عشرت  
گذرانید - سابق سلطان بهادر در آوان شکست خود محمد زمان میرزا را  
بهندوستان فرستاده بود که در آنجا رفته حلقه اندازد - محمد زمان وقتیکه  
میرزا کامران بقندهار رفته بود - آمده لاهور را محاصره کرد - چون خبر  
مراجعت آنحضرت شنید باز بگجرات آمد - چون شیر خان افغان ولایت

(۱) در نسخه ج . خمس خانه خود را .

(۲) در نسخه ج . یک سال فرار گرفته سابق سلطان .

بهار و نیور و قلعه چنار را متصرف شده بود - درین مدت که آنحضرت در ولایت گجرات رفته بودند فرصت یافته قوت و مکنت تمام گرفته بود - آنحضرت دفع فتنه او را اهمّ مهمات دانسته بتایخ ۱۴ چهاردهم شهر صفر ۱۰ سنه اثنین و اربعین و تسعمائه ۱۰ با لشکرهای قاهره متوجه شدند - چون چنار محل نزول رایات جهانکشای گردید رومیخان که از نزد سلطان بهادر بملازمت آنحضرت آمده بود و رعایت کلی یافته - متعهد فتح شد - آنحضرت او را مطلق العنان ساختند و فرمودند که هرچه خواهد بجهت سرانجام قلعه طلب نماید - رومیخان اطراف و جوانب قلعه را دیده معلوم کرد که آنچه از قلعه چنار متصل خشکی است بغایت مستحکم است دست تدبیر او ازان طرف نمی رسد - بنابراین از جانب دریا کشتی کلانی ترتیب داده بر بالای آن شروع در ساختن مقابل کوب نمود - ۱۱

(۱) در نسخه ح ۱ شهر صفر ۱۰ سنه ۹۳۵ - و در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۳۳۸ چهاردهم شهر صفر ۱۰ سنه ثلاث و اربعین و تسعمائه ۱۰ و در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۳۰ چهاردهم شهر صفر ۱۰ سنه اثنین و اربعین و تسعمائه ۱۰ و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۰۳ - تاریخ هجدهم ماه صفر ۱۰ سنه اربع و اربعین و تسعمائه متوجه جوپور شد - و دران اتران شیرخان امان چون به گکله رفته بود پادشاه پای قلعه چنار رفته محاصره فرمود - آنحضرت محمد روی خان را که از بهادر شاه گجراتی جدا گشته خدمت آمده بود نوازش فرموده فتح حصار چنار مهده آورد حوچ نمود -

(۲) در هر دو نسخه الف و ب بیاض است و سنه مذکور نیست -

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۳۱ - کشتی کلانی ترتیب داده بر بالای آن شروع در ساختن مقابل کوب نمود - و چون مقابل کوب مرتفع گشت و یک کشتی طاقهت حمل آن باورد یک کشتی دیگر ازان طرف و یک کشتی ازان طرف آورده نکشتی اول بسته مقابل کوب را دیگر باده مرتفع ساخت - و همین طریق هرگاه کشتی طاقهت حمل باوردی نکشتی دیگر امداد نمودی -

چون مقابل کوت مرتفع گشت و یکبار کشتی طاقت حمل نیاورد یک کشتی دیگر بکشتی اول بسته مقابل کوت دیگر باره مرتفع شد و یکبار مقابل کوت بقلمه متصل ساخته قلمه را مفتوح ساخت - سرداران و اهل قلمه چون کار از دست رفته دیدند در شی براد آب در کشتی نشسته بدر رفتند - آنحضرت رومیخان را نوازش فرمود - تو پچیانی که اندرون " قلمه بودند مقطوع الید ساختند - شیر خان افغان درین ایام با حاکم بنگاله جنگ داشت - حاکم بنگاله گریخته بدرگاه جهان پناه آمد - آنحضرت بکوچ متواتر

تا آنکه سرکوب قلمه ضایع شده - یکبار مقابل کوت - را قلمه متصل ساخت - و قلمه مفتوح گشت - در کبر نامه جلد اول صفحه ۱۶۹ نوشته ، بر کشتیها ترتیب سایاط نمود و از قطعه های پخته بر روی تخته آن چنان سطحه مرتب ساخت که حردمدان انگشت حیرت بدندان گرفتند - و آنچنان نقیها بدیوار فروربرد که آتش زدن آن ممانع زمین و زمان در لوره آمد - و قلمه نصرف اولیای دولت درآمد و امان یافتها اگرچه حضرت جهانبانی قول روی حاکم را مضر داشته باو بخشیده بودند اما موبد بیگ دولتی تسویل دستهای ایشان را فرمود که بداند - و آنچنان نمود که حکم پادشاهی است و این چنین نضحکی از دست او بوجود آمد - حضرت جهانبانی ملامت فرمودند ازهی ملخص پس ازین عبارت معلوم می شود که قلع دست تو پچیانی از حکم حضرت جهانبانی نبود و جوهر نیز ارقام نموده که چون پادشاه ازین واقعه خردار گشت جلی خدمتاک گردید و دومیخان را ملامت نمود - بسیند ایضاً همایون پادشاه مصفا پرویسر اس - ک - بیترسی صفحه ۲۰۳ - در بخون اعمانی صفحه ۹۶ نوشته ، روی حاکم که میر آتش باری و توپخانه پادشاهی بود در دریا سرکوبها ساخت و اهل قلمه را زبون کرد - مردم درون بابر ضرورت صلح نمودند و قلمه را حوائه گماشتهای پادشاهی کردند .

کوت بر وزن حوت بزبان هندی قلمه را گویند - برهان قاطع صفحه ۶۱۳ ه  
سرکوب - عمارت بلند که مشرف بر عمارتی دیگر باشد و لهذا پشته را که مقابل قلمه سازند رای گرفتن قلمه آن را نیز سرکوب گویند و دهمه نیز همان است - فرهنگ اندراج جلد دوم صفحه ۳۰۸ .

(۱) در نسخه الف و ج ، توپخانه که اندرون قلمه بود داخل کرده مقطوع ساخته .

متوجه بنگاه شدند - شیر خان پسر خود<sup>۱۱</sup> جلال خان و خواص خان را  
بمحافظت کرهی<sup>۱۲</sup> که بر سر راه بنگاله واقع است گذاشته - آن کرهی جانی  
است بغایت محکم که یکطرف او کوه مرتفع و جنگل عظیم - و جانب دیگر  
دریای گنگ متصل است - آنحضرت جهانگیر قلی بیگ را نامزد کرد - میرزا  
هندال تا منگیر در رکاب ظفر انتساب بود - بعد ازان بدفع محمد سلطان میرزا  
و انغ میرزا و شاه میرزا که از آگره گریخته در ولایت ختل می کردند  
بجانب آگره مرخص گشت - و محمد زمان چون در گجرات کاری  
نساخت ایلچیان نزد آن حضرت فرستاده التماس امان نمود - امان یافته متوجه  
درگاه گردید - جهانگیر قلی بیگ در کرهی رسید - جلال خان ولد شیر خان  
و خواص خان ابلاغ کرده در اثنای فرود آمدن ( لشکر رسیده ) جهانگیر  
قلی بیگ را شکست دادند - و او زخم خورده لشکر بای داده بملازمت  
آنحضرت رسید - بادشاه از آنجا کوچ کرده در دروازه کوهی کرهی رسیدند -  
جلال خان و خواص خان تاب مقاومت آنحضرت نیاورده فرار نمودند -

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۳۱ : شیر خان پسران خود جلال خان و خواص خان را  
بمحافظت کرهی ، ایل ارقام دونه اما در عین افغانی صفحه ۳۹ ، شیر خان پسر خود جلال خان  
و خواص خان پسر ملاب سکها را که سه سالار او بود با لشکر بسیار به تسخیر بنگاله فرستاد ،  
و در بدائونی جلد اول صفحه ۳۳۹ ، خواص خان مشهور غلام شیر خان ، ثبت شده پس  
خواص خان پسر شیر خان بود چنانکه در طبقات نوشته

(۲) در نسخه ج . کدهی ، نوشته و در بدائونی صفحه ۳۳۶ ، گدهی ، برای مزید تحقیق  
سیند الپت جلد چهارم صفحه ۳۱۷ و ت دوم .

(۳) در نسخه ج . که ازان حضرت گریخته ،

آنحضرت از کوهی گذشته به بنگاله در آمدند - شیر خان تاب مقاومت  
 نیاورده از راه چهارکند بجانب رهناس رفت - آنحضرت سه ماه در بنگاله  
 توقف نمود و شهر گور را جنت آباد نام نهاد .

میرزا همدان در سنه (۹۳۳) ثلث و اربعین و تسعانه در آگره  
 فرصت یافته باغواهی واقعه طلبان بنیاد مخالفت نهاد - شیخ بهلول<sup>(۱)</sup> را  
 که از مشایخ عهد بود و بدعوت اسما امتیاز داشت - و آنحضرت باو  
 بسیار حسن اعتقاد داشتند - بسخن ارباب غرض که می خواستند که میرزا  
 را از آنحضرت بگردانند - بسپانه آنکه با شیر خان اتفاق دارد بقتل  
 رسانید و خطبه و سکه بنام خود کرد - چون این خبر با آنحضرت در  
 بنگاله رسید بنگاله بچپانگیر قلی بیگ داد و پنجمزار سوار انتخابی بکومک  
 او گذاشته متوجه آگره شدند - و محمد زمان میرزا در آن وقت از

(۱) از اکر نامه جلد اول صفحه ۱۵۳ چنین مستفاد می شود که شیخ بهلول را جنت  
 آشیانی نزد همدان میرزا مرستادند تا از خیالات فاسده باز آید اما از اغواهی همدان شیخ بهلول  
 را علاوه بقتل رسانید - و در همایون نامه مصنفه گلبدن بیگم صفحه ۲۰ ارقام یافته ، مشیخت  
 پناهی بدگی شیخ بهلول درین وقت جیبه و بکیم و اسباب سباهگری در تحفه پنهان کرده و در  
 اربابها بار کرده بشیر خان و میرزایان می فرستد - میرزا همدان باور نمی کردند - آخر بجهت  
 تفحص این امر میرزا نور الدین محمد را مرستادند - جیبه و بکیم ها را یافتند - بدگی شیخ بهلول  
 را بقتل رسانیدند ، و در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۳۵۰ ارقام یافته ، در سنه  
 خمس و اربعین و تسعانه میرزا همدان - شیخ بهلول برادر بزرگ شیخ محمد غوث گوالیاری را  
 که از اکابر اهل دعوت اسمای تسخیر بود و پادشاه نسبت باو اعتقاد و اخلاص تمام داشتند  
 باغواهی مفتنان واقعه طلب بکشت و سال تاریخ آن واقعه قدمات شهیداً (۹۳۵) یافته اند -  
 و میرزا همدان درین سال در آگره خطبه بنام خود خواند ، ببینید ایضا کتاب پروفیسر بیتری  
 موسوم به همایون شاه صفحه ۲۱۶ نوت ۵۲

گجرات با خجالت تمام بملازمت رسید - آن حضرت از گناه او در گذشته سختی بر روی او نیاوردند - چون دو سه ماه در بنگاله توقف واقع شد در آنجا از هوای بنگاله اکثر اسپان سپاه تلف شدند - با بی سامانی بچوسا رسیدند - امرائی که در جونپور و چنار بودند بملازمت آمدند - شیر خان از پریشانی لشکر آگاهی یافته نزدیک آمد و اقامت نمود - مدت مقابله سه ماه کشید - میرزا هندال<sup>(۱)</sup> معاودت بادشاه شید و قوت و غلبه شیر خان دریافته عزیمت آگره نمود - چون بدلی آمد - میر نضرعلی - میرزا یادگار ناصر را در قلعه در آورده حصاری شد - هر چند میرزا هندال سعی نموده فتح دهلی نتوانست کرد - درین اثناء میرزا کامران از لاهور بنواحی دهلی آمد - میرزا هندال ناچار با وی ملاقات نمود - میر نضرعلی از قلعه بر آمده میرزا کامران را دید و گفت که میرزا یادگار ناصر حصار دهلی را از دست نخواهد داد - بهتر آنست که شما متوجه آگره شوید - اگر آن ولایت بدست شما آید دهلی نیز بشما تعاقب دارد - لاجرم میرزا کامران متوجه آگره شد - دران نواحی میرزا هندال از میرزا کامران جدا شد - و بجانب الور رفت .

چون خبر مخالفت میرزا هندال و آمدن میرزا کامران بدلی

(۱) در هر دو نسخه الف و ب سه ماه کشید - میرزا کامران بعد مراجعت -

فندهار بلاهور از مخالفت میرزا هندال و معاودت بادشاه بی سامان و قوت و غلبه شیر خان اطلاع

یافته عزیمت آگره نمود .



و آگره بآنحضرت رسید باعث تفرقه خاطر گردید - دران اثنا شیر خان شیخ خلیل<sup>(۱)</sup> نام درویشی را که مرشد خود میگفت بخدمت بادشاه فرستاد - و پیغام داد و صلح درمیان آورد که (من) بعد بدون بنگاله تمام ولایت را باز گذارد - بسوگند کلام الله صلح قرار داد - و سکه و خطبه آنحضرت نیز قبول کرده - خاطر از دغدغه جمع نمود و سپاه آنحضرت را که تمام شب بیدار می بودند جمعیت خاطر گشت - چنانچه<sup>(۲)</sup> شب روز دوم شیر خان بد عهدی نموده نیم شب بر لشکر بادشاهی تاخت و افواج پادشاهی را فرصت سلاح بستن نداد - تفرقه در سپاه آنحضرت افتاد و لشکر تمام بی جنگ روی گردان گشت - افغانان خود را پیشتر به پل رسانیده پل را شکستند<sup>(۳)</sup> و تیر اندازان بر پل نشاندند - و هرکه بر کنار دریا می رفت به تیر و نیزه غرق می کردند - محمد زمان میرزا در آب غرق شد - آنحضرت اسپ را در آب

(۱) در محزون افغانی صفحه ۹۸ الف شیخ خلیل نیره حضرت شیخ فرید شکرگنج را که مرید او بود بملازمت جنت آشیانی فرستاد و تا چند روز سخن صلح درمیان بود آخر الامر فرار داده بدست نجیب خلیل بعهد و سوگند موگند مقرر نمود که از سرحد کرهی تا ولایت بهار بصرف اولیای دولت می گذارم - ولایت بنگاله را بمن گذرانند - خطبه و سکه دران دیار بنام پادشاهی می خوانم .

(۲) در نسخه ج و شب دوم نیم شب بد عهدی نموده بر لشکر .

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۳۴۴ پل را شکسته بودند - و بکشتی ها درآمده بر روی دریا بر شده از اهل لشکر هرکرا در آب می یافتند به نیزه زده غریق بحر فنا می کردند .

و در نسخه ج پل را شکستند و مردم خود را بر پل نشاندند تا که مردم پادشاهی را بر کنار دریا یافتند به نیزه و پیر در آب غرق می ساختند .

انداخت - "بیم غرق بود که سقانی در رسید و بمدد هشک ایشان را از آب برآورد - فرمود که چه نام داری - او عرض نمود که نظام - فرمودند که نظام اولیائی - ازان<sup>(۱)</sup> پس متوجه آگره شدند .

میرزا کامران قبل ازین با آگره رسیده بود - و میرزا هندال در لهور بحجالت روزگار می گذرانید - چون آن حضرت با چند سوار که همراه بودند ابلغار کرده با آگره رسیدند میرزا کامران اصلا خبر نداشت - یکباره بسربرده او در آمدند - میرزا کامران شرف پای بوس دریافت - هر دو برادر آب چشم ریختند - میرزا هندال چون گناه او بخشیدند آمده ملازمت نمود - محمد سلطان یز که مخالفت ورزیده بود بملازمت آمد - مشورت کردند - میرزا کامران<sup>(۲)</sup> را درین وقت داعیه لاهور پیدا آمد - توقعات بی اندازه نمود - آن حضرت جمیع ملتسمات او را غیر از معاودت قبول فرمود - خواجه کلان بیگ در مراجعت میرزا کامران سعی بود - این گفتگو بدو ماه کشید - درین

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، ردیک غرق ، پروفیسر سرجی در کتاب خود همایون بادشاه صفحه ۲۴۱ نوشته که بر پشت پیل همایون بادشاه سوار بود اما این درست نیست بر اسب سوار بود . سبید پداوئی صفحه ۳۵۱ و طبقات اکبری صفحه ۳۴

(۲) در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۲۵۲ نوشته که ، این واقعه در سنه ست و اربعین و تسعانه روی داد ، .

(۳) منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۲۵۳ ، و بظاهر حق میرزا کامران این بود که چون لشکر بجات تازه زور است بادشاه مرا رحمت فرمایند تا بدفع و دفع شیر خان کوشیده انتقام از وی کشم و خود بفرانت در پای تخت بتسایش و عیش مشغول باشند - چون پادشاه این معنی را قبول نفرمودند - میرزا را داعیه رفتن بجات پدید آمد ، توقعات بی اندازه می نمود که رنگ تکلیف ما لایطاق داشت و باه سود آن بادشاه جمیع ملتسمات او را اجابت فرمودند غیر از مراجعت .  
(۳) در هر دو نسخه الف و ب و طبقات اکبری صفحه ۳۴ و پداوئی صفحه ۲۵۳ و فرشته صفحه ۲۰۴ ، شش ماه ، .

اثنا میرزا کامران بیمار گشت - سخن اربابِ غرض بخاطر آورد که بیماری از زهر است که بفرمان آن حضرت باو داده اند - همچنان متوجه لاهور گشت - و خواجه کلان را پیشتر فرستاد - قرار داده بود که اکثر لشکر خود را بطریق کومک در آگره گذارد - بخلاف قرار داد همه را همراه برد - دو هزار کس بسرداری اسکندر در آگره گذاشت - میرزا حیدر دغلات کشمیری که بمیرزا کامران همراه بود نزد آن حضرت توقف نموده رعایت کلی یافت - میرزا کامران بسیاری از مردم پادشاهی را همراه برد .

بواسطه این نفاق که در میان برادران بهم رسید شیر خان دلیر گشته <sup>(۱)</sup> بکنار گنگ آمد - و لشکر بکالیی آورد - قاسم حسین سلطان ازبک باتفاق میرزا یادگار ناصر و اسکندر سلطان بافغان جنگ کرده یک پسر شیر خان را که سردار آن لشکر بوده با جمعی کثیر بقتل رسانید - و سر او را با آگره فرستادند - آن حضرت بجنگ شیر خان بکنار گنگ متوجه شدند - در برابر قنوج از آب گذشت - و مدت یک ماه در برابر غنیم نشست - درین وقت حدود لشکر پادشاهی یک <sup>(۲)</sup>

(۱) در نسخه ج . دایر گشته نزدیک آمد و لشکر بکالیی آورده . . .

(۲) در منتخب التاریخ بدائونی جلد اول صغه ۳۵۳ . پادشاه با جمعیت فراوان که یک لک سوار می کشید بدفع شیر خان متوجه شد و از آب قنوج گذشته تا مدت یکماه در برابر غنیم نشستند - و لشکر شیر خان مجموع از پنج هزار سوار زیاده نبود - اما در یک نسخه خطی بدائونی بجای پنج - پنجاه هزار سوار نوشته و این صحیح است و نیز در مرشده صغه ۳۰۸ . جنت آشیانی ساز سفر فرموده با یک لک سوار روان شد - در نواحی قنوج از آب گنگ گذشت قریب یکماه مقابل لشکر شیر خان افغان که پنجاه هزار سوار بود نشست . . .

لک سوار و عدد لشکر افغان پنجاه هزار سوار بود - درین محل سلطان میرزا و فرزندان او دیگر باره بیوفائی کردند - و از لشکر انحضرت فرار نمودند - و جمعی که میرزا کامران گذاشته بود گریخته بلاهور رفتند - این رسم<sup>(۱)</sup> معهود شد - بسیاری از لشکریان<sup>(۲)</sup> متفرق گشته باطراف هندوستان بدر رفتند - درین اثنا برسات رسید و باران نازل گشته جائی که نزول سپاه بود پر آب شد - فرار بران افتاد که از آنجا کوچ کرده بر جائی بلند فرود آیند - وقتیکه مردم بخیمه فرود آوردن و بار بستن مشغول بودند شیر خان چون بالای ناگهانی درافتاد - این معرکه در دهم محرم بوده<sup>(۳)</sup> اکثر سپاه بی جنگ فرار نمودند - قلیلی از جوانان مردانه بکارزار در آمدند - اما چون کار از دست رفته بود<sup>(۴)</sup> برگشته فرار نمودند - آن حضرت در دریای گنگ از اسب جدا شدند - بسمی شمس الدین محمد کوکه که در آخر اتکه خلیفه الهی شده بخطاب خان اعظم سرفراز شد از آب بیرون آمده متوجه آگره شدند - چون مخالفان نزدیک رسیده بودند آنجا نیز توقف ننمودند - بلاهور روان شدند - در غرة ربیع الاول سنه مذکور جمیع سلاطین و امرای چغته

(۱) در نسخه الف : این رسم بی معهود شد ، و در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۳۵

این رسم معهود گشته .

(۲) در نسخه ج : بسیاری از لشکریان فرار نمودند درین اثنا .

(۳) سنه سبع و اربعین و تسمیانه بود - مذاذقی جلد اول صفحه ۳۵۲ و فرشته

صفحه ۳۰۸

(۴) در هر دو نسخه الف و ب ، از دست رفته دیدند هزیمت بر لشکر افتاد .

در لاهور جمع آمدند - سلطان میرزا و فرزندان او که در لاهور بودند  
گریخته بجانب ملتان رفتند - میرزا هندال و میرزا یادگار ناصر صلاح رفتن  
جانب<sup>۱۱</sup> بکرویه دیدند - و میرزا کامران درین فکر بود که زود این جمع  
متفرق شود تا او بکابل برگردد .

چون آن حضرت را یقین شد که نفاق برادران و امرا کار بر باد داد  
ملول خاطر شدند - بعد مشورت بسیار میرزا حیدر را با جمعی که  
قبول<sup>۱۲</sup> خدمت کشمیر کرده بودند بآن طرف فرستاده مقرر ساختند که  
خواجه کلان بیگ متعاقب میرزا حیدر روان شود - چون میرزا حیدر  
بنوشهره رسید و خواجه کلان بیگ سیالکوٹ رفت - خبر بآنحضرت رسید  
که شیر خان از آب سلطان<sup>۱۳</sup> پور گذشت - بنا بر آن در غره رجب سال  
مذکور آنحضرت از آب راوی عبور نمود - میرزا کامران بعد از تقض عهد و  
سوگندهای غلاظ که از اتفاق بدانچه قرار یابد عدول ننماید - بنا بر  
مصلحتی تا نواحی بهیره<sup>۱۴</sup> همراهی کرد - و خواجه کلان بیگ این خبر شنیده  
( از سیالکوٹ ) بایلغار باردو آمد - میرزا حیدر با کشمیریان اتفاق داشت -  
آمده میرزا حیدر را بردند - بقوت ایشان بی جنگ و نزاع کشمیر در تصرف

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۳۶ ، بجانب بکر و نهنه دیدند ، و در بدآؤنی صفحه ۳۵۵  
دبکر و تنه دیدند ، در نسخه ج ، بجانب ملتان بکرویه دیدند .

(۲) در نسخه الف ، قبول خدمت آورده بودند .

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۳۶ ، شیر خان از آب سلطان پور عبور نموده بسی گروهی

لاهور رسید - و در غره رجب سال مذکور حضرت جدت اشیائی از آب لاهور گذشتند .

(۴) در نسخه الف ، تا نواحی بهیره .

در آورد - میرزا کامران در نواحی بهیره با میرزا عسکری که از آن حضرت جدا شده بود باتفاق خواجه کلان بیگ بجانب کابل رفت - آن حضرت بسبب تفاق برادران و بیوفائی امرا از سلطنت هند مایوس شده بجانب سنده متوجه گشت - میرزا هندال و میرزا یادگار ناصر در ملازمت بودند - در کنار دریای سنده در اردو قحط افتاد - و کشتی بجهت عبور بهم نرسید - بخشولنگاه کشتی بسیار مملو از غله باردار رسانید - نوازش بسیار یافت - از آب سنده گذشته متوجه بهکر<sup>(۱)</sup> شدند - و قصبه لهری محل نزول مخیم اقبال گشت - میرزا هندال از آب سنده گذشته بقصبه پاتر رفت که آنجا ما محتاج لشکر بفراغت بهم می رسید - و از لهری تا پاتر پنجاه گروه راه است - و میر طاهر صدر بایلچی گری نزد شاه حسن ارغون حاکم تهته رفت - و سمندر بیگ که از نزدیکان آن حضرت بوده خلعت بارغون مذکور برده او را ترغیب ملازمت کرد - خلاصه پیغام آنکه آمدن بولایت<sup>(۲)</sup> بهکر و تهته از روی ضرورت است - غرض استخلاص گجرات است - اکنون بملازمت باید آمد که مشورت تسخیر گجرات شود - شاه حسن چار پنج ماه بلطایف الحیل گذرانیده جواب داد که ولایت بهکر بیحاصل است - اگر<sup>(۳)</sup> اردو بولایت تهته نزدیکتر شود بهتر است - چه

(۱) در نسخه ج د بهکر ، ه

(۲) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۷۴ و دیگر جاها «شاه حسن ارغون» نوشته و نیز در همایون نامه صفحه ۱۵۵ «شاه حسن» ارقام یافته د

(۳) در نسخه ج ه بولایت یکرته ه

(۴) در نسخه ج ه اگر دو ولایت نزدیکتر شود بهتر است چه گفت و شنود در میان دو سه ماه گذرد بعد نزدیک شدن آنچه شود بعمل آرد ،

تا گفت و گوی سخنان دو سه ماه در میان می گذرد - بعد از نزدیک شدن آنچه صلاح وقت باشد بعمل آرد - چون در بهار غله نایاب بود آن حضرت کوچ کرده به پاتر که محل نزول میرزا محمد هندال بود تشریف بردند - در آنجا حضرت بیگم حمیده بانو را که مریم مکانی و والده حضرت خلیفه الهی جلال الدین محمد اکبر بادشاه شد در سلک عقد<sup>۱۱</sup> در آوردند - در اردوی میرزا هندال بعشرت گذرانیدند - و میرزا هندال را از رفتن قندهار مانع شدند - بار دیگر بقصبة لهری رفتند .

قراجه خان میرزا هندال را عراض نوشت و طلب آمدن قندهار نمود - و میرزا کوچ کرده متوجه شد - آنحضرت اطلاع یافته از بی التفاتی برادران متحیر شد - میرزا یادگار ناصر که ده<sup>۱۲</sup> گروه از بادشاه فرود آمده بود و آبی در میان بود اراده رفتن قندهار کرد - این معنی نیز بعرض رسید - آنحضرت میر ابوالمعالی<sup>۱۳</sup> را بجهت اطمینان خاطر میرزا یادگار ناصر فرستاد - و میرزا یادگار ناصر را از رفتن قندهار مانع شد -

(۱) گلبدن بیگ بنت بابر بادشاه در همایون نامه صفحه ۵۳ می نویسد . غرض که بعد از چهل روز در ماه جماد الاول سنه ۹۳۸ هجری و چهل و هشت در مقام پاتر روز دو شنبه نیم روز بود . . . . . که ساعت سعد را اختیار کرده میر ابوالقاسم را طلبیده حکم فرمودند که نکاح بستند - مبلغ دو لک نکاحانه بمیر ابوالقاسم دادند - و در نسخه ج پاتر محل نزول میرزا عسکری ، ارقام یافته اما این درست نیست .

(۲) در نسخه ج ، در گروه از بادشاه فرود آمد آبی در میان بود ازو رفتن قندهار .

(۳) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۳۸ . میر ابوالقاسم .

بوقت مراجعت از دریا جمعی از قلعه بهر بیرون آمده اهل کشتی را تیر باران کردند - تیری بر مقتل میر ابوالمعالی آمد - بشهادت رسید - آنحضرت برفت میر تاسف بسیار کرد - از هجرت سرور کائنات بحساب ابجد نهصد و چهل و هفت تاریخ شهادت او شد :

القصه میرزا یادگار ناصر از آب گذاشته باردوی پادشاهی در آمد - بعد از مشورت مقرر شد که میرزا یادگار در بهر باشد - آنحضرت به تسخیر تپه روان شوند که از حسن ارغون آثار دولت خواهی ظاهر نشد - چون روان شدند اکثر لشکریان جدا شدند - میرزا یادگار در بهر ماند و قوت گرفت - چه دران سال بمزروعات آنجا نقصانی نرسیده بود - آنحضرت بکوچ متواتر بقلعه سیوهان رسیدند - آن قلعه را محاصره نمودند - اما قبل از رسیدن لشکر سلطانی جمعی از امرای شاه حسن بقلعه در آمده بدانچه مقدور بود در پاسبانی قلعه سعی می نمودند - میرزا حسن چون از توجه ایشان و محاصره قلعه اطلاع یافت بکشتی در آمد و نزدیک اردو رسیده فرود آمد - راه آمد و شد غله باردو مسدود گشت - و کار بر لشکریان تنگ شد - چنانچه اکثر مردم بگوشت حیوانات اوقات میگذرانیدند - اما فتح میسر نشد - کس نزد میرزا یادگار به بهر فرستادند که فتح قلعه موقوف بآمدن شما است - چه اگر بجنگ شاه حسن و دفع او متوجه شویم مردم قلعه خلاص یافته ذخیره بقلعه در می آرند - بواسطه بی تمکی و عسرت در پای قلعه توقف ممکن نیست - اگر از آن طرف شما بطرف شاه حسن روان شوید او طاقت مقاومت ندارد - میرزا یادگار ناصر جمعی از لشکریان خود



بعد فرستاد - اما آمدن آنها فایده نکرد - دیگر باره کس  
 بطلب میرزا رفت - شاه حسن نیز کس خود را نزد میرزا  
 یادگار فرستاد و فریب داد - وعده اطاعت و دختر دادن و خطبه  
 و سکه بنام میرزا خواندن کرد - میرزا از کمال شادی فریب  
 خورد - و بآنحضرت در مقام مخالفت درآمد - چون شاه حسن  
 از میرزا یادگار ناصر خاطر جمع کرد - پریشانی و بی سامانی لشکر  
 پادشاه دیده نزدیک تر آمد - کشتیهای بادشاهی بتصرف درآورد - دیگر  
 آنحضرت در پائین قلعه بودن ممکن ندید ناچار بطرف بهکر برگشت -  
 از میرزا یادگار چند کشتی بجهت عبور طلب نمود - میرزا که بمردم تهته  
 موافق بود پیغام داد که شما آمده کشتیهای خود ببرید - صباح عذر کرد  
 و گفت که شب کشتیا را مردم تهته بردند - آنحضرت چند روز بواسطه  
 کشتی معطل ماند - آخر بعضی زمینداران بهکر بملازمت آمدند - و کشتیها<sup>(۱)</sup>  
 از آب بر آوردند - آنحضرت عبور فرمود - میرزا یادگار ناصر از عبور  
 ایشان خبردار شد - از غایت حیرت و خجالت بی آنکه بملازمت آنحضرت  
 مشرف شود کسان میرزا شاه حسن را که غافل بودند تاخته بسیاری از  
 ایشان بقتل رسانید - و جمعی را اسیر ساخته مراجعت نمود - شاه حسن  
 تهته رفت و میرزا یادگار شرمسار و خجل بملازمت آنحضرت آمد -

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۵۵، چند کشتی که در آب غرق کرده بودند بیرون

و سرهای مخالفان بنظر در آورد - بار دیگر آنحضرت گناه او بخشیده و گذشته بر روی او نیاورد.

میرزا شاه حسن باز بمیرزا یادگار خطها روان کرد - و بجانب خود کشید - میرزا شاه حسن از میرزا یادگار دو زمیندار که کشتهها بآنحضرت داده بودند طلب نمود - آنها مطلع شده پناه باردوی خاص آوردند - میرزا کس فرستاد که باین دو کس از معاملات<sup>(۱)</sup> در میانست - پادشاه چند کس فرستاد که اینها را بحضور میرزا برده بعد تنقیح معامله باز بملازمت آرند - چون کسان پادشاهی آن دو زمیندار را بحضور میرزا یادگار بردند فی الفور ایشان را از مردم پادشاهی بزور گرفته نزد شاه حسن فرستاد - و دیگر باره بر سر مخالفت رفته بملازمت نیامد - مردم اردوی پادشاهی بغایت پریشان حال بودند یک یک دو دو نزد میرزا یادگار رفتن گرفتند - منعم خان و برادرش<sup>(۲)</sup> فضایل بیگ نیز همین اندیشه داشتند - این معنی ظاهر شد - بحسب ایشان حکم فرمود - میرزا یادگار از غایت بی آزری اراده نمود که بآن حضرت جنگ نماید - باین اراده سوار

---

(۱) در نسخه ج ، آن حضرت گناه او بخشید - میرزا یادگار آن دو زمیندار که کشتی آورده بودند طلب نمود آنها ازان مطلع شده ، و در نسخه الف ، روان کرد و اتفاق نموده بجانب خود ،

(۲) در ضفحات اکبری جلد دوم صفحه ۵۱ ، باین دو کس معاملات مال ولایت بهر که بجایگزین غنایت شده در میانست ، و در هر دو نسخه الف و ب ، معاملات باقی در میانست ،

(۳) در نسخه ج ، برادرش فضایل بیگ نیز همی اندیشه کردند - این معنی ظاهر آن حضرت دانسته که توقف اینجا موجب جدا شدن و پیوستن بمیرزا یادگار واستهای این جناب است لاجرم بجانب مالدیو ،

شد - پادشاه نیز بقصد جنگ طیار گشت - هاشم یگ نامی که نزد میرزا اعتبار تمام داشت او را ازین کار منع نمود - که بی ادبی از حد نباید گذرانید - چون ظاهر شد که اگر اینجا توقف میشود مردم جدا شده نزد میرزا یادگار میروند و او بجایت بی آزر م است - آخر الامر قباحتی خواهد کرد - لاجرم بجانب مالدیو که یکی از زمینداران معتبر هندوستان بود و بقوت و حشمت او در هند دیگری نبوده روان شد - و آنکه خان را فرستاد - چه مکرر مالدیو عرایض فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد و قبول امداد در تسخیر هندوستان نموده بود - آن حضرت براه<sup>(۱)</sup> جیسلیر رو آورد - حاکم جیسلیر خاک بیرونی بر فرق خود بیخته جمعی را بر سر راه آنحضرت فرستاد - با جمعی قلیل که همراه داشتند جنگ کردند - آن جماعه مهزوم گشته - اما بسیار مردم ازین طرف زخمی شدند - پادشاه ابلاغ نموده خود را بولایت مالدیو رسانید - و آنکه<sup>(۲)</sup> خان را بار دوم نزد مالدیو فرستاد - چند روز در همان منزل توقف فرمود .

میرزا هندال چون قندهار نزدیک رسید قراجه خان باستقبال آمد و قندهار را بایشان تسلیم نمود - میرزا کامران برین معنی اطلاع یافته متوجه قندهار گشت - و چهار ماه قلعه قندهار را محاصره نمود - و آخر میرزا هندال مضطرب شده بصلاح بیرون آمد - قندهار<sup>(۳)</sup> را بمیرزا کامران

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۵۲ و نیز در همان نامه صفحه ۵۵ . براد جیل میر

اما در نسخه الف و ج . براد جیل ارقام یافته .

(۲) در نسخه الف . ابکه خان . و در نسخه ج . تکه خان .

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۵۲ . قندهار را میرزا کامران بمیرزا عسکری داد .

و میرزا عسکری داد - قراجه خان میرزا هندال را بغزنی آورد - بعد چند روز غزنی را نیز ازو تغیر داد - میرزا هندال دانست که میرزا کامران در مقام نفاق ست بضرورت ترک سلطنت کرده در کابل منزوی گشت - و میرزا کامران در کابل و قندهار و غزنی مستقل شده خطبه و سکه بنام خود نمود :

آن حضرت در سرحد ولایت مالدیو انتظار معاودت اتکه خان داشت - و رای مالدیو چون از وصول آنحضرت آگاه شد که جمعی قلیل همراه اند اندیشمند شد - چه در خود طاقت مقاومت شیر خان پداشت - شیر خان ایلیچی بمالدیو فرستاده وعده و وعید بسیار کرده بود - مالدیو از کمال بیسروقی بران شد که آن حضرت را اگر تواند بدست آورده بخصم سپارد - چه ولایت ناگور و توابع آن در تصرف شیر خان درآمده بود ملاحظه نمود که شیر خان ازو آزرده شود - جمعی کثیر را بدین نیت بجانب آنحضرت فرستاد - و اتکه خان را بواسطه آن که آنحضرت را آگاه سازد رخصت نمی داد - و خان از طرح ما فی الضمیر او فهمیده بی رخصت او معاودت نمود - و یکی از رکابداران آن حضرت که بوقت شکست از هندوستان بجانب مالدیو رفته بود درین وقت عریضه بدرگاه فرستاد که مالدیو در مقام غدر است - هرچه زودتر از ولایت او بدر شوند بهتر است - بسی اتکه خان و تاکید عریضه رکابدار همان لحظه بجانب امرکوٹ کوچ واقع شد - دو کس از هندوان که بجاسوسی آمده بودند بدست افتادند - نزد آن حضرت آوردند - بجهت

انکشافِ حقیقتِ حال و از روی راستی معلوم نمودن حکم بقتل یکی فرمود - آن هر دو خود را خلاص ساخته از دو شخص که نزدیک ایستاده بودند کارد بدست آورده هفده جاندار را از مرد<sup>(۱)</sup> و زن هلاک کردند و خود بقتل رسیدند - و اسپ خاصه سواری آن حضرت ازیشان بوده - جلوداران چون اسپ دیگر بجهت سواری نگاه نداشته بودند - از تندی بیگ اسپ طلبیدند - او خاک بیمروتی بر سر پیخته در مقام مضایقه شد - آن حضرت بر شتر سوار شدند - و ندیم کوکه خود پیاده بود و مادرش بر اسپ سوار بود - اسپ بنظر اشرف در آورد - و مادر خود را بر شتر سوار کرده

چون آن راه تمام ریگ بود و آب نایاب - لشکریان آن حضرت محنت بسیار کشیدند - در هر لحظه (خبر) قرب وصول لشکر مالدیو می رسید - آن حضرت بجهت دفع ایشان تیمور سلطان و منعم خان و جمعی را حکم فرمود که به<sup>(۲)</sup> تائی و آهستگی در عقب لشکر بیایند - اگر مخالفان برسند جنگ کنند - بحسب اتفاق چون شب در میان آمد راه گم کردند - فریب صبح سپاه مخالفان بنظر در آمد - شیخ علی بیگ

(۱) در طغیات اکبری جلد دوم صفحه ۵۳ و هفده جاندار از مردان و اسپ بزخم

ایشان هلاک شد و هر دو بقتل رسیدند و اسپ خاصه آن حضرت از جمله آنها بود .

(۲) در نسخه ج ۱ به ناطی و آهستگی ، و در نسخه الف ۱ به تائی و آهستگی .

و درویش بیگ، کوکه و جمعی دیگر که مجموع ایشان بیست و دو کس بودند و روشن بیگ و لد باقی بیگ جلایر ازان جمله بود بطرف مخالفان روان شدند - و از حسن اتفاق<sup>(۱)</sup> آن که وقتیکه بهندوان رسیدند بدره تنگ در آمده بودند - شیخ علی بیگ به تیر اول سردار مخالفان را بر خاک انداخته - بهر تیر که از شصت این جماعه کشاد یافت یکی از معتبران مخالف بر زمین خفت - آخر طاقت نیاوردند - لشکری عظیم از اندک جماعه گریزان شد - و بوقت گریز بسیاری از مخالفان بقتل رسیدند - و اسپ و شتر بسیار بدست لشکریان آن حضرت در آمد - چون خبر فتح یافتند مراسم شکر گذاری بتقدیم رسانیدند -

بعد ازان<sup>(۲)</sup> بر سر چاهی رسیدند که اندک آب داشت و امرا که شب راه گم کرده بودند رسیدند - موجب زیاده خوشحالی شد - روز دیگر کوچ فرموده - سه روز آب یافته نشد - روز<sup>(۳)</sup> چهارم بر سر چاهی رسیدند - که چون دلو نزدیک می رسید دهل می زدند تا آن که گاو می راند ایستاده می شد - القصه مردم از<sup>(۴)</sup> غایت تشنگی بی طاقت

(۱) در نسخه الف و ح و از حسن اتفاق وقتی بهندوان رسیدند که روز تنگ بود شیخ علی بیگ .

(۲) در نسخه ج و بعد ازان بر سر چاهی که اندک آبی داشته محل نزول گشته - امرا بانی که راه گم .

(۳) در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۱۴۴ بعد از سه روز بمنزلی رسیدند که بجهت نبود آب بر سر چاه دهل می نواختند تا آواز آن بجائی که گاو آبکش می بود می رسید .

(۴) در هر دو نسخه الف و ب ، از غایت تشنگی ناله و فریاد می کردند ازین نوع مردم .

شده چهار پنج نفر خود را بر بالای دلو می انداختند و طناب شکسته باز دلو در قعر چاه می افتاد - <sup>(۱)</sup> ازین نوع مردم بسیار تلف شدند - آخر بمشقت بسیار بامرکوٹ رسیدند .

و رانا مانی <sup>(۲)</sup> حاکم امرکوٹ که بمرورت انصاف داشت باستقبال آمد - بدانچه قدرت او بود در طبق عرض نهاد - لشکریان چند روز از محنت خلاص یافتند - آنچه آنحضرت در خزانه داشت بر لشکر بریخت - چون بجمعی نرسید از تردی بیگ و دیگران مبلنی بمساعدت گرفته دادند - رانا و فرزندان او را بانعام زر و کمر و خنجر مرصع سرافراز کردند - چون شاه حسن ارغون پدر رانا را بقتل آورده بود رانا از اطراف و جوانب خود لشکری جمع آورده در رکاب آن حضرت می بود - کوچ و بنه در امرکوٹ توقف نمود - و خواجه معظم برادر مریم مکانی بضبط آن جماعت تعیین گشت - کوچ بکوچ بطرف بهکر روان شدند <sup>(۳)</sup> - چون در پرگنه جون رسیدند یک ماه در آنجا توقف فرمودند - جمعی کثیر که در اطراف و جوانب جمع آمده بودند در ایام توقف متفرق گشتند - و شیخ علی که سردار و دلیر و صاحب جود بوده در یکجا از پرگنات

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۵۳۳ . بان نوع خلق کثیر از تشنگی تلف شدند .

(۲) در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۸۲ . حاکم قلعه که رانا پرشاد نام داشت . و نیز نوشته که این واقعه بدم جمادی الاول سنه ۹۳۹ هجری و چهل و نه وقوع یافت .

(۳) در نسخه الف و ب . روان شد و خطها نوشت و آن حضرت چون در پرگنه جون رسید . در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۵۹ . بهکر روان شد و خطها نوشته در محافظت شاهزاده عالیان مبالغه فرمودند تا آنکه حضرت جنت آشیانی به پرگنه جون رسیدند .

تهه بدست لشکریان شاه حسن ارغون بقتل رسید - و یک یک از لشکریان آنحضرت فرار نمودن آغاز کردند - چنانچه منعم خان نیز گریخت - از حضرت دیگر در اینجا توقف صلاح ندیدند و عزیمت قندهار فرمودند .  
بیرم خان<sup>(۱)</sup> از جانب گجرات درین وقت بملازمت رسید - بادشاه کمر نزد میرزا شاه حسن ارغون فرستاده طلب کشتی بجهت عبور از دریا نمود - شاه حسن این مرتبه سی کشتی و سه صد شتر فرستاد - آنحضرت از آب عبور فرموده متوجه قندهار گشتند .

درین اثنا شاه حسن بمیرزا عسکری و میرزا کامران پیغام<sup>(۲)</sup> داد که آن حضرت جانب قندهار روان شدند - میرزا کامران بمیرزا عسکری نوشت که سر راه گرفته پادشاه را دستگیر سازد - میرزا عسکری کفران نعمت نموده اقدام کرد - آنحضرت چون نزدیک قصبه سال زمستان<sup>(۳)</sup> رسیدند از قندهار ابلاغ کرده چولی اوزبک را بواسطه

(۱) در اکبر نامه جلد اول صفحه ۱۸۵ و در خلال این ایام هفتم محرم (۹۳۰) هجری

و پنجاه بیرم خان از حدود گجرات تنها خود را بیایه سریر مقدس رسانیده ،

(۲) در نسخه الف و ب ، کس فرستاد و اعلام داد که آنحضرت ،

(۳) در نسخه ج ، آنحضرت چون مقبر سال زمستان رسید ، و در اکبر نامه صفحه ۱۹۰

و چون موکب عالی محمود شال ( که از قندهار فریب سه فرسخ است ) نزول فرمود ، و در طبقات اکبری صفحه ۷۵ ، نزدیک قصبه سال زمستان رسیدند ، در نسخه الف و ب ، شال دستان ، و در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۴۴۲ و در هنگامی که قصبه شال مشانک منزل او ( آنحضرت ) بود ، میرزا عسکری از قندهار ابلاغ کرده چولی بهادر نام ازبکی را برای خیرگیری فرستاد و او یک سره ناخته بمنزل بیرام خان نیم شبی آمده خبردار ساخت ، و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۱۱ ، سال و همان ، در امپریل گزئیر جلد بیست و یکم صفحات ۱۳ و ۲۰ نوشته که نام کوئنه - شال یا شالی کورن بود .



خبرگیری و تحقیق راه پیشتر روانه نمود - چون او پرورده نمک آن حضرت بوده از میرزا عسکری اسپي توانا طلب نموده خود را بسرعت تمام باردوی پادشاه رسانید - چون قریب دولت خانه رسید از اسپ فرود آمده آمدن میرزا عسکری بجهت گرفتن آنحضرت به یرم خان گفت - خان مذکور در همان لحظه از عقب محل خبر آمدن میرزا عسکری را بعرض رسانید - حضرت فرمودند که بواسطه قندهار و کابل چه کرایه (۱) میکند که با برادران بیوفا نزاع کنیم و این بیت بر زبان رانندند -

• فرده •

عرش است (۱) نشیمن تو شرمت بادا  
کافی و نزاع بر سر خاک کنی

همان لحظه سوار شدند - خواجه معظم و یرم خان را باوردن یرم مکانی فرستادند - ایشان بسرعت رفته آن ملکه را سوار ساخته بآن حضرت رسانیدند - چون (۲) اسپ در سرکار کمتر بود از تردی یگ اسپ طلبیدند - آن بیمرود باز مضایقه نمود - از آنجا بعزیمت پیشتر

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۷۷۵ بواسطه قندهار و کابل چه گران می کند ،

(۲) در هر سه نسخه:—

• عرش است ترا نشیمن تو • سهل است ترا نزاع بر خاک کنی

در تاریخ بدائونی جلد اول صفحه ۳۳۳ • این قصایا در سال نهم و پنجاه دست

(۳) نسخه ج • چون اسپ بجهت سواری آنحضرت دیگر نبود ،

با چند<sup>(۱)</sup> کس روان شدند - چون از بیوفائی که عادت قدیم روزگار است آن ایام نه بر وفق مرام آن حضرت بوده بیش ازین طاقت نیاورد - بهنگی فلک ساعی آن شد که تلافی آن پریشانی<sup>۲</sup> خاطر چند روزه بنوعی نماید که اثر آن تا دامن آخر الزمان بر صفحه روزگار باقی ماند - یعنی بتاریخ پنجم (۵) روز یکشنبه شهر رجب المرجب سنه<sup>(۳)</sup> تسع و اربعین و تسعمائه بفرخنده ترین طالع چهار گهزی روز گشته بود که دیده دولت آن حضرت بنور طلعت فرخنده ترین فرزندی که غرض از تزویج و تکوین آبی علوی و امهات سفلی بوجود فایض الجود او بود روشن گشت - زبان حال بدین مقال مترجم گشت -

تا تو به هستی نهادی<sup>(۴)</sup> قدم . . . ننگ بسی داشت وجود از عدم  
تردی یگ<sup>(۵)</sup> نزدیک ایمن آباد این خبر رسانید - آن حضرت بموجب

(۱) در بدائونی جلد اول صفحه ۳۳۳ با بیست و دو نفر که ایام خان و خواجه معظم ازان جمله اند سوار دولت شدند .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب سه را ارقام نکرده - و این سه در نسخه ج و طبقات اکبری صفحه ۲۵۵ ذکر شده و در اکبر نامه صفحه ۱۸۳ شب یکشنبه پنجم رجب (۹۳۹) نهصد و چهل و نه تاریخ ولادت داده - گلبدن بیگم در همایون نامه صفحه ۲۵۹ ارقام فرموده اند . بعد از متوجه شدن آن حضرت ( به بهکر ) سه روز گذشته بود که بتاریخ چهارم شهر رجب المرجب سنه نهصد و چهل و نه وقت عصر روز یکشنبه بود که تولد حضرت مادشاه عالم پناه عالم گیر جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی شد .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب تا تو درین کوی نهادی قدم ، در نسخه ج و نهادی قدم .  
(۴) در طبقات اکبری صفحه ۲۵۶ تردی درگ خان در نزدیکی امرکوت این خبر رسانید .  
و در همایون نامه صفحه ۲۵۹ حضرت در پانزده گروه می بودند که تردی محمد خان خیر رسانید -  
حضرت سیار بسیار خوش حال شدند و از مزده و بشارت این خبر تفصیلات ما تقدیم تردی محمد خان معاف کردند .

الهام غیبی حضرت شاهنشاهی جلال الدین محمد اکبر نام قرار داده موسوم گردانید - حکم شد که آن در سلطنت را در دامن تربیت مام انکا<sup>(۱)</sup> سپرده - چون حرارت آفتاب بغایت گرم بوده همانجا در اردو نگاهدارند - و حضرت مریم مکانی را طلب داشتند و همراه بردند .

چون میرزا عسکری بعد دو ساعت باردو نزدیک آمد خبر یافت که آن حضرت سلامت رفتند - جمعی را بضبط اردو تعین فرمود - روز دیگر از غایت بی آزر می بدیوانخانه عالی فرود آمد - انکه خان<sup>(۲)</sup> - شاهزاده والا گوهر را نزد میرزا عسکری برد و گرفتار گشت - و محصلان بتحقیق بیوتات و ضبط اموال آنحضرت تعین نمود - و میرزا عسکری شاهزاده را بقندهار برد - و بسطان بیگم کوچ خود سپرد - او در لوازم مهربانی از خود بتقصیر راضی نمی شد - آن حضرت با بیست و دو کس که بیرم خان و خواجه معظم و بابا دوست بخشی و خواجه غازی و حیدر ملک آخته بیگی و برادرش یوسف و ابراهیم لنگ و حسن علی وغیره این همه امرای کبار بودند روان شدند - چون پاره راه رفتند بلوچی<sup>(۳)</sup> دو چار شد - راهبری نموده بمشقت بسیار بقلعه بابا حاجی رسیدند - بغایت جای زیبا و فرحناک دیدند - و سکان آنجا آنچه داشتند بر طبق

(۱) در اکبرنامه صفحه ۱۹۳ ، مام آغا .

(۲) در اکبرنامه صفحه ۱۹۳ ، میر غزنوی و مام آغا حضرت شاهنشاهی را بر دوش عزت و کتار بغایت گرفته پیش میرزا ( عسکری ) آوردند .

(۳) دو نسخه ج ، بلوچی در چار راه بری نموده ، ه

عرض نهادند - چون بواسطه بیمررتی برادران و خویشان جای توقف نیافتند -  
 بالضرورت آنجا چون جای فرح بخش دیدند بجهت مسکن خود اختیار کردند -  
 بمخاطر جمع از درد سر آزار برادران خلاص شده رخت قامت در آنجا  
 انداختند - تتمه ذکر این پادشاه آسمان جاه باز در محل خود ایراد  
 خواهد یافت انشاء الله تعالی - الحال خامه عنبرین شمامه در ذکر  
 فرید بن حسن بن ابراهیم که در ایام دولت خود شیر شاه عالم خطاب  
 یافته<sup>(۱)</sup> روان شود بهتر است - التوفیق من الله الودود .

### شیر شاه<sup>(۲)</sup>

راویان اخبار و داهیان آثار<sup>(۳)</sup> و اخبار سریر مرکب خامه را

(۱) در نسخه ج « شیر شاه عالم خطاب یافته که در تعاقب در لاهور آمد آنجا بر تخت  
 نشست و الله اعلم . »

(۲) در نسخه ج قبل از حالات ابن فهرست امرا درج شده :-

شیر شاه عالم

شاه زاده عادل شاه	شاهزاده جلال خان	خواص خان	پنجو سور
جلال خان خلیفه	داؤد میانه	عبسی خان حجاب	قطب خان سور
هیبت خان	اعظم همایون	زین خان نیازی	برمزید کور
جلال خان سور	غازی خان	شهاب خان	شمس خان
دولت خان	احمد خان	سید خان نیازی	تاج خان
شهباز خان	الف خان	پهال خان	داؤد خان
چاند خان	ملک چالاک	ککر خان	بهادر خان
کالا پهاڑ	محمود خان	محمد خان	عبسی خان نیازی
فیروز خان	موتگر خان	حیدر خان	»

راویان اخبار و داهیان آثار اخبار سریر الخ

(۳) در نسخه الف و ب « داهیان اعصار تاریخ نظامی و معدن الاخبار امدی

مرکب خامه . »

چنان جولان داده‌اند وقتی که سلطان بهلول بحکومت هند<sup>(۱)</sup> امتیاز یافت ابراهیم سور با پسرش<sup>(۲)</sup> حسن آزرده بهندوستان آمد - در خدمت یکی از امرای او قیام<sup>(۳)</sup> داشته - بعد چندگاه حسن را به حکومت<sup>(۴)</sup> حصار فیروزه فرستاد - چنانکه فرید در حصار متولد شد - و چند مدت در نرنول نیز ساکن بود - چون حسن در حکومت آنجا حسن سلوک نمود در زمان دولت سلطان ابراهیم لودی داخل امر اگشت - او را پرگنه<sup>(۵)</sup> سهرانو و خاص پور<sup>(۶)</sup> تانده جاگیر دادند - حسن بدانجا رفت - و فرید از بعضی امور از حسن رنجیده بجونپور رفت - حسن باقربای خود که در آنجا بوده نوشت که فرید را تسلی نموده فرستند -<sup>(۷)</sup> که او را بمعلم سپارم که چیزی بخواند - فرید برفتن آنجا راضی نشد که جونپور به نسبت سهرانو شهر بزرگ است - همین جا خواهم خواند - الغرض فرید آنجا از هر علم و فوفی بهم رسانیده کافیه را با شرح تمام کرد - بعد از آن حسن بجونپور آمد - اقبای او در میان آمده فرید را با حسن آشتی دادند - فرید در پای پدر افتاده می‌گریست - درین اثنا

(۱) در نسخه الف و ب ، هند اختصاص یافته .

(۲) در نسخه ج ، با پسرش حسن آزرده آمد در خدمت ، در طبقات اکبری جلد دوم

صفحه ۸۶ از ولایت روه که مسکن افغانه است . . . . . و روه عارت است از کوه ، الخ .

(۳) در نسخه الف و ب ، قیام نمود .

(۴) در نسخه الف و ب ، حکومت حصار دادند .

(۵) در طبقات اکبری صفحه ۸۶ ، سهرام .

(۶) در نسخه ج ، تانده دادند .

(۷) در نسخه الف و ب ، فرستند ما می‌خواهم که چیزی .

درویشی<sup>۱</sup> زنده پوشی پیدا شد - حسن را گفت چرا پادشاه دهلی را  
دلگیر میکنی - ازین سخن افغانان که در آنجا بودند حیران ماندند - الغرض  
چون حسن در فرید رشد خوب دید<sup>۲</sup> حکومت سهرانو و خاص پور  
تائده بفرید سپرد - فرید چون جوهر قابل داشت رفته جاگیر حسن را  
بحسن سلوک ضبط نموده آباد ساخت - بعضی دیها که فرید را  
ندیده بودند<sup>۳</sup> دوپست زین طیار نمود - و اسپان بهاریت گرفته بران  
دیها تاخته و مورچل و ثبات (اباط) ساخته از تردد خوب غالب آمد -  
آنها را قتل نمود و جنگل را<sup>۴</sup> ببرد - و رعایای غریب را استمالت  
داد - و غنایم بسیار بدست آورده جاگیر رو بآبادانی آورد - چون  
حسن بعد دو سال در جاگیر خود آمد - معمور و آبادان یافت -  
فرید را تحسین و آفرین نمود - و بانعام وافر خوشدل گردانید - برادران  
رشک بردند

(۱) زنده - بمعنی خرقه کپه .

(۲) در نسخه الف و ب ، حکومت جاگیر خود فرید داد .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، ندیده بودند و مواس بودند و در طبقات اکبری  
صفحه ۸۷ ، مقدمان بعضی مواضع که متعرد و سرکش بودند - فرید را ندیدند - فرید در  
مقام نسیب آن جماعت شده ،

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۸۷ ، بعد ازان بعضی از متعردان که در نواحی  
و پرگات او بزور و قوت و مکت خود و اعتماد جنگل استظهار داشتند و فرید را در نظر  
نی آوردند و مواضع و پرگات او را آزاری رسانیدند - جمعیت تمام نموده بر سر آنها رفت  
و قریب مواضع ایشان فرود آمد - گرد خود را قلعه ساخته هر روز جنگل ایشان می برید تا  
ببلعه رسید و سرکوبها ساخته غالب آمد ،

و حسن را پنج پسر بوده - فرید و نظام از افغانی بودند و مادر ایشان مرده بود - بجای او کنیزکی صاحب جمال در خانه حسن بوده از سه پسر بودند - سلیمان و احمد و مدا و حسن باو میل خاطر داشته تعلق پیدا آورده بود - روزی آن کنیز بحسن گفت که شما وعده کرده بودید که چون پسران تو برشد و تمیز برسند حکومت جاگیر خود بایشان خواهم داد - حسن چون فرید را فرزند رشید می دانست لاجرم این سخن بر روی فرید نمی آورد - فرید ما فی الضمیر پدر دانسته دست از حکومت باز کشیده پیش دولت خان که از امرای کبار سلطان ابراهیم بود رفته بخدمت او قیام نمود - روزی فرید بعرض رسانید که پدر من پیر و ضعیف شده و بسحر و جادوی کنیز هندی گرفتار است - اگر سپهرا نو و خاص پور تانده<sup>(۱)</sup> بمن مرحمت شود تا برادر من نظام بیانصد سوار اینجا بخدمت سلطان حاضر باشد - و من آنجا سربراهی جاگیر نمایم - دولت خان این ماجرا بسطان ابراهیم رسانید - سلطان فرمود که بد مردی است که از پدر خود گله و شکایت دارد - این مهم موقوف ماند - دولت خان تسلی فرید نمود که خاطر خود جمع دارد - باز در محل نیک بعرض سلطان رسانیده جاگیر پدر تو بتو نامزد می نمایم - درین اثنا حسن

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۸۹ و مخزن افغانی صفحه ۹۰ ب د اگر آن پرگنات بما

هر دو برادر عنایت شود یک برادر همیشه با پانصد سوار در خدمت سلطان باشد بر یکی سرانجام پرگنه و سپاهی نموده خدمت پدر نیز می نموده باشد .

بجوار رحمت ایزدی انتقال نمود - دولت خان جاگیر حسن<sup>(۱)</sup> فرید دهانید -  
برادران او پیش محمد خان که حاکم چونده<sup>(۲)</sup> بود رفتند - و تعدی  
فرید اظهار نمودند - او گفت شنیده می شود که بابر پادشاه در لاهور  
آمد - و آن ملک سراسر گرفته - الحال با او و سلطان ابراهیم جنگ  
خواهد شد - اگر فتح سلطان می شود دیگر جاگیر دلخواه بشما می دهانم -  
محمد خان کس نزدیک فرید فرستاد که برادران را<sup>(۳)</sup> از میراث پدر محروم  
مکن - فرید گفت این روا نیست که میراث باشد - این ملک پادشاه است  
چون مرا داد دیگری را دعوی باو نمی رسد - در این اثنا با سلطان ابراهیم  
و بابر پادشاه جنگ واقع شد - و بتقدیر الهی سلطان ابراهیم کشته گشت -  
و سلطنت دهلی ببابر شاه انتقال یافت - کار افغانان زیر و زبر شد  
و احوال عالم دگرگون گشت - فرید پیش<sup>(۴)</sup> پسر بهار خان که در  
بهار صاحب سکه و خطبه شده و سلطان محمد خطاب یافته بود رفته نوکر  
او شد - و او التفات بسیار نموده داخل امرا گردانید - روزی سلطان  
.....  
(۱) در مخزن افغانی صفحه ۸۷ ، برگزینت پدر را بجایگزین فرید و برادر او نظام گرفت  
و فرمان حکومت برگه سهرام و حاص پور تانده نام فرید درست ساخته او را رحمت نمود  
فرید در جایگزین رفته برگزینت را متصرف شد و بسراجمام سپاهی و رعیت مشغول گشت سلیمان  
با فرید سلوک نتوانست نمود رنجیده و دلگیر شده پیش محمد خان سوور رفت ، ،  
(۲) در اکثر نامه صفحه ۱۳۸ ، در حدود سهرام در جنگستان چون ( برگه  
ایست از رهتاس ) ،  
(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، برادران را دلجویی کنی - فرید گفت این روا نیست  
که میراث پدر دعوی کنند - این ملک پادشاه است هرگز خواهد بخشید ، ،  
(۴) در منتخب التواریخ صفحه ۳۵۸ و در مخزن افغانی صفحه ۹۱ فرید بملازمت  
بهار خان ولد دریا خان لوجانی که در بهار خطبه و سکه نام خود خوانده بخطاب سلطان محمد  
مخاطب شده بود رفت ، ،



محمد بشکار رفته بود در آنجا شیری مهیب پیدا شد - و اکثر مردم را کشت  
و زخمی گردانید - فرید بدلاوری تمام آن شیر را کشت - سلطان محمد  
او را شیر خان خطاب داد - روزی شیر خان در دولت خانه سلطان  
محمد نماز می کرد - سلطان محمد از اندرون برآمد - و گفت شیر خان از بس  
که نماز میکردی سپهرانو و خاص پور تانده را گرفتی - الحال بهار ما را  
می گیری - فرید عرض نمود وقتیکه خدای تعالی شما را پادشاهی دهلی بدهد  
شما بهار ما را خود خواهید داد - بعد از آن سلطان محمد - شیر خان را اتالیق  
پسر خود که جلال خان نام داشته نمود - و جاگیر پدر او باو داد -  
شیر خان بجایگزین رفت و بحسب الضرورت در آنجا از وعده زیاده ماند -  
روزی سلطان محمد فرمود که دیر شد شیر خان نیامد - <sup>۱۱</sup> محمد خان  
عرض رسانید که شیر خان حيله باز است - علاج آوردن آنست که از دیرباز  
سلیمان و مدا و احمد که برادران اویند و قائم مقام پدر بودند اینجا  
حاضر اند - اگر جاگیر او باینها دهند شیر خان زود حاضر شود و آنجا نماند -  
سلطان محمد بواسطه حقوق خدمت او بتغیر جاگیر راضی نشد - به محمد خان  
گفت هر طوری که برادرانش راضی شوند تقسیم پرگنات شیر خان نموده  
تسکین فتنه کن - محمد خان بشیر خان پیغام داد که برادران را از حصه

(۱) نسخه ج ، شیر خان نیامده محمد خان حيله باز گفت آوردن او آنست که از دیرباز ،  
و در مخزن افغانی صفحه ۹۱ ب ، محمد خان حاکم چونند وقت یافته بهرض رسانید که شیر خان  
واقعه طلب است انتظار آمدن سلطان محمود بن سلطان سکندر دارد باین معنی مزاج سلطان محمد  
را منحرف ساخت گفت علاج آوردن او آنست ،

محروم نگذارد - شیر خان راضی نشد - محمد خان - شادی غلام را با سپاه گران فرستاد که حصه جاگیر سلیمان و احمد و مدا از شیر خان بدهان - اگر بحساب<sup>(۱)</sup> پیش نیاید سزای خوب دهی - شادی آنجا رفت - شیر خان<sup>(۲)</sup> در آن وقت جانی رفته بود - سکه پدر خواص خان و قطب خان با جمعیت مقابل<sup>(۳)</sup> آمد - جنگی عظیم شد ناگاه سکه بقتل رسید و لشکر شیر خان هزیم شد - شیر خان ازین حال خبر یافته اراده طرف دیگر کرد - و جانب سلطان جنید<sup>(۴)</sup> برلاس که از طرف شاه بابر صوبه دار<sup>(۵)</sup> جونیور بود قصد کرد - بعضی خویشان او گفتند که نزد سلطان محمد در بهار رفتن خوب می نماید - شیر خان گفت محمد خان از امرای کبار اوست بجهت من خاطر او را از دست نخواهد داد - رسل و رسایل نموده با تحفهای لایق پیش جنید برلاس رفت - میان او و جنید برلاس صحبت راست آمد - بعد اندک زمانی فوج گران ازو گرفته بجایگزین خود آمد - محمد خان ازو فرار نموده بکوهستان رهناس در آمد - شیر خان جایگزین خود را قبض کرد -

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۹۱ - چون محمد خان بجایگزین خود که چونند بود آمد شادی

نام غلام - و در نسخه ج ، اگر خوب پیش نیاید .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، شیر خان حاضر نبود .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، مقابل شد و صف قتال رسید و لشکر شیر خان .

(۴) در انکه نامه جلد اول صفحه ۱۳۸ - فرید پسر او ( حسن بن ابراهیم ) از زیاده سری

و بدتهادی پدر خود را رنجناپذیده جدا شد - و مدتی از نوکران تاج خان لودی بود

• چندگاه در اودهه ملازم قاسم خان اوزبک شد - و مدتی نوکر سلطان جنید برلاس گشت .

(۵) در طبقات اکبری صفحه ۹۲ - جنید برلاس که از جانب حضرت بابر پادشاه

حکومت کره مانک پور داشت .

کومکيان را بانعام وافر خوشدل ساخته باز فرستاد - و بعضی از اقارب او که در کوه<sup>(۱)</sup> بودند طلبید - و جمعیت ساخته محمد خان را پیغام فرستاد که شما بجای ولی نعمت من آید ما را غرض از انتقام برادران بود - شما از کوهستان<sup>(۲)</sup> برآمده برگنات خود را متصرف شوید - محمد خان خوش دل شده بجایگزیر خود آمد - بعد از آن شیر خان - نظام بردار خود را در جایگزیر خود گذاشته پیش سلطان جنید برلاس رفت - اتفاقاً<sup>(۳)</sup> چند روز آنجا ماند - روزی سلطان جنید - شیر خان را همراه خود کرده بخدمت بابر بادشاه رفت و بنظر شاه گذرانیده تا سفر چندپری همراه بود - چون طرز و سلوک مغل دید - روزی با یاران خود گفت که مغل را از هندوستان بدر کردن بسی آسانست - گفتند بچه تاویل - گفت که پادشاه ایشان بسکه عیاش است - معاملات سرکار خود را بر پیش دستان گذاشته خود بکار کمتر می پردازد - و عیب افغانان همین است که اتفاق ندارند - اگر ما را خدای تعالی دست رس دهد افغانان را متفق ساخته مغلان را باندک تردد از هندوستان برآرم - یاران او درین کار تمسخر و خنده می کردند .

روزی سلطان جنید برلاس - شیر خان را بخدمت شاه بابر برد و مجلس طعام شد - کاسه ماهیچه پیش او نهادند و قاشق نبود - شیر خان

(۱) در نسخه ج ، در جونپور بودند ، و از کوه مراد کوه رهناس است چنانکه در طبقات اکبری صفحه ۹۳ نوشته ، چون تاب مقاومت نداشت فرار نموده بکوه رهناس درآمد ،

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، تنگی کوهستان ،

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، اتفاقاً جنید برلاس روانه حضور شاه بابر می شد -

شیر خان را همراه برد و بنظر ،

کرد کشیده ، ماهیچه را بریده بنان پاره خوردن گرفت - شاه بابر  
 بگوشه چشم میدید - سلطان جنید فرمود که این افغان عجب کاری کرد -  
 و مرا چشم این افغان بفتنه انگیزی دلالت میکند - خواست تا شیر خان  
 را بگیرد - شیر خان ما فی الضمیر شاهی دریافته از آنجا بگریخت -  
 از مغلان مایوس شده باز پیش سلطان محمد رفت - سلطان محمد همان  
 منصب داد - درین اثنا سلطان محمد فوت شد - جلال خان پسر او قائم  
 مقام او گشت - در ایام دولت او شیر خان قوی تر شده - بلطایف الحیل  
 حکومت تمام بهار در تصرف خود در آورد - چون والی بنگاله شنید که  
 شیر خان ضابط بهار شد قطب خان که از امری کبار او بود  
 بتسخیر بهار فرستاد که اول شیر خان را بدست آرید بعده فکر بهار  
 دارید - شیر خان هر چند در صلح زد کارگر نشد - بجنگ پیش آمد  
 چنان<sup>۱</sup> جنگ شد که چشم روزگار ندیده - آخر قطب خان کشته شد  
 و شکست عظیم بر بنگالیان افتاد - چون شیر خان آنجا رسید که قطب خان  
 فتاده بود از اسپ فرود آمد و سر<sup>۲</sup> او را در کنار گرفت - مردم آن  
 اعصر را قصه سکندر و دارا معاینه افتاد - بعد آن تمام حشم و اسپان  
 و پیلان و سلاح و غنایم فراوان در کف شیر خان افتاد - سبب قوت  
 و حشمت او شد<sup>۳</sup> - روزی لوحانیان که با شیر خان بد بودند بجلال خان

(۱) در هر دو نسخه الف و ب دجگی بزرگ شد که چشم روزگار در نظاره آن  
خیره گشت ، ه

(۲) در نسخه ج ، سر او را بر ران خود نهاد ، ه

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، حشمت او شد - لوحانیان بر وی رشک بردند

بر اصل لوحانیان با شیر خان ، ه

گفتند که شیر خان فتنه انگیز است<sup>(۱)</sup> تو او را برگزیده و ترا زبون ساخته است - بهتر که این را از میان برداریم - شیر خان ازین<sup>(۲)</sup> مقدمه آگاه شد - و خود<sup>(۳)</sup> را پاس میداشت - و بجلال خان نوشت که امرایان شما با من<sup>(۴)</sup> تفاق دارند - جلال خان نیز بدو بدگمان شده بود او نیز قرار داد که بعضی پرگناتِ بهار بوالی بنگاله دهد - و کومک ازو طلبیده شیر خان را دفع گرداند - بدین قرار شیر خان را بر روی مغل داشته بخدمت بادشاه بنگاله رفت - شیر خان در عقب ایشان در بهار استعداد تمام بهم رسانید - لوحانیان در آنجا رفته از والی بنگاله سپاه بلا انتها بر شیر خان آوردند - شیر خان قلعه مستحکم ساخته بود - هر روز جمعی را بیرون می فرستاد - و بر فوج غنیم غالب می آمدند - بعده ازان قرار صف جنگ افتاد - لشکر بنگاله<sup>(۵)</sup> جنگ آراسته بر روی میدان آمد - آتش بازی بسیار تعبیه کرده و فیلان جنگی بروی میدان داشته - شیر خان نیز سه فوج طیار ساخته یک فوج را تسلی<sup>(۶)</sup> نموده درون قلعه گذاشت - و یک فوج بر روی غنیم فرستاد - و گفت وقتی که سپاه

(۱) در هر دو نسخه الف و ب • فتنه انگیز است - از میان باید برداشت •

(۲) در هر دو نسخه الف و ب • شیر خان ازین معنی خیردار شد •

(۳) در نسخه ج • خود را گرد آورد •

(۴) در هر دو نسخه الف و ب • که امرایان شما بمن حسد دارند - عاقبت جلال خان

نیز بدفع شیر خان راضی شد - قرار دادند •

(۵) در هر دو نسخه الف و ب • بنگاله ساخته جنگ شده •

(۶) در نسخه ج • فوج را دلاری داده •

بنگاله بچنگ درآید و تیراندازی نماید شمایان پشت داده روان شوید که ایشان از جانی که آتش بازی و فیلان ترتیب داده بیرون<sup>۱۱</sup> روند - این قرار به سپاه داده بر روی بنگالیان فرستاد - و خود با<sup>۱۲</sup> چهار هزار سوار دلاور که اعتماد بر ایشان داشت فوج بسته در دامن کوه که جای امن بود در کمین نشست - چون فوج دویم شیر خان در میدان آمد بنگالیان ایشان را دیده یکبارگی حمله کردند - فوج شیر خان چنانچه قرار داده بودند در حمله اول پشت داده رو بگریز آوردند - بنگالیان شاد شده تعاقب نمودند - چون همگی سپاه ایشان از جای آتش بازی و فیلان بیرون آمدند - شیر خان آن وقت را غنیمت شگرف دانسته چون بلای ناگهانی بر سر ایشان افتاده دمار از روزگار ایشان برآورد - جلال خان زخمی شده با نیم جانی بدر رفت - اکثر سپاه او و لشکر بنگاله بقتل رسیدند - تمام چشم و فیلان و توپ خانه و غنایم بسیار در کف شیر خان افتاد - اسباب سلطنت بر و گرد آمد - و بهار بی مدعی و شریک در تصرف خود کشید .

درین اثنا تاج خان افغان که از جانب سلطان ابراهیم لودی حاکم چنار بود زنی داشت لاد ملک نام که<sup>۱۳</sup> مصور قضا چون او صورتی زیبا بر تخته هستی نکشیده بود - عارضی داشت که گل بستانی ز شرم عذارش

(۱) در هر دو نسخه الف و ب . بیرون آید .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب . سه هزار .

(۳) دو نسخه ج . لاد ملک نام که مصور صورتی زیبا مثل او بر صفحه دیبا نکشیده

بود و تاج خان بدر میل داشته .

گلاب گشتی - و گوهر درخشان از تاب روی او چون آفتاب در آب  
 نهان ماندی - تاج خان بدو میل خاطر بغایت داشت - و تمام خزانه  
 و اموال بدست آن زن بود - دیگر پسران تاج خان از مادر دیگر بودند -  
 خیال کشتن او در خاطر داشتند - تا شی یکی از ایشان شمشیر بر لاد ملک  
 انداخته زخمی کرد - تاج خان شمشیر کشیده آمد تا آن پسر را  
 بکشد - آن ناخلف پیش دستی کرده پدر را بکشت - شیر خان دران  
 نواهی بوده سرعت خود را رسانید - لاد ملک و پسران تاج خان را  
 بدست آورده در بند داشت - بعد چند روز که زخم لاد ملک به شد او  
 را بعقد خود درآورد - و شش من طلا و هشت آثار گوهر گران بها  
 که یکدانه او بهزار دینار بدهند از او به شیر خان رسیده و <sup>(۱)</sup> ده پیل  
 و هشتاد اسپ تازی نژاد و اقمشه و <sup>(۲)</sup> امتعه بسیار و دیگر اموال بی شمار  
 در تصرف او درآمد - <sup>(۳)</sup> دران مقارن سپاه بسیار برو گرد آمده ازان پس  
 روزگار او در ترقی برآمد - خیال تسخیر بنگاله نمود - نوزده هزار سوار دو  
 اسپ براهی که کس نرفته یکایک درگور رسید - با بادشاه بنگاله مقابل آمد -

.....

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، نوزده پیل ،

(۲) در نسخه الف و ب ، امتعه که همه این نه لک روپیه را برده در تصرف

او درآمد ،

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، تصرف او درآمد - و سپاه بیکران بهم در رسید -

بعد ازان در تسخیر بنگاله در حرکت آمده براهی که کس نرفته درگور بنگاله رسید - بادشاه بنگاله

با سپاه بیکران و قیلان مست در مقابل آمد - از تردد بسیار او را نیز شکست داد ،

او را نیز شت داد - درین اثنا که او در بنگاله بود<sup>(۱)</sup> بابر شاه  
بفردوس اعلیٰ رحلت فرمود - همایون بادشاه بر تخت جلوس فرمود -  
چون مدتی همایون بادشاه بتردد سلطان بهادر گجراتی در نواحی گجرات  
ماند - شیر خان فرصت یافته باین پایه رسید - درین اثنا سلطان محمود  
پسر سکندر لودی<sup>(۲)</sup> جمعیت افغان کرده احمد بیگ که حاکم جونپور بوده برو  
تاخت - امرای همایون بادشاه جهت تسکین این فتنه لشکر کشیدند - سلطان  
محمود - شیر خان را طلب نمود - شیر خان پیغام فرستاد که سامان نموده  
می رسم - چون سلطان محمود در جونپور آمد - امرایان همایون بادشاه  
<sup>(۳)</sup> طاقت نیاورده رو بگریز آوردند - دران وقت همایون بادشاه بقلعه  
کالنجر تشریف داشتند - چون خبر طغیان افغانان شنیدند عنان توجه  
بدفع آن طایفه معطوف داشتند - چون شیر خان از سرداری بین  
و بایزید که پیش دست پسر سکندر شده بودند ناراض بود - بطریق  
نهانی بامیر هندو بیگ پیغام کرد که من پرورده نمک بابر پادشاهم  
و در هنگام جنگ سبب هزیمت ایشان من خواهم بود - شما بجرای ما را  
بخدمت پادشاه خواهید کرد.

الغرض همایون پادشاه بسرعت خود را بمقابل افغانان رسانید -

(۱) در نسخه ج . در بنگاله بود بادشاه فوت شد - همایون بادشاه بر تخت نشست .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب . لودی که واقعه طلب بود جمعیت و افغان بسیار

بروگرد آمده باحمد بیگ .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب . امرای همایون بادشاه بی جنگ روی گردان شدند .



چون هر دو لشکر روبرو شدند شیر خان از میدان طرح داده بدر رفت -  
از رفتن او افغانان بیدل شده متفرق گشتند - سلطان محمود گریخته  
بملک پته<sup>(۱)</sup> رفت - همایون پادشاه متوجه آگره شد - و امیر هندو بیگ  
را بجونپور<sup>(۲)</sup> داشته که نزد شیر خان کس معتبر فرستد و قلعه چنار از او  
بگیرد - دران ایام شیر خان به بهار بوده - هندو بیگ از شیر خان قلعه  
چنار درخواست نمود - شیر خان امروز فردا کرده میگذرانید - چون  
هندو بیگ بجد شد که حکم چنین است البته قلعه باید داد - شیر خان در  
جواب نوشت که چنار بمن اجاره دهند آنچه محصول باشد بخزانه عامرد  
رسانم و پسر خود را با جمعیت بسیار در خدمت پادشاه می دارم -  
باز هندو بیگ نوشت که ملک پادشاه است هرکرا خواهند بدهند - چون  
این نوشته بشیر خان رسید جواب داد که شما وزیر پادشاه آید البته شکایت  
من بپادشاه خواهید نوشت - چون پادشاه ما را تنگ خواهند گرفت بهار  
را گذاشته به بنگاله خواهم رفت - چون بنگاله را با من نیز نگذارند  
او را گذاشته<sup>(۳)</sup> باشام می روم - همایون پادشاه عیاش است - و هوا

(۱) در هر دو نسخه الف و ب و پته رفت - جونپور باز در تصرف درآمد -  
همایون پادشاه در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۹۸ نوشته سلطان محمود بولات پته رفته  
گوشه گرفت و ترک سپاهی گری داد - تا در سه تنع و اربعین و سماعانه در ولایت اودیبه  
وفات یافت .

(۲) در نسخه ج و جونپور داشت از آگره نزد شیر خان کس معتبر فرستاد که  
قلعه چنار .

(۳) در نسخه ج ، گذاشته جای دیگر خواهم رفت .

مخالف - اینجا دیر نخواهد ماند - برگشته با گره خواهد آمد - آن زمان در ملک نوعی فتنه برپا خواهم کرد که یکی را خبر دیگری نخواهد شد - هر چه بادا باد - اگر شما<sup>(۱)</sup> گفته من قبول ندارید این سخن ما را یاد خواهید کرد =

بعد از آن همایون پادشاه بعزیمت چنار توجه<sup>(۲)</sup> نمود - شیر خان عرضداشت کرد که من پرورده و از خاک برداشته بابر پادشاهم و در جنگ پسر سلطان سکندر سبب فتح آنحضرت من شده‌ام - اگر قلعه چنار بمن گذارید پسر خود را با چهار هزار سوار بخدمت پادشاهی فرستم - چون در آن زمان خاطر آن حضرت از دغدغه سلطان بهادر گجراتی جمع نبوده بصلح رضا داد - شیر خان پسر خود جلال خان<sup>(۳)</sup> را با چهار هزار سوار با عیسی خان حجاب در خدمت فرستاد - سلطان بهادر چون در نواحی اجیر آمد همایون پادشاه بمهم او پرداخت - پسر شیر خان<sup>(۴)</sup> از راه گجرات گریخته نزد پدر آمد - شیر خان فرصت یافته تمام بهار و کرهی و بنگاله در تصرف خود درآورد =

---

(۱) در نسخه ج د شما گفته من نمی شنوید گفته و مرا یاد خواهید کرد =

(۲) در نسخه الف و ب ، چار بسیار بجد شد ،

(۳) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۹۹ شیر خان - قطب خان پسر خود را ، و در

مخزن افغانی صفحه ۹۶ ب نیز نوشته قطب خان پسر شیر خان بوده =

(۴) در هر دو نسخه الف و ب ، پسر شیر خان تا اجیر همراه بود از آنجا فرار نموده

نزد پدر خود آمد =

وقتی که همایون پادشاه از سفر گجرات برگشته با آگره رسیدند احوال شیر خان و تغلب او معلوم کرده بجهت دفع او لشکر به چنار کشید - شیر خان - غازی سور را در چنار گذاشته خود بطرف کوههای چهارکمند<sup>۱۱</sup> رفت - و جلال خان پسر او در کرهی بود - همایون پادشاه جهانگیر قلی را با دو سه امرای کبار بجهت دفع پسر شیر خان بکرهی نامزد کرد - جلال خان کرهی را گذاشته بطرف پدر رفت - شیر خان بخاطر آورد که خیلی خزاین از کرهی و چنار بر من گرد آمده - اگر قلعه رهناس بدست<sup>۱۲</sup> من آید در آنجا محفوظ باشیم - بدین نیت جلال خان را در چنار گذاشته در نواحی رهناس آمد - و براجه پیغام داد که همایون پادشاه در قصد من است - و من از دست او آواره و پریشان میگردم - اگر مروت و دوستی بخاطر آرید و مردم ما را در پناه خود<sup>۱۳</sup> حاکم دهید من در عمر خود طوق احسان تو در گردن دارم - چون این پیغام رسید راجه مردم خود را جمع کرد - و مشورت<sup>۱۴</sup> نمود -

- (۱) در طبقات اکبری صفحه ۹۹ ، کوهستان بهرکده ، و در بحرن افغانی صفحه ۶۶ و کوهستان بهرکند که در نواحی بهار واقع است برقت ، .
- (۲) در هر دو نسخه الف و ب ، بدست من افتد مردم و جزانه در آنجا داشته تا بخاطر جمع بآن حضرت مقابل تواند شد بدین نیت ، .
- (۳) در هر دو نسخه الف و ب ، جا دهید بهتر باشد و عمر باقی بخون شما خوام بود چون این پیغام ، .
- (۴) در هر دو نسخه الف و ب ، شرط مشورت بجا آورده کنگاش در میان نهاد همه را رای بران افتاد که این جای دادن نزد را خانه بپراغ نمودن است ، .

همه را رای بران افتاد که این جای دادن خوب نمی نماید - درین اثنا زنارداری بود که بسیر کواکب و سیاره چرخ و قوفی تمام داشت و راجه را بر کار دانی او اعتبار تمام بود - و او را صاحب اخبار ساخته بعرض رسانید که ما را از هیئت فلکی چنان معلوم شده که این افغان درین نزدیکی بر سریر سلطنتِ دهلی جلوس نماید - و عروسِ ملک در کنار گیرد - بهتر این است که باو مدارا باید کرد - راجه بشنیدن این خبر سر در گریبان تفکر نهاده چارنا چار رخصت داد<sup>۱</sup> . شیر خان سه صد ذوله طیار کرد و دو جوان دلاور در هر ذوله نشانند - و چهار<sup>۲</sup> کهار بر هر ذوله که از قوم رهله بوده - اول در چهار ذوله از قسم لولی و مطرب زنان بجهت امتحان و تفحص مردم راجه نشانند - و بافغانان قرار داد که شما اول سر از ذوله برآورده بر مسکن راجه در افتید - چون ستاره دولت شیر خان روی در ترقی داشت لشکر راجه بمهی رفته بود - راجه با معدودی چند در آنجا بوده - الغرض چون ذولها از سر دروازه اول گذشتند مردم راجه بجهت تفحص از یک ذوله پرده برداشتند - زنها بنظر در آمدند - پنجو سور بانگ بر آنها زد که ای یاران ما مردم افغانیم و در پناه شما

(۱) در هر دو نسخه الف و ب . رخصت داد - پنجو سور مسرور باز گشت و بشیر خان باز نمود - شیر خان سصد ، و در طبقات اکبری ، یک هزار دوی ترتیب داده ، و در مخزن افغانی صفحه ۹۰ ب ، شیر خان هزار و دویست دوی ترتیب داده ، .

(۲) در نسخه الف ، چهار کهار که آن هم روحله بودند ، و در نسخه ج ، از قوم رهله و دلازاک بوده ، .

در آن مناسب آنست که ناموس ما نگاه دارید - چون بدروازه  
 رسیدند آنجا دریائی بود ناگاه از یک ذوله نعل<sup>۱</sup> شمشیر  
 نرسید حواست تا فریاد کند - دریا خان لوحانی در رسید و فوطه  
 در گلو انداخته چنان تنگ گرفت که طاقت فریاد نماند - همچنان در  
 ذوله درکشید که یارای فریاد نماند - الفصه چون همه ذوله در قلعه  
 در آمدند اجل راجه را گریبان کشیده بجهت تماشا آورد - جوانان  
 که عروس ذولها شده بودند از ذوله بر آمده دست بتیغ بردند - اول<sup>۲</sup>  
 راجه تاختند و بقتل آوردند - دران آوان شیر خان فوجها بسته بر دروازه  
 رسیده بود که افغانان در رسیده دروازه های قلعه را بکشادند - او با لشکر  
 گران درون قلعه رسید و قتل عام نمود - از طالع روز افزون شیر  
 شاهی آن چنان قلعه که سیاحان ربع مسکون و مساحان کوه و هامون  
 در چهار دانگ هندوستان مثل آن قلعه نشان نمیدهند<sup>۳</sup> باسانی در کف  
 اقتدار شیر خان در آمد - اول مقدمه فتح خود دانست - اموال بقیاس  
 و خزانه بلا انتها که از هفت کرسی راجه یکجا جمع شده بود داخل  
 خزانه شیر شاهی شد - مردم خود را در آنجا داشته خاطر خود جمع  
 گردانید »

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، از یک ذوله شعله شمشیر نمایان شد - درانان متحیر

مانند و دریافتند که درین ذوله مرد است - خواست تا فریاد کند ،

(۲) در نسخه ج ، قضا اجل راجه ، و در هر دو نسخه الف و ب ، بتیغ برد اول

راجه را که با معدودی چند ایستاده بود بقتل آوردند بعد آن سپاه بقلعه درآمد قتل عام کردند ،

(۳) در نسخه ج و نی دهند از تردد و تدبیر بدست آورده اول مقدمه ،

درین اثنا همایون پادشاه در آگره بود که عرض داشت جهانگیر  
قلی بیگ رسید که سلطان بهادر گجراتی در نواحی اجمیر<sup>(۱)</sup> با بیست هزار  
سوار آمده فتنه عظیم پیدا آورده - همایون پادشاه آن طرف کوچ نموده  
در بیان رسید - احمد چپ و ابراهیم بیگ را با ده هزار سوار جرار  
پیشتر روانه ساخت - ایشان در نواحی سانکانیر رسیده<sup>(۲)</sup> جنگی عظیم  
کردند - بهادر گریخت و تفرقه عظیم در سپاه گجرات افتاده غنایم بسیار  
ازان لشکر بهم رسید - چون خاطر شاهنشاهی از دغدغه بهادر جمع شد  
میرزا کامران را با سی هزار سوار در اجمیر گذاشته خود بسیر و شکار  
دران نواحی که آب و هوای آنجا معتدل بوده پرداخت - دران جا  
عرضه داشت هندو بیگ رسید که شیر خان سر بر آورده و خیالات  
بیموده در سر او بیضه کرده - و بجایه بازی قلعه رهناس بدست آورده  
و بختها ازو سر میزند که لایق باز نمودن نیست - الحال که شعله سر  
برنیاورده باندک آب تدبیر فرو نشانیدن آسانست - چون زبانه کشد بصد  
آب شمشیر کشته نگردد .

همایون پادشاه چون خبر طغیان شیر خان معلوم نمود فرمان صادر  
شد که محمود بیگ و قمر بیگ<sup>(۳)</sup> دیوانه که بصوبه سنبل ابد روی بروی

(۱) در نسخه ج ، نواحی اجمیر آمده پادشاه آن طرف منوجه شد - احمد چپ ،

(۲) در نسخه ج ، رسیده مصاف دادند نصرت یافتند پادشاه نیز در عقب آنها رفته

سیر و شکار دران نواحی بسر برده در آنجا عرضداشت هندو بیگ .

(۳) در نسخه ج ، محمود بیگ و کمر دیوانه .

او گذارد - و متعاقب رایات جاه و جلال در آنجا رسیده داند - شیر خان بعد بدست آوردن قلعه رهتاس سر بفلک برد و در خیال ملک گیری کمر چست بر بست - خواص خان را با چهار هزار سوار براهه چهارکهند فرستاد - که سیام سندر پیل ازو بگیرد - و آن پیلی بود که چند چیز عجایب داشت - یکی سفید پوست بود خاک بر سر نمی انداخت - و همیشه مست بودی و روز هیجا پیل دیگر در مقابل او نمی شد - وقتیکه خواص خان را بدان مهم فرستاد بافغانی چند که در حضور بودند گفت که من در دل خود فال بسته ام - اگر آن فیل بدست من آید حق سبحانه تعالی سلطنت دهلی بمن کرامت گرداند - وگرنه خیال بیهوده از سر بدر کنم - و بملک بنگاله که متصرف شده ام قناعت نمایم - در پیش شما که یاران ما آید عهد میکنم که اگر بخشنده بی منت مرا از خاک بردارد و بر تخت دهلی نشاند دو کار کنم - یکی آنکه <sup>۱۱</sup> ده لکه روپیه در رضای حق سبحانه تعالی بفقرا و مساکین رسانم - دویم در عهد دولت سلطان ابراهیم بر سادات چانسو از برادر زاده رانا ستمی رفته و پورنمل دیهای سادات زده و عورات آنها بطوائف داده تا سرود و رقص بیاموزند - آن سادات همواره در دربار عام سلطان مذکور فریاد می کردند و داد میخواستند - او تغافل میکرد - من در آنجا حاضر بودم - در دل گذرانیدم اگر حق تعالی مرا دسترس دهد انتقام ایشان

از آنها بکشم . اگر خدای تعالی این آرزو در کنار من نهد این دو مهم  
در حضور شما شرط می کنم .

الغرض خواص خان را سروپا داده رخصت کرد - خواص  
خان چون آثار دلاوری در ناصیه او پیدا بود با سپاه چیده براه<sup>(۱)</sup>  
کوهستان که گذرگاه آدمی نبود رفت - چون راجه از آمدن فوج اطلاع  
یافت - پیل را در شعب جبل پنهان کرد - خواص خان جایجا<sup>(۲)</sup> منبھان  
تعیین نمود - و براجه پیغام داد که من به نندگانو میروم ما را راهبری  
کن - کنواران بغرور جمعیت خود درین کار انکار کردند - سه چهار  
هزار سوار سلاح غرق شده راه بندی کردند - خواص خان بدین بهانه  
قریب دیه آنها رسید - و آب را عبره کرد - درین اثنا جاسوسی خیر  
رسانید که در فلان کوه غاریست در آنجا فیل را پنهان کرده اند - چون  
راجه<sup>(۳)</sup> را گمان آن نبوده که ایشان بجهت پیل آمده اند همگی یک جا شده  
درین جنگ شدند - و<sup>(۴)</sup> جمعی را که در محافظت پیل گذاشته نیز طلبید -  
خواص خان - دریا خان لوهانی را با دو بیست سوار از لشکر چیده  
با پیل بانان که همراه آورده بود فرستاد - تا ده دوازده پیل بانان که آنجا

(۱) در هر دو نسخه الف و ب . براد مہیب کوهستان که گذر او بحال بود درآمد .

(۲) در نسخه ج ، خواص خان آدمی در تفحص او تعیین کرد - راجه را گفت که من .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب ، چون راجه را وامه آن بود که سپاه بحال ما آمده

است همه بکجا .

(۴) در هر دو نسخه الف و ب ، و جماعتی که در محافظت آن بودند آنها نیز بایشان ملحق



( ۱۹۳ )

بودند همه را کشته پیل را روانه نمودند - و خواصان پیغام فرستاده که ما پیل را بدست آوردیم و از کوه برآمده‌ایم - آن ملاذ زود از آنجا برآیند - بعد از آنکه پیل دو سه کروه از آنجا برآمد براجبه خیر شد - ناگاه<sup>۱۹</sup> دو سه هزار پایک دنبال ایشان کردند - خواص خان در دامن کوه پنهان شده آن همه کفار دنبال پیل تاختند - چون همه از آن راه پیشتر گذشتند در عقب ایشان تاخته و دریا خان از پیش برگشته آن سه رویان را در میان گرفته دست به تیغ درآوردند - خیلی کفار را بر روی خاک نگونسار ساختند - و از خون ایشان جویجی خون روان کردند<sup>۲۰</sup> - پیل سیام سندر و غنایم بسیار بدست آروه مظفر و منصور باز گشتند - نزدیک رسیده زیور از نقره و طلا طیار ساخته و با جل زرین پیراسته بنظر شیر خان درآوردند - شیر خان بسیار خوشدل شد و سجدهات شکر بجا آورد - و امیدوار فتح دهلی گشت - آن روز جشنی عظیم ترتیب داد - و دربار خود را از خیمهای ابریشمی و زردوزی مثل عروس زیبا نمود<sup>۲۱</sup> - و بامرای خود در سخن آمد که الحال مرا یقین شد

(۱) در نسخه الف و ب و خواص خان چون دید که سیاه کفار دنبال می آید برگردید از آن طرف دریا خان در عقب تاخت - کفار همین را در میان گرفته ،

(۲) در نسخه الف و ب روان کردند - سی و دو اسپ و چهار صد شتر و دیگر غنایم بدست آمد - خواص خان مظفر و منصور با پیل سیام سندر باز گشت - چون نزدیک رسید یک هفته مقام نموده زیور که از نقره و زر بعدادت آورده بودند طیار ساخته و با جل زرین ،  
(۳) در هر دو نسخه الف و ب زیبا نموده تا آن پیل را بحضور آوردند و بامرای

خود ،

که کریم کار از بنده نواز سلطنت دهلی بمن کرامت فرماید - شما که خویشان و امرای منید یکدل شده کار را از پیش برگزید .

از آن طرف<sup>۱۱</sup> همایون بادشاه خبر طغیان شیر خان شنیده خواست تا بدفع او خود متوجه شود - فرمود تا کارخانهای شاهی طیار نمایند و عرض سپاه گیرند - و بجهت نگاه داشت نوکر جدید به بخشیان حکم شد -<sup>۱۲</sup> یک لک و هفت هزار سوار در معرضگاه بقلم آمد - و هزار و هفصد فیل - در سنه<sup>۱۳</sup> بناریخ یازدهم شوال بآداب و دارات پادشاهان کبار از آگره در حرکت آمد - آغاز درآمد<sup>۱۴</sup> موسم باران بود - کوچ بکوچ در نواحی کره<sup>۱۵</sup> مانکیپور رسید - دو ماه برشکال در آنجا بسر برد - چون ستاره سپیل نمودار گشت و آب راهها کم شد - جهانگیر قلی بیگ و احمد چپ و قمر<sup>۱۶</sup> دیوانه و شاه بداغ خان را با سی هزار سوار بطریق مقدمه بیشتر روانه نمود - و خود

(۱) در هر دو نسخه الف و ب در آن ذکره چون همایون پادشاه .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب چون عرض سپاه کردند - هفتاد و چهار هزار سوار

در معرض گاه بقلم آمد و دو هزار و هفصد فیل .

(۳) در هر دو نسخه سه مذکور نیست و از منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۳۵۰

معلوم می شود که در سه نسخه و آربعین و تسعانه این امر واقع شد .

(۴) در نسخه ج ، هوای برسات بوده .

(۵) در نسخه ج ذکره رسید - آنجا چند روز بسر و شکار گذرانده جهانگیر .

(۶) در نسخه ج ذکر دیوانه .

نیز در عقب ایشان متوجه گردید - ازان طرف شیر خان نیز از نواحی رهناس در حرکت آمد - در نواحی مومن آباد نزول نمود - چنانچه هزده گروه مسافت در میان ماند - شیر خان جا بجا مردم خود را تعیین نمود تا رسد غله بلشکر مغل نرسد - چون از هر طرف درآمد غله مسدود گشت در لشکر گرانی غله بغایت بهم رسید - همایون پادشاه - یعقوب بیگ را با چهار هزار سوار نامزد کرد تا بنجارها<sup>(۱)</sup> که غله می آوردند همراه نموده در اردو بیارد - یعقوب بیگ تا سی گروه رفت - چهار هزار گاو از هر قسم غله بار کرده<sup>(۲)</sup> بطرف اردو روانه نمود - چون این خبر بشیر خان رسید ولیداد خان را با هزار سوار افغان فرستاد - تا غله در اردوی همایون پادشاه نرسد - ولیداد خان بسرعت تمام خود را به یعقوب بیگ رسانید - جنگی عظیم شد - یعقوب بیگ هر چند تردد نمود کارگر نشد - ولیداد خان چهار هزار مغل را هزیمت داده غله را باردوی شیر خان رسانید - شیر خان خوش دل شد - و اول مقدمه فتح خود دانست - ولیداد خان را نوازش نموده بعنایات بزرگ امیدوار ساخت و چون گرانی غله در اردوی آن حضرت بسیار شد و غله نایاب گشت همایون پادشاه شیخ بایزید را در پی این مهم تعیین نمود - او بتردد بسیار غله باردوی پادشاهی آورد - و بنوازش سربلند

(۱) بنجارا - لفظ هندی است - در فرهنگ آصفیه جلد اول صفحه ۳۰۹ نوشته داناج

کی سوداگری کرنے والا - ایک قوم کا نام بھی ہے جو غله کی سوداگری کرتے ہیں .

(۲) در نسخه الف ۱۰ پر کرده .

گردید - و فتح جنگ خان خطاب یافت - روز دوم از انجا کوچ  
نموده بر لب دریای گنگ نزول اجلال فرمود - شیر خان نیز<sup>(۱)</sup>  
از ورودگاه خود برگشته گروهی از گنگ آن طرف مقابل لشکر پادشاهی  
نزول کرد - چنانچه خیمهای هر دو لشکر بیک دگر در نظر می آمدند -  
روز دوم<sup>(۲)</sup> قرار جنگ در دادند - روز جمعه بتاریخ ... شهر .....  
سنه<sup>(۳)</sup> ..... سواران مقدمه طرفین بر روی میدان آمده داد دلاوری  
در دادند - در آن روز اکثر افغانان کاری از سپاه شیر خان بقتل آمدند -  
بدین نعت تا یک ماه جنگ در میان بود - شیر خان چون دریافت که سپاه  
مغل چیره اند بمقابل روزانه کار از پیش نمیروند حیلها می جست - آن  
حضرت شیخ بایزید را نزد شیرخان فرستاد که رویه بازی چه می کنی -  
اگر مردی آب گنگ را عبور نموده در میان میدان در آی تا فلک ابواب ظفر  
بروی که کشاید - شیرخان جواب داد که من همان فرید غریبم که نوکر  
تو بودم - مرا چه زهره که با پادشاه چار دانگ هندوستان آب گنگ را عبور  
نموده میدان در آیم - تو صاحب یک لشک سواری - از ملاحظه نمی توانی

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، شیر خان بر ازان طرف در پیش آمده دوسه گروه  
مقابل اردو روئ کرد .

(۲) در نسخه ج - روز دوم سپاه بزرگ از لشکر پادشاهی با سپاه مقدمه لشکر شیر خان  
جنگ واقع شد اکثری مردم کاری از لشکر شیر خان قتل رسیدند بدین نعت .

(۳) از تاریخ مرسته جلد اول صفحه ۳۰۶ معلوم می شود که این واقعه در سنه  
۱۰۵۹ و اربعین و تسعانه بود و از اکبر نامه صفحه ۱۵۹ نیز معلوم می شود که این واقعه در  
ماه صفر سنه ۱۰۵۹ و چهل و شش بود - ایضاً ببینید صفحه ۱۹۹ نوٹ (۵) و صفحه ۲۰۲  
نوٹ (۳) .